

سیمای آرمانی طلبه

در نگاه رهبر انقلاب



مقدمه

انسان، از آغاز و به صورت فطری کمال جو تولد یافته و همواره در تلاش و تکاپو است. تلاش و تکاپو برای دست‌یابی به نقطه‌ای برتر و درجه‌ای بالاتر. این تلاش و تکاپو گاهی برای رسیدن به امور خرد و نیازهای درجه دو است و گاهی نیز برای دست‌یابی به مقاصد بلند، اهداف متعالی و قله رفیع.

مقاصد بلند - برخلاف مقاصد نزدیک که به سرعت دیده می‌شوند و در نظرها بزرگ جلوه می‌کنند - معمولاً دیرتر و سخت‌تر به چشم می‌آیند و کمتر مورد توجه قرار می‌گیرند. کوهنوردی را تصور کنید که در میانه راه از مناظر طبیعی و چشم‌اندازهای فریبا می‌گذرد. اگر رسیدن به قله، برای او جدی نباشد یا اندکی دشوار نماید، همین دشت زیبای پیش رو یا آن لاله‌زار خوش‌نمای کمی دورتر برای او خواستنی جلوه خواهد کرد و او را از تلاش بی‌وقفه باز خواهد داشت. این مناظر میان راه، او را برای ماندن در شرایطی که هست قانع می‌سازد و هوس و همت رسیدن به قله یا دست کم سرعت حرکت او را خواهد شکست.

چشم از قله بازگرفتن و به مناظر نزدیک دوختن تلاش و تکاپو را کند خواهد کرد. اما چشم بر قله دوختن و آرزوی رسیدن به قله را در دل پروردن، شور حرکت و طراوت رفتن را در دل‌ها خواهد شکفت و امید را زنده نگاه خواهد داشت.

دنبال کردن اهداف بلند به استقامت فراوان نیاز دارد و در زمانی نسبتاً دراز رخ خواهد داد. اگر انسان قاعده حرکت را نداند و تحمل دشواری‌های راه را نداشته باشد بدون تردید از رسیدن به نقطه نهایی وخواهد ماند. تنها با صبر و پایداری می‌توان به افق‌های دوردست و نقاط بلند دست یافت.

قال علی (ع): بالصبر یدرک معالی الامور [۱]

آنچه گفتیم مربوط به همه انسان‌ها در زندگی فردی و اجتماعی است. طلبه نیز در حیات صنفی خود باید به سمت یک غایت بلند در حرکت باشد و خود را برای رسیدن به قله‌ای مرتفع آماده کند. بسنده کردن به اهداف خرد و اکتفا به بهره‌های معمولی و دم‌دستی، و خود را آماده اقدامات بزرگ ندیدن و شور حرکت عالی نداشتن، نشان از کوچکی شخصیت و پایین

بودن قیمت انسان دارد. همان گونه که دل مشغولی‌های بزرگ و در سر پروراندن همت‌های عالی نشان عظمت شخصیت و علو قیمت او است. که قدر الرجل علی قدر همته [۲] و من شرفت همته عظمت قیمته [۳]

در این نوشتار برآنیم که با استفاده از ارشادات رهبر فرزانه انقلاب حضرت آیت الله خامنه‌ای سیمای مطلوب طلبه را ترسیم کنیم و افق دوردستی را که طلبه با تلاش و تکاپو باید در جان خود محقق سازد معلوم سازیم. یعنی بیان کنیم «طلبه مطلوب» چه ویژگی‌ها، برخورداری‌ها و دارایی‌هایی دارد؟

این اثر، عمده نگاه خود را به حیات خود طلبه، فارغ از تشکیلات و سازمان روحانیت معطوف ساخته و مخاطب خود را تنها آحاد طلاب - نه مدیران و برنامه‌ریزان و کارگزاران و مسئولان حوزه - قرار داده است. گرچه بی‌تردید همه مدیران و سیاست‌گذاران حوزه به این نگاه نیاز دارند. بنابراین رسالت این دفتر اعطای خودشناسی و خودآگاهی صنفی به شخص طلبه است نه مهندسی ساختار حوزه، و بنا دارد طلبه را در طرح کلان خودسازی صنفی یاری رساند.

حوزه‌های علمیه پس از انقلاب اسلامی

امروزه پس از انقلاب اسلامی و ورود روحانیت به عرصه مدیریت اجتماعی، موقعیت جدیدی برای حوزه‌های شیعی پدید آمده و آفاق جدیدی پیش روی جامعه اسلامی گشوده شده است. طلبه از کنج روابط مومنانه فردی به صحنه وسیع روابط اجتماعی برون رفته است. حوزه امروز از حوزه گذشته بسیار متفاوت گشته و رسالت آن از پاسخ دادن به چند استفتا در احکام عبادی و سامان دادن به وجوهات شرعی و نهایتاً دسته‌ای تبلیغات دینی بسیار فراتر آمده است .

هیچ وقت جامعه علمی شیعه در طول تاریخ، به قدر امروز، از لحاظ کمیت بزرگ نبوده است. هیچ وقت از لحاظ قدرت، به قدر امروز، کارآمد و صاحب قدرت سیاسی و اجتماعی نبوده است. هیچ وقت به قدر امروز، تمکن مالی و سایر امکانات مرغوب جامعه - مثل رسانه‌ها و منبرها و مطبوعات و امثال اینها - نداشته است. هیچ وقت به قدر امروز، در دنیا معروف نبوده است. هیچ وقت به قدر امروز، مورد احترام و تجلیل آحاد انسان‌ها - اعم از مسلمان و غیرمسلمان - و مسلمین - شیعه و غیرشیعه - نبوده است. هیچ وقت به قدر امروز، دشمن نداشته است؛ چه

کمیت دشمنان، چه کیفیت و قدرت و مکانت سیاسی و اجتماعی و نظامی قدرت‌ها. و بالاخره هیچ وقت به قدر امروز، مسئولیت بر دوش خود نداشته است.

اگر امروز قدرت و معروفیت‌مان از همیشه بیشتر است، رسانه و وسیله گفتگوی با مخاطبان و مستمعان، بیشتر در اختیارمان است، دوستان بیشتری داریم، پول و قدرت مالی بیشتری داریم و بقیه اموری که امروز بیشتر داریم - مثل جمعیت‌مان، آحاد روحانیون از بزرگ و کوچک و از این قبیل - به همین نسبت، مسئولیت‌مان هم بیشتر است [۴].

امروز، نیاز به معارف اسلامی در دنیا، با آنچه که در گذشته وجود داشته است، تفاوت‌های خیلی زیاد و فاصله‌های عجیب و ژرفی دارد. در گذشته، ارتباطات این قدر نبود. تهاجم افکار غلط و انحرافی، این همه نبود. تأثیرش بر افکار مردم، این قدر نبود. طلب و خواهش و آمادگی فکر درست و دینی و اسلامی، این همه نبود. امکان گسترش فکر توحیدی، این همه نبود؛ ولی امروز اوضاع طور دیگر است.

امروز، در داخل کشور و مرزهای خود ما، ملت بزرگی زندگی می‌کنند که برای آنها، اسلام دیگر یک امر زاید و تشریفاتی و خارج از بنا و موازین و رفتار زندگی نیست؛ بلکه اسلام همه چیز زندگی و مبنای نظام اجتماعی است. امروز، توحید در زندگی عمومی و اجتماعی ملت و کشور ما، قاعده زندگی است. مبنای حکومت و اداره کشور و مدیریت امور و مبنای زندگی همه جانبه مردم، توحید و معارف اسلامی است. مردم، به فرا گرفتن دین و اطلاع از حقایق آن شایق‌اند.

اصلاً امروز امکان تبلیغ دین وجود دارد؛ ... امروز، امکان کار و تعلیم و قضاوت و حاکمیت احکام اسلامی هست. در داخل کشور، جوانان و دانشگاهی‌ها و صاحب‌نظران ما مشتاق‌اند و می‌خواهند بدانند و از معارف اسلامی مطلع بشوند و سر در بیاورند. می‌خواهند پایه فکری و اعتقادی آن چیزی را که امروز نظام اجتماعی در جامعه فرض کرده و به وجود آورده، به دست آورند و از احکام فراوان و قوانین و مقررات زیادی که نظام در انتظار املا کردن آن از ناحیه دین است، آگاه شوند [۵].

من قاطعاً می‌گویم که علمای دینی و جامعه روحانی ما در طول این هزار و صد سالی که ما به عنوان علمای دین آنها را می‌شناسیم، هیچ وقت نقششان به اهمیت امروز نبوده و هیچ وقت در یک عصر و دوره، به قدر امروز خدمت نکرده و به اندازه امروز در وضع دنیا و جامعه خودش مؤثر نبوده است. روحانیت شیعه، الان این گونه می‌باشد [۶].

خطی که نظام اسلامی ترسیم می‌کند خط رسیدن به تمدن اسلامی است. سرنوشت حتمی عبارت از این است که تمدن اسلامی یک بار دیگر بر مجموعه عظیمی از دنیا پرتو خود را بگستراند. ... این کار عظیم و ماندگار تاریخی سر و کارش با نسل‌ها و قرن‌هاست. این کار را نباید با کاری دفعی، جزئی و شعاری اشتباه کرد. مسئله ما مسئله حرکتی عظیم در مقیاس جهانی است. ... برای ایجاد یک تمدن اسلامی دو عنصر اساسی لازم است؛ یکی تولید فکر و یکی پرورش انسان. ... این کشور باید ساخته شود، باید پیش برود. این ملت بزرگ باید استعدادهایش شکوفا شود. بایستی در دنیا بدرخشد و بالاخره آن تمدن عظیم اسلامی را در مقابل چشم جهانیان بگذارد. این انقلاب باید بماند و برنامه تاریخی و جهانی خویش را به بار نشاند. ... حوزه علمیه شیعه در مقابل یک آزمایش عظیم تاریخی، بی‌نظیر و غیر قابل تکرار قرار دارد. در طول تاریخ هزار و چهار صد ساله اسلام برای علما چنین فرصتی پیدا نشده بود. این نعمتی است که مصداق آیه شریفه است: *واذ تاذن ربکم لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید* [۷].

حوزه علمیه به عنوان یک نهاد آموزشی و پرورشی این رسالت سنگین را باید با تربیت نسل جدیدی از طلاب دنبال کند. طلابی که از نصاب شرایط و ویژگی‌های علمی و عملی خاصی برخوردار باشند و قابلیت تحمل این بار گران را داشته باشند. در این اثر برآنیم تا این ویژگی‌ها را به تفصیل در سخنان رهبر انقلاب جستجو کنیم تا هر طلبه‌ای در امتداد این جریان تاریخی، طرح کلان خودسازی صنفی خود را بیابد و برای ایفای چنین نقشی دستور عمل داشته باشد.

ضرورت بحث

بدون شک حوزه برای ایفای نقش مهم خود باید در اولین قدم به ترسیم مطلوب‌ها و ایدآل‌ها بپردازد و نمونه‌های عالی طلبه در ابعاد آموزشی و پرورشی را تصویر کند. به همین وزن لازم است مطلوبیت‌های نظام پذیرش، آموزش، پرورش، تبلیغ، مدیریت، و... مشخص شود و مدرسه ایدآل، اداره ایدآل، استاد ایدآل، عالم ایدآل، مبلغ ایدآل، مدیر ایدآل، مربی ایدآل و... در شرایط کنونی معلوم و معرفی گردد.

پرداختن به این موضوع خصوصا در شرایط حاضر یعنی پس از انقلاب اسلامی و تحول تاریخی پدید آمده در عرصه جهانی ضرورتی آشکار دارد. لازم است نقش طلبه در اجتماع و سهم او در جامعه‌سازی و تاریخ‌سازی بازتعریف شود و الگوهای ناکارآمد گذشته، ترمیم یا تکمیل گردد.

طلبه امروز باید متناسب با تغییرات شتابنده عصری و تحولات فزاینده تاریخی و اجتماعی تربیت شود و فرصت‌های جدید به دست آمده را مغتنم شمارد.

در این موقعیت خطیر کدامین نظام‌واره نظری خواهد توانست از هر طلبه بنیانی مرصوص بسازد؟ کدامین گزاره‌های متماسک و منسجم خواهند توانست متناسب با شرایط حاکمیت دین، بی‌آنکه روحانی را از ساحت فعالیت اجتماعی دور سازد، تربیت و تعالی اخلاقی او را تامین و او را در منصب هدایتگری و دست‌گیری معنوی جوامع یاری کند؟ آیا نصاب موفقیت طلبه چه در بعد علمی و چه در بعد عملی مشخص است یا عمده معیارهای ارزش‌داوری پیرامون طلبه، به گونه‌ای ارتجالی و بر اساس ارتکازات و سلائق ترسیم گشته است؟ تصویر نظام‌مند و منسجم از بایدها و نبایدهای حیات صنفی طلبه چگونه ارائه می‌گردد؟

بحث از سیمای ایدآل طلبه بهره‌های فراوانی دارد. ترسیم این چهره نهایی، نقطه هدف را روشن، شفاف و دقیق می‌نمایاند و امر خطیر برنامه‌ریزی برای اقدام و حرکت را سامان می‌دهد. پاسخ سوال ساده «چه می‌خواهیم بشویم؟» پایه اتخاذ سیاست‌ها و روش‌های گوناگون در همه وجوه زندگی است.

تبیین اهداف تربیتی را باید بسیار مهم شمرد؛ این اهداف، جهت‌دهنده و شاکله بخش برنامه‌ها، عامل انسجام آنها، بازدارنده از فعالیت‌های اضافی و یکی از عوامل پویایی چاره‌اندیشی‌های تربیتی هستند.

اساتید و مشاوران، که همواره با پرسش‌های فراوانی در زمینه نحوه برنامه‌ریزی و چگونگی اقدام از سوی طلاب مواجه‌اند، اگر این نگرش کلان را نداشته باشند جز توصیه‌های پراکنده و گاه متضاد، توشه‌ای به طلبه نخواهند داد. اختلاف ارشادات آنان، ناشی از نوع تلقی آنان از طلبه مطلوب است. برای آن که این رهنمودهای مختلف یا پیشنهادهای متعارض کم شود و اساتید و مشاوران در ارائه برنامه یا طراحی الگوهای رفتاری هم‌آوا و هم‌سخن گردند لازم است از این نقطه آغاز کنیم. مادام که اتفاق نظری در تعریف «طلبه خوب» پدید نیامده، دستورالعمل‌های متعدد، متنوع و ناساز، باقی خواهند ماند.

عمده سیاست‌های تربیتی، معطوف به نگره ما از «تیپ ایدآل» است. عمده اختلاف دیدگاه‌ها، سیاست‌ها و توصیه‌ها نیز به این بحث بازمی‌گردد. اگر مدیر یک مدرسه علمیه تنها به اخلاق

فردی و دانش حوزویِ طلاب حساسیت نشان می‌دهد اما مدیر مدرسه‌ای دیگر، دغدغه‌مند موضوعات فرهنگی و اجتماعی است به جهت وجود دو دیدگاه در تیپ ایدآل طلبه است.

نقش اساسی اهداف تربیت، جلوگیری از انحراف طراحی‌ها و فعالیت‌های تعلیمی و تربیتی از سمت و سوی حکیمانه و عالمانه است. ترسیم چهره ایدآل طلبه، شاقولی برای آسیب شناسی [۸] است و امکان ارزیابی دقیق، علمی و مستمر را فراهم می‌آورد و فرصتی می‌آفریند تا به گونه‌ای نو به صدر و ساقه برنامه کاری طلبه و همه دست‌اندرکاران نظام روحانیت نظر شود و جهت و مسیر و سرعت حرکت آنان اصلاح یا ترمیم گردد. این آسیب‌شناسی، ارزیابی و اعتبارسنجی، هم در برنامه کاری یک طلبه، و هم در عملکرد اساتید، مربیان، مدیران مدارس، کارگزاران و برنامه‌ریزان حوزه در سطوح کلان جاری است. همه این‌ها را می‌توان با نظر به ویژگی‌های طلبه مطلوب محک زد و نمره داد. نظامات حوزه‌های علمیه (نظام آموزشی، نظام تبلیغی، نظام پرورشی، نظام پژوهشی، نظام مدیریتی، نظام جذب و گزینش و...) نیز همه از دستاورد این تلاش بهره خواهند داشت. تدوین بهینه این نظامات همواره مرهون نظر به آن وضعیت آرمانی است.

با نظر به طلبه مطلوب حتی می‌توان در استانداردهای موجود و هنجارهای جاری تجدید نظر کرد و نظام ارزش‌گذاری یا مبنای ارزیابی جدیدی تعریف کرد.

مبهم بودن چشم‌انداز چند ده ساله حوزه در بعد تربیت اخلاقی طلاب و بستر رسیدن به آن و عدم تعریف جامع از طلبه آرمانی، موفق و تربیت یافته، جدی‌ترین مشکل برنامه‌ریزی حوزه جهت نیل به اهداف بلند و مترقی آن است. تنها در این صورت است که می‌توان حوزه فعلی را با آن حوزه مطلوب و آرمانی تطبیق داد و به ضعف‌ها و کاستی‌ها پی‌برد. اگر عملکرد امروز را در برابر چیزی قرار دهیم که باید باشیم، کژی‌ها و کاستی‌ها رخ خواهند نمود.

تعریف طلبه نمونه، تعهد ایجاد می‌کند و انرژی می‌بخشد. شاید هیچ عامل دیگری مانند نظر دوختن به قله و مرور عظمت والای آن در انگیزش انسان نقش نداشته باشد و شوق و طراوت نیافریند. این حکایت معروف را شنیده‌اید که طلبه‌ای، مفتون عظمت استاد و مسحور کمالات او، به حسرت گفته بود، استاد! آرزو دارم مانند شما باشم و اهتمام کرده‌ام به درجه شما رسم. استاد به عتاب فرمود: من آرزو داشتم مانند امام صادق (ع) گردم این شدم. تو با این همت کوتاه، هیچ نخواهی شد!

در طرف مقابل، بسیاری از سستی‌ها و نابسامانی‌ها، ناشی از مبهم بودن غایات است. وقتی آینده و مقصد نامعلوم باشد بسیج و سازماندهی نیروها امکان‌پذیر نیست، گرفتاری به رکود، قطعی است و تمامی توش و توان ما در برابر آینده‌ای تیره و تار از دست می‌رود.

مربی اگر به خوبی بداند که محصول نهایی چیست، شوق بیشتری نسبت به آن پیدا می‌کند. مربی نیز در صورتی که هدف، روشن باشد بهتر برانگیخته می‌شود. اگر طرح و نقشه ما و تصویر آینده‌ای که به دست ما ساخته می‌شود معلوم نباشد مربی اعتماد نمی‌کند و همواره اسیر دلهره است. اما روشن‌بینی نسبت به اهداف تربیتی، او را به یک بهجت فطری وا می‌دارد؛ زیرا هدف‌های این مسیر را مطالبه جان خود می‌بیند. همواره تلاشی که همراه با روشن‌بینی نسبت به اهداف باشد مشتاقانه‌تر از تلاشی است که از روی تکلیف محض و به امید مبهم رسیدن به چیزی خوب است.

تعریف طلبه کامل، به زندگی طلبه معنا می‌بخشد و او را آینده‌نگر و آرمانگرا بار می‌آورد و آرزوهای او را از سطح آرزوهای روزمره به آرمان‌های متعالی ارتقا می‌بخشد.

این تلاش به طبقه‌بندی شخصیت‌های روحانی و مرتبه‌بندی الگوهای موجود نیز کمک خواهد کرد. از آن پس طلبه در انتخاب الگو برای حرکت آینده خود موفق‌تر خواهد بود و با بینش روشن خواهد توانست بهره خود را از تاسی به شخصیت‌های موجود تنظیم کند. یعنی بهتر خواهد دانست که چه کسی را الگو، پیشوا و مقتدای طلبگی خود بشناسد و به‌سوی او حرکت کند؟ و از چه کسی به بهره‌های پراکنده اکتفا کند؟

وقتی سیمای طلبه مطلوب به روشنی ترسیم شود، دستگاه اولویت‌ها و حساسیت‌ها نیز تغییر خواهد کرد و مسیر دغدغه‌های اصلی و فرعی متفاوت خواهد گشت. چه بسا دغدغه‌ای که زمانی در صدر نشسته بود با نظر به نقطه نهایی تنزل یابد و از ناحیه آن، مرکز ثقل حساسیت‌ها جابجا گردد. این سیمای آرمانی کمیت و کیفیت فعالیت‌های طلبگی را معلوم خواهد ساخت و معیاری برای تشخیص خوب و خوب‌تر خواهد بود؛ هر پدیده یا عنصری که به تحقق آن سیمای آرمانی بیشتر و بهتر یاری رساند، ضریب اولویت برتری کسب می‌کند و اهمیت و ارزش بیشتری می‌یابد؛ و هرچه که این گونه نباشد از طومار فعالیت‌های مجاز، حذف خواهد شد.

بنابراین، تصویر این چهره نهایی، آرزوی طلبه را مشخص می‌کند. الگوی او را نمایان می‌سازد. برنامه‌های زندگی و نظام اولویت‌های او را سامان می‌بخشد. مسیر حرکت او را معین می‌گرداند، به همه فعالیت‌های او جهت و منطق می‌دهد و نیز ارزیابی از آنان را آسان و دقیق می‌سازد.

شناخت سیمای طلبه مطلوب، به شناخت سیمای حوزه مطلوب، مدرسه علمیه مطلوب، نظام آموزشی و پرورشی مطلوب، مدیر مطلوب و مربی مطلوب هم می‌انجامد.

جامعیت و اعتدال شخصیت

شاید بتوان گفت یکی از مهم‌ترین ارزش‌های انسانی، جامعیت و اعتدال شخصیت است. چه بسا برای اثبات این موضوع نیازی به دلیل نباشد و مانند بسیاری از بدیهیات، تصور آن به تصدیق بینجامد. توجه کنیم که انسان موجودی دارای ابعاد متعدد است، لفظ «انسان» نیز حقیقتاً بر هیئت ترکیبی آن اجزا اطلاق می‌گردد و اطلاق آن به برخی از اجزا، اطلاق مجازی است، بنابراین رشد برخی از ابعاد شخصیت را نمی‌توان رشد انسان دانست.

از سوی دیگر ارزش‌های انسانی متعددند و اثبات یکی به معنای نفی دیگری نیست. مثلاً اگر تهذیب نفس یک ارزش است، خدمت به جامعه نیز یک ارزش است. روا نیست که تهذیب نفس منجر به دست برداشتن از خدمات اجتماعی شود یا خدمات اجتماعی تحت الشعاع اهمیت تهذیب نفس فراموش گردد. زیرا سیمای جامع و معتدل انسان از بین خواهد رفت

طلبه موفق طلبه‌ای است که رشد جامع، هماهنگ، متناسب، متوازن و خوش‌قواره‌ای داشته و همه عناصر لازم در تعریف طلبه را دست کم به اندازه نصاب، در شخصیت خود فراهم آورده باشد.

البته منظور از رشد جامع این نیست که طلبه ضمن این که با آیات و روایات و علوم حوزوی آشنا می‌شود بر هنر، مهندسی، پزشکی، دانش‌های فنی و همه انواع ورزش نیز تسلط پیدا کند. زیرا هیچ یک از این علوم یا مهارت‌ها در اطلاق وصف طلبه بر او دخالت ندارد. به بیان دیگر رشد همه‌جانبه را باید ناظر به اهداف و رسالت‌های صنفی روحانیت قرار دهیم و از طلبه، انتظار داشته باشیم همه شئونی که در ایفای موفق نقش اجتماعی برای او موثر است را کسب کرده باشد.

همچنین مراد از رشد جامع، جامعیت تخصصی طلبه در علوم حوزوی نیست، یعنی نباید گمان کرد که طلبه برای رشد جامع لازم است که در زمینه‌های مختلف علوم اسلامی صاحب نظر و مجتهد باشد. با گسترش دانش‌های حوزوی این صورت هم امکان وقوع ندارد و کسی که بخواهد با یک دست بیش از یک هندوانه بردارد هیچ یک را به منزل نخواهد رساند. نظام تقسیم کار و توزیع نقش اجتماعی دقیقاً به خاطر همین واقعیت شکل گرفته است، رشته‌های تخصصی نیز به همین لحاظ در حوزه علمیه سامان یافته است. [۹]

الگوهای متفاوت

تأکید بر جامعیت و اعتدال شخصیت نباید این ذهنیت را پدید آورد که تیپ ایدآل طلبه تنها در یک الگوی خاص قابل تحقق است. یعنی طلبه مطلوب تنها یک صورت و یک تیپ دارد و مدل جامع طلبه تنها بر یک الگو قابل صدق است. خیر، تیپ‌های متفاوتی از طلبه‌ها را می‌توان موفق دانست. به صورتی که این تفاوت‌ها به خوبی و برتری آنان آسیبی وارد نیاورد. البته ناگزیر همه این نمونه‌های موفق و ایدآل در عناصری اشتراک دارند.

راز این مطلب چنین است که گرچه شرط لازم برای مطلوبیت شخصیت طلبه، اعتدال و توازن او است اما صورت و قالب این توازن ممکن است متفاوت باشد.

شخصیت یک طلبه عناصری ضروری دارد که با نسبت‌های تقریباً مشخصی باید در کنار هم قرار داده شوند. نبودن هریک از آن عناصر یا بر هم خوردن شدید نسبت‌ها، طرح‌نهایی را غیرقابل تحمل و ناقص می‌نماید، گرچه کم و زیاد شدن اندک اندازه‌ها و نسبت‌ها، دست ما را برای طراحی‌های مختلف و نتایج متفاوت باز می‌گذارد. به بیان دیگر تشخیص اولویت‌ها در طراحی نمای کلی برنامه - باتوجه به اهداف و انتظارات - امکان‌پذیر است. ولی این بدان معنی نیست که برای رسیدن به هدف تنها یک طرح بتوان ارائه داد و جایگاه قطعی مشخص یا اندازه واحدی برای هر فعالیت بتوان تعریف کرد.

جامعه اسلامی برای تأمین کارکردهای متفاوت، به تیپ‌های مختلف طلبه نیاز دارد. اختلاف دارایی‌های اولیه و اختلاف علایق و سلیق انسان‌ها به صورت طبیعی این تنوع نیازها را تأمین می‌کند.

نصاب طلبگی

گفتیم طلبه موفق طلبه‌ای است که رشد جامع، هماهنگ، متناسب، متوازن و خوش‌قواره‌ای داشته باشد یعنی همه عناصر لازم در تعریف طلبه را دست کم به اندازه نصاب، در شخصیت خود فراهم آورده باشد. بنابراین برای کشف صورت مطلوب طلبه لازم است ابتدا حد نصاب شرایط طلبگی یعنی همه ویژگی‌هایی که نبودن آن، صدق عنوان طلبه را مخدوش می‌کند فهرست کنیم. آنگاه با تقویت این ویژگی‌ها، تقویت صدق عنوان طلبه را انتظار داشته باشیم. اکنون این روش را پی می‌گیریم.

طلبه را صرفاً از فعالیت‌های طلبگی نمی‌توان باز شناخت. زیرا می‌توان فرض کرد که غیر طلبه به فعالیت‌های طلبگی مشغول باشد یا طلبه به غیر کار طلبگی اشتغال داشته باشد. بنابراین باید دقیقاً مشخص کنیم که طلبه کیست و چه نشانه‌هایی دارد؟ چه ویژگی‌هایی در وجود یک شخص موجب صدق حقیقی عنوان طلبه بر او می‌گردد؟

مراد از نصاب طلبگی حداقل برخورداری‌ها و ویژگی‌هایی است که یک طلبه باید دارا باشد تا طلبه نامیده شود، به صورتی که با کمتر از آن، اطلاق عنوان طلبه بر او دروغ یا مجاز است. قدر متیقنی که هر طلبه با هر رویکرد و تخصصی باید داشته باشد که اگر آن را نداشته باشد طلبه به شمار نمی‌رود و اگر آن را داشته باشد به هر تخصصی وارد شود مفید و روا است.

مراد از نصاب طلبگی، به عبارتی، جوهره طلبگی است. یعنی آنچه طلبه را طلبه می‌کند و کمتر از آن برای طلبه روا نیست. بنابراین سوال این است که کمترین دارایی یک طلبه که شرط لازم و کافی عنوان طلبگی به شمار می‌رود چه عنصری است؟ گزینه‌های مختلفی را بررسی می‌کنیم؛

آیا برای صدق حقیقی عنوان طلبه، لباس روحانیت کافی است؟ بی‌تردید نه! نه هر کس این لباس را دارد به حقیقت روحانی است و نه هر کسی در این لباس نیست از وصف روحانیت محروم است.

آیا تقوا و معنویت و سلوک برای صدق عنوان طلبگی کافی است و هر مؤمن متقی اهل معنایی را می‌توان طلبه نامید؟ خیر! گرچه تقوا و معنویت شرط لازم طلبگی است، اما هرگز نمی‌توان ادعا کرد این شرط برای طلبه کافی است. مثلاً بزرگانی مانند مرحوم رجب‌علی خیاط یا مرحوم دولابی که طلاب و اهل علم در امور معنوی از محضرشان بهره می‌گرفتند خود طلبه نبوده‌اند.

آیا تبلیغ آموزه‌های دینی برای این منظور کافی است و هر کس به کار انتقال پیام خدا مشغول باشد طلبه است؟ اگر چنین باشد کارمند رادیو معارف، نویسنده و کارگردان سریال‌های دینی، و آن راننده تاکسی که برای مسافران خود آیات و روایات را بیان می‌کند و اطلاعات دینی خود را در اختیار دیگران قرار می‌دهد نیز باید طلبه باشند. آیا چنین است؟ خیر! این کسان به نحو تخصصی به این موضوع نمی‌پردازند و هر یک از اعضای صنف دیگری هستند.

آیا خدمت به دین خدا یا عزم آن برای طلبگی کافی است؟ یعنی هر کس در مسیر خدمت به دین و پاسداری از وحی قرار دارد طلبه است؟ خیر! بسیاری از اعضای اصناف دیگر نیز به دین خدا یاری می‌رسانند و به نیت انجام وظیفه الهی و واجب کفایی در جامعه اسلامی خدمت می‌کنند، در حالی که هیچ یک طلبه نیستند. دست کم در خود حوزه‌های علمیه کارمندان ادارات، نگهبانان و آشپزها که خالصانه به نظام طلبگی خدمت می‌کنند و بالمآل در مسیر اهداف امام زمان (عج) قرار گرفته‌اند، عنوان طلبه ندارند و از صنف طلبگی به شمار نمی‌روند.

آیا تفقه و اجتهاد به معنی آشنایی با دانش‌های حوزوی و توان استنباط گزاره‌های شرعی از قرآن و حدیث برای طلبگی لازم و کافی است؟ یعنی طلبه حقیقی کسی است که مجتهد و فقیه باشد و هر کس این توان را به دست نیاورده باشد یا دست کم در مسیر تحصیل آن نباشد حقیقتاً طلبه نیست؟ مثلاً طلبه‌ای که مقداری درس خوانده و به هر دلیل از دست‌یابی به توان فقاقت و اجتهاد محروم مانده اما به کار تبلیغ در شهر خود مشغول است حقیقتاً طلبه به شمار نمی‌رود. آیا چنین است؟ بنا بر این گزینه، بیش از ۸۰ درصد طلاب علوم دینی که مجتهد نیستند اما در کسوت روحانیت به رسالت‌های این نهاد مقدس یاری می‌رسانند و افتخار می‌آفرینند باید از زمره طلاب خارج گردند و این البته فرض بعیدی است. از سوی دیگر هر مجتهدی را نیز نمی‌توان به حقیقت طلبه نامید. زیرا برای صدق حقیقی عنوان طلبگی شرایط دیگری نیز وجود دارد. اثبات این مطلب در ادامه خواهد آمد.

آیا مجموعه و پیوستاری از این صفات شرط لازم و کافی برای طلبگی به شمار می‌رود؟ با چه میزان و چه معادله و چه سبک ترکیبی؟

کمترین وابستگی به نظام روحانیت با ثبت نام در حوزه‌های علمیه و داشتن پرونده پرسنلی تحقق می‌یابد. یعنی طلبه با تشکیل پرونده در مدیریت حوزه از حیث قانونی و اعتباری طلبه

شناخته می‌شود و مشمول آنچه که به طلبه تعلق می‌گیرد می‌گردد. هر چند درس نخواند و تقوا نداشته باشد.

در نظر توده مردم نیز کسی که به صورت غالبی لباس روحانی بپوشد طلبه است. هر چند کارمند دفتر یک اداره یا کاسب باشد. به همین جهت در میان مردم انتظارات خاصی از او رقم می‌خورد. [۱۰] اما سخن ما در اطلاق حقیقی عنوان طلبه بود نه اطلاق پرتسامح عرفی یا شمول قانونی. به همین جهت لازم است ویژگی‌های طلبه را به دقت بیشتری بررسی کنیم.

به نظر می‌رسد که از نظر جامعه‌شناختی انتساب حقیقی به این صنف - مانند همه اصناف دیگر - در صورتی است که شخص عمده زمان و توان خود را به کارکردها و رسالت‌های این صنف اختصاص دهد. هویت طلبه با دین خدا گره خورده و تعریف طلبه از مناسبت او با دین به دست می‌آید. طلبه در راه شناخت عمیق دین خدا و ابلاغ و دفاع و اجرای آن می‌کوشد و برنامه خدمت اجتماعی خود را در این رسالت متمرکز کرده است. یعنی برخلاف دیگر مردم که عمده زمان و توان خود را در برنامه‌های دیگر می‌گذرانند طلبه سرمایه توان و زمان خود را عمدتاً به ارتباط با منابع دینی و تلاش برای فهم و تبلیغ آن یا دفاع از آن یا گسترش زندگی دینی در سطح جامعه صرف می‌کند.

قابل ذکر این که ارتباط با منابع دینی و فهم و تبلیغ و پاسداری و اجرای آن وظیفه‌ای نیست که اختصاص به طلبه داشته باشد. همه انسان‌های مؤمن نسبت به پیام خدا احساس مسئولیت دارند و برای بندگی خدای متعال در فهم آموزه‌های دینی تلاش می‌کنند، تفاوت طلبه با دیگران در این است که طلبه این مسئولیت را به عنوان رسالت صنفی خود گرفته و کل خدمات صنفی خود را در آن متمرکز کرده و زمان و توان خود را بیشتر به آن اختصاص داده است در حالی که سایر مردم بیشتر به کارها و خدمات دیگر مشغول‌اند و تنها در حاشیه، به امر دین می‌پردازند. یعنی مأموریت محوری طلبه در حوزه معارف دینی تعریف شده و این گونه نیست که به صورت تفننی و در حاشیه به آن بپردازد. نظیر این که یک پزشک، عمده نیرو و زمان خود را به فهم و تجزیه و تحلیل و انتقال و استفاده از آموزه‌های بهداشتی درمانی اختصاص می‌دهد در حالی که نیاز توده مردم به آموزه‌های بهداشتی و پزشکی کاملاً در حاشیه فعالیت‌های روزمره تأمین می‌شود. یک مکانیک ممکن است آشپزی آموخته باشد و گاهی نیز آشپزی کند اما این مقدار برای آشپز بودن کافی نیست، زیرا مأموریت محوری او آشپزی نیست و می‌تواند به صورتی کاملاً حاشیه‌ای و تفننی به آن بپردازد، او عمده زمان و توان خود را به

مکانیکی می‌گذراند نه به آشپزی و همین مسئله باعث می‌شود که در مکانیکی تخصص و مهارت بالاتری نسبت به آشپزی به دست آورد و خدمات بیشتری ارائه کند.

اکنون با هویت طلبه آشنا گشته‌ایم و می‌توانیم طلبه را از غیر طلبه بازشناسیم. طلبه کسی است که عمده زمان و توان خود را صرف رسالت‌های نهاد روحانیت گرداند. وابستگی چنین کسی به حوزه علمیه و صنف روحانی حقیقی است. در حالی که وابستگی کسی که درس حوزه خوانده و لباس روحانی پوشیده ولی به کسب و کار، ویرایش یا فعالیت اداری مشغول شده، به حوزه مجازی و به قول ادیبان به اعتبار ما کان است و وابستگی کسی که هرگز درس حوزه نخوانده، ولی لباس روحانی به تن می‌کند کاملاً دروغین است.

اکنون این فرمول را کمی توسعه و تفصیل می‌بخشیم. این فرمول معیاری کمی و ظاهری است. کسی که عمده زمان و توان خود را به کار روحانیت یعنی فهم و تبلیغ و اجرا و دفاع از دین خدا اختصاص داده باشد از منظر جامعه‌شناختی حقیقتاً متعلق به این صنف به شمار می‌رود اما مانند همه اصناف دیگر معلوم نیست در کار خود کامیاب و کارآمد باشد. مثلاً کسی که عمده نیرو و زمان خود را به رانندگی یا پزشکی می‌گذراند الزاماً معلوم نیست راننده یا پزشک موفق باشد. بنابر این لازم است به معیارهای کیفی طلبگی پردازیم:

برای آن که فرد در اختصاص زمان و توان خود به رسالت‌های حوزوی کامیاب باشد و احساس تعلق مستمر نیز به این نهاد داشته باشد، لازم است سه وصف تفقه، تزکیه و ایفای نقش اجتماعی را به شرح ذیل داشته باشد؛

۱. تفقه یا دین‌شناسی: طلبه باید با دین خدا به صورتی کامل، موزون و متناسب آشنا باشد. اگر فرض کنیم طلبه شناخت عمیق و متوازنی از دین خدا نداشته باشد نمی‌تواند در نهاد متولی امر دین به خوبی نقش ایفا کند. یعنی در صورتی که طلبه موضوع فعالیت‌های خود را نشناخته باشد نمی‌تواند بدان خدمت کند.
۲. تزکیه: طلبه باید در راستای ایفای نقش اجتماعی سنگین خود به پالایش روحی پرداخته باشد و از ایمان سرشار و اخلاق فاضله برخوردار باشد. هر چه این صفت در وجود طلبه بیشتر باشد در هویت صنفی خود استوارتر خواهد بود. زیرا تقوا و تهذیب نفس هم در فهم معارف دینی شرط لازم است، هم در تبلیغ و انتقال آموزه‌های دینی

به جامعه و دفاع از اندیشه دینی بسیار نقش آفرین است و هم خود مصداق تحقق عینی دین به شمار می‌رود.

۳. ایفای نقش اجتماعی: طلبه باید دغدغه خدمت به جامعه را داشته باشد و تلاش‌های خود را معطوف به نیازهای اجتماعی - یعنی چیزی علاوه بر بهره شخصی خود - رقم زند. اگر فرض کنیم که طلبه از دین‌شناسی و تقوا برخوردار باشد و عمده زمان و توان خود را صرف این امور کند اما اثری در جامعه نداشته باشد، انتساب او به صنف روحانیت کارآمد نیست. مانند کاسبی که تنها به اندازه نیاز روزمره خود جنس به مغازه می‌آورد. یا راننده تاکسی‌ای که تنها خانواده خود را جابجا می‌کند!

گفتیم اگر کسی عمده زمان و توان خود را به امر اقامه دین (فهم دین یعنی تحصیل یا تحقیق در معارف دینی، تبلیغ دین، اجرای دین و دفاع از دین) اختصاص دهد، اطلاق عنوان طلبه بر او دروغ یا مجاز نیست. اکنون می‌گوییم امر اقامه دین به حقیقت از غیر عالم متفقه و نیز از غیر متقی صورت نخواهد گرفت. بله، ممکن است کسی به گمان خود به اقامه دین خدا مشغول باشد و عمده وقت و نیروی خود را صرف آن کند. اما بی‌شک اگر عالم یا متقی نباشد برآیند کار او به نفع دین تمام نخواهد شد بلکه نوعاً به ضرر آن خواهد بود. بنابراین صدق عنوان طلبه، به وجه مانعه الخلو وابسته به جمع این سه ویژگی است و هر یک از این سه از دست رود، حقیقت عنوان طلبه نیز از بین خواهد رفت هرچند لباس طلبگی یا عنوان جامعه‌شناختی یا پرونده پرسنلی باقی باشد. البته این سه ویژگی نیاز به تبیین و تفسیر دقیق دارد که در فرازهای بعد بدان می‌پردازیم.

بنابراین همه اهداف تربیتی و ویژگی‌های طلبه موفق، در سه عنوان تفقه، تقوا و کارآمدی اجتماعی خلاصه می‌شود و می‌توان گفت دستگاه تعلیمی تربیتی نهاد روحانیت باید به دنبال تربیت انسان‌هایی عالم، متقی و مجاهد باشد.

اکنون این سه وجه اصلی هویت طلبه را به تفصیل بیشتری مرور می‌کنیم:

تفقه

از مهم‌ترین برخورداری‌های طلبه، هنر فهم آموزه‌های دینی است. «تفقه» مقوم هویت روحانی و از ذاتیات شخصیت صنفی اوست و اگر حد نصاب دین‌شناسی و آگاهی از معارف اسلام در کسی نباشد، اطلاق طلبه بر او مجاز یا دروغ است!

طلبه اگر دین خدا را نشناسد نمی‌تواند به اقامه آن خدمتی کند. بنابراین تسلط بر پیام دین و تفکر ناب اسلامی با شناخت منظومه کلان معارف، و نیز قدرت پاسخ‌گویی به شبهات و دفاع متین از دین لازمه طلبگی به شمار می‌رود.

دین‌شناسی هم چهره اثباتی و هم چهره سلبی دارد؛ یعنی طلبه هم باید با آموزه‌های اصیل دین آشنا باشد و هم آموزه‌های تقلبی مشابه را بشناسد و هنر تشخیص بدعت‌ها و تحریف‌ها را داشته باشد و عقربه‌های حساسیت علمی او، نسبت به کجی‌ها، انحرافات، تأویل‌ها و استنادات ناروا واکنش نشان دهد.

بدین ترتیب، هر چه طلبه در تشخیص انحرافات دقیق‌تر باشد و قدرت حدس لوازم و فروع مخفی گزاره‌ها را پیش از بروز آسیب، بیشتر داشته باشد، موفق‌تر، کارآمدتر و ارزنده‌تر است. امام صادق (ع) از قول پیامبر اسلام (ص) فرمودند:

يَحْمِلُ هَذَا الدِّينَ فِي كُلِّ قَرْنٍ عُدُولٌ يَنْفُونَ عَنْهُ تَأْوِيلَ الْمُبْطِلِينَ وَ تَحْرِيفَ الْغَالِينَ وَ اِنْتِحَالَ الْجَاهِلِينَ [۱۱]؛

رادمردانی، در هر عصر بار دین را به دوش می‌کشند و تأویل اهل باطل و تحریف اهل غلو و استناد ناروای اهل جهالت را از دین نفی می‌کنند.

تزکیه و حیات دینی

ارتقای معنوی و تهذیب نفس، وظیفه طلبگی طلبه محسوب نمی‌شود؛ بلکه رسالت انسانی اوست. طلبه پیش از آن که طلبه باشد یک انسان است. هر انسانی در هر صنف اجتماعی که خدمت می‌کند وظیفه تلاش برای کسب کمال روحی را برعهده دارد. این امانت، به دوش انسان با وصف انسان نهاده شده نه به دوش انسان با وصف طلبه. اما طلبه برای اقامه امر دین سخت‌نیازمند تزکیه و تجربه حیات دینی است. اگر طلبه، سخت‌گیرانه به ضوابط شرعی پای‌بند نباشد و طرح زندگی خود را بر اساس الگوی دینی نبسته باشد، هرگز ظرفیت فهم دین را نخواهد یافت و با باطن حقایق دینی ارتباط برقرار نخواهد کرد.

انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لایمسه الا المطهرون [۱۲]

و نیز بی‌تردید در تبلیغ دین ناکارآمد خواهد بود. هم به جهت این که فهم عمیق، مقدمه ابلاغ پیام است و هم به این جهت که سخنی کز دل برون آید نشیند لاجرم بر دل، نه سخنی که تنها لقلقه زبان و تقلید طوطی‌وار باشد. امر دفاع فداکارانه از دین و تلاش برای اجرا و تحقق دین بسیار روشن‌تر است. چگونه می‌توان فرض کرد کسی که عمیقاً نتوانسته با حقیقت دین ارتباط برقرار کند آمادگی دفاع از معارف آن و فداکاری برای تحقق آن را داشته باشد؟

از سوی دیگر طلبه به همان میزان که نسبت بیشتری با دین خدا دارد وظیفه بیشتری در مراعات ضوابط ایمانی دارد. باید‌ها و نبایدهای عام ایمانی برای طلبه شدیدتر و اکیدتر است و پای‌بندی به آن برای طلبه بسیار زیننده‌تر و لازم‌تر است. امام صادق علیه‌السلام به یکی از یاوران و شیعیان نزدیک خود فرمودند:

الْحَسَنُ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ حَسَنٌ وَ مِنْكَ أَحْسَنُ، لِمَكَانِكَ مِنَّا. وَ الْقَبِيحُ مِنْ كُلِّ أَحَدٍ قَبِيحٌ وَ مِنْكَ أَقْبَحُ، لِمَكَانِكَ مِنَّا؛ [۱۳]

کار خوب، از هر کس خوب است، اما از تو خوب‌تر است؛ به جهت نسبتی که با ما داری. کار بد، از هر کس بد است و از تو بدتر؛ به جهت نسبتی که با ما داری.

بدین ترتیب عالم و مبلغ دین باید به همه دستورات دینی به نحو حداکثری پای‌بند باشد و همه آموزه‌های دین را جدی تلقی کند. انضباط فقهی، التزام به آداب اسلامی، و سلوک معنوی، برای طلبه هم ارزش فردی و هم ارزش صنفی به شمار می‌رود و بدون این ویژگی، صدق عنوان طلبه بر فرد به حقیقت صحیح نیست.

کارآمدی اجتماعی

طلبه باید برای ایفای نقش اجتماعی و رسالت صنفی خود کارآمدی و بصیرت لازم را دارا باشد و بتواند در نظام تقسیم کار اجتماعی، کاری بزرگ را برعهده گیرد و گرهی ناگشوده را باز کند. طلبه باید خود را مکلف به یاری دین خدا و ارائه خدمتی بداند و برای آن خود را آماده کرده باشد. برای این منظور شناخت شرایط و آگاهی از موقعیت جامعه و احساس مسئولیت اجتماعی ضروری است.

این مقدار، حد نصاب شرایط طلبگی به شمار می‌رود و اگر کسی از آن شانه خالی کند به حقیقت طلبه نیست. اما طلبه موفق در میان انواع نقش‌های اجتماعی و خدمات طلبگی باید

خدمتی بزرگ‌تر و جایگزین‌ناپذیرتر را انتخاب کند و توان خود را به مهم‌ترین اقدامی که از مثل او برمی‌آید اختصاص دهد و در این مسیر توان و مهارت خود را روز به روز نیز بیفزاید. یعنی هرچه نقش اجتماعی موثرتر و اقدام بزرگ‌تری را ایفا کند موفق‌تر و مطلوب‌تر خواهد بود. نظام تعلیم و تربیت حوزه باید هر یک از طلاب جوان را تبدیل به نیروهایی آنچنان کارآمد و چالاک سازد که کار بزرگ تمدن‌سازی اسلامی با وجود آنان دشوار ننماید.

این سه ویژگی در کلمات رهبر انقلاب خطاب به حوزویان، به صورتی بلیغ القا شده است. تلاش ما در این دفتر بر آن است که پس از عرضه این نظامواره نظری از لابلائی سخنان رهبری، بسط و تفصیل آن را در بیانات آن عزیز جست و جو کنیم. بنابراین سخنان رهبری را در چهار فصل بدین صورت مرتب ساخته‌ایم.

فصل اول: جامعیت اخلاقی، علمی، و اجتماعی

فصل دوم: بایسته‌های اخلاقی و معنوی

فصل سوم: بایسته‌های علمی

فصل چهارم: بایسته‌های اجتماعی

فصل پنجم: بایسته‌های اقشار خاص حوزوی

امید آن که این وجیزه دستور عمل و برنامه خودسازی طلاب قرار گیرد و هر یک از حوزویان جلوه عملی و تجسد خارجی این هدایت‌ها گردد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم به رسم ادب از همه کسانی که در پیدایش این اثر به صورت پیدا و پنهان نقش ایفا کرده‌اند خصوصاً برادران ارجمند و فضلالی گران‌قدر آقایان مهدی علی‌زاده، حمید آقانوری، حسین مرادی، سید رشید صمیمی، ناصر نورمحمد، حجت‌الله آزاد، و کاظم دلیری سپاسگزاری کنم و برای آنان از درگاه حضرت حق آرزوی توفیق داشته باشم.

وفقنا الله لما یحب و یرضی

محمد عالم‌زاده نوری

[۱] غرر الحکم، حدیث ۶۳۱۷.

[۲] نهج البلاغه، حکمت ۴۷.

[۳] غرر الحکم، حدیث ۱۰۲۷۸.

[۴] دیدار با فضلا و طلاب و روحانیون مشهد ۱۳۶۹/۰۱/۰۴.

[۵] دیدار با اساتید، مسؤولان، فضلا و طلاب بنیاد فرهنگی باقر العلوم (ع) ۱۳۶۸/۱۱/۰۱.

[۶] مراسم عمامه‌گذاری گروهی از طلاب ۱۳۶۸/۱۲/۲۲.

[۷] دیدار با طلاب در مدرسه فیضیه قم ۱۳۷۹/۰۷/۱۴.

[۸] آسیب دو مصداق دارد؛ کاستی و کژی. کاستی‌ها چیزهایی هستند که باید باشند ولی نیستند و کژی‌ها اموری که نباید باشند ولی هستند. کاستی‌ها را باید ترمیم و کژی‌ها را باید اصلاح کرد. شناخت این آسیب‌ها از مقایسه وضعیت موجود با وضع مطلوب حاصل می‌آید. لذا حداقل دو پیش‌نیاز برای آن لازم است؛ اول تصویر روشنی از وضع مطلوب و دیگر آشنایی دقیق با چگونگی وضع موجود.

[۹] ر.ک: راه و رسم طلبگی، دفتر پنجم، طلبه و جهت‌گیری تخصصی.

[۱۰] به نظر دقیق صرف داشتن لباس روحانیت تبلیغ دین است. این موضوع به صورت

تفصیلی در کتاب **لباس روحانیت؛ چراها و بایدها** آمده است.

[۱۱] رجال کشی ص ۴، و نیز الکافی ج ۱ ص ۳۲.

[۱۲] واقعه: ۷۷ تا ۷۹.

[۱۳] بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۳۴۹.

فصل اول: جامعیت اخلاقی، علمی و اجتماعی

عناصر اصلی استحکام حوزه به مثابه قاعده نظام

عزیزان! طلاب جوان! فضلا! توجه کنید که حوزه علمیه - همان طور که امام (ره) مکرر فرمودند - قاعده نظام جمهوری اسلامی است و همه چیز روی این قاعده بنا شده و دوام خواهد یافت. این قاعده باید محکم باشد. استحکام این قاعده، با تضمین سه عنصر اصلی امکان‌پذیر است، و هر کدام از آنها نباشد و یا کم باشد، این قاعده متزلزل خواهد شد، و اگر قاعده متزلزل شد، طبیعتاً همه آنچه که بر او سوار است، تکان خواهد خورد.

ما بحث آینده بلند مدت نظام اسلامی را می‌کنیم. شما در ذهنتان چهل سال بعد را تصویر کنید و ببینید که جمهوری اسلامی در آن سال‌ها چگونه بر تمام دنیای ظلمانی مادی آن روز پرتو خواهد افکند؛ «الم تر کیف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اكلها كل حين باذن ربها» [۱] «دل مؤمن، به کمتر از این پیشرفت قانع نیست؛ «من ساوی یوماه فهو مغبون» [۲] «امسالمان با سال گذشته نمی‌تواند مثل هم باشد؛ باید جلوتر رفته باشیم. پس شما چهل سال دیگر را در نظر بگیرید و ببینید جمهوری اسلامی چه هویت درخشانی ایجاد کرده و چه خیمه عظیمی بر فراز فکر و ذهن بنی‌آدم در سرتاسر جهان زده است.

قاعده‌ای که ما از آن صحبت می‌کنیم، قاعده بنای محکم و استواری است و سه عنصر قطعی در وجود و ذات خودش لازم دارد، که البته هریک از آن سه عنصر بر اموری متوقف است و بر او نیز اموری مترتب می‌باشد:

اولین عنصر، فقه است. فقاہت را به همان معنای پیچیده و ممتازی که امام (ره) برای ما معنا می‌کردند و به‌خصوص در بیانات دو، سه سال اخیرشان بر آن تأکید داشتند، معنا می‌کنیم؛ یعنی ترکیبی از متد علمی و دقیق فقاہتی و به تعبیر امام (ره) فقه جواهری. فقه صاحب جواهر، به معنای دقت و اتقان کامل در قواعد فقهی و استنتاج منظم فروع از همان قواعدی است که در فقه و اصول مشخص شده است.

این فقاہت، دو رکن دارد، که رکن اول آن، اصول معتدل و قوی و آگاه به همه جوانب استنباط است، و رکن دوم، تطور فقه می‌باشد و همان چیزی است که امام در معنای اجتهاد و مجتهد و

فقیه می‌فرمودند و تأکید داشتند که مجتهد و فقیه باید با دید باز بتواند استفهام‌ها و سؤال‌های زمانه را بشناسد. سؤال، نصف جواب است. تا شما سؤال زمان را ندانید، ممکن نیست بتوانید در فقه برای آن جوابی پیدا کنید. بنابراین، فهم سؤال و ترتیب جواب مناسب برای آن، مهم است.

عنصر دوم، تهذیب و اخلاق است. روزی به اتفاق جمعی از فضلاء بزرگ در خدمت امام(ره) بودیم. در آن محفل، از حوزه قم صحبت شد. یکی از بزرگان اساتید و علمای اعلام قم که مورد احترام و قبول همه ما هستند، در آن جلسه به امام عرض کردند که شما نسبت به قم، توجه و عنایت داشته باشید. آن روز امام(ره) فرمودند که این چیزها لازم نیست؛ شما اگر فقط به ابقای دو عنصر در حوزه قم توجه کنید، همه چیز حل خواهد شد: اول، فقاقت است - که گمان می‌کنم تعبیر ایشان این بود که مواظب باشید شعله فقاقت فرونشینند - و دوم، اخلاق و تهذیب است.

ما اگر مهذب باشیم، خواهیم توانست هستی خود را در خدمت اسلام و نظام اسلامی قرار دهیم؛ ولی اگر مهذب نباشیم، آنچه که داریم، در خدمت قرار نخواهد گرفت و چه بسا که در جهت عکس هم قرار گیرد.

تاریخچه حوزه‌های علمیه و سرگذشت شگفت‌انگیز علمای بزرگ و اسلاف درخشان ما، حامل تجربه‌های بسیار زیادی در این زمینه است که تهذیب چه قدر اثر می‌گذارد. نزدیک‌ترین تجربه‌ای که ما در اختیار داریم، وجود همین شخصیت عظیمی است که امروز دنیا را به خود متوجه کرده است.

امام(ره) مدرّسی منزوی در قم بودند. درسشان در مسجد سلماسی که داخل یک کوچه - نه در مرکز حوزه - قرار گرفته بود، ارایه می‌شد. خانه ایشان هم در انتهای همان کوچه واقع شده بود؛ یعنی برای رفت و آمد به مسجد محل درس که روزی دوبار انجام می‌گرفت، حتی احتیاج به دیدن خیابان نداشتند و طبیعتاً همیشه مسیر خانه به مسجد و مسجد به خانه را طی می‌کردند. ایشان علی‌الظاهر منزوی بودند؛ ولی در حقیقت مدرّسی بزرگ و قطبی جذاب برای طلاب و فضلاء جوان و سرشار از خصلت‌ها و صفات خوب به شمار می‌آمدند. اعتقاد من این است که اخلاص و صفای باطن و رابطه معنوی و پیوند مستحکم بین قلب او و خدای مقلب القلوب، موجب شد که این مرد بتواند از انزوای ظاهری خود خارج شود و دست نیرومندی برای دگرگون کردن بنیاد ارزش‌های مادی در سطح جهان شود.

به راستی بنیان ارزش‌های مادی در دنیا لرزیده است. رهبر کمونیست کشوری دوردست با قدرت مادی بالا و دارای پیشرفت‌های زیاد می‌گوید: خواهش می‌کنم کتابی در باره اسلام بدهید تا مطالعه کنم! قبل از پیروزی انقلاب، شما نمی‌توانستید بزور دست جوانی که باد مارکسیسم به دماغش خورده بود، یک جلد کتاب اسلامی بدهید و بگویید این کتاب را مطالعه کن! ما با زحمت زیاد و هزار کلام شیرین، تعدادی جوان را گرد هم جمع می‌کردیم، تا چند کلمه از مبانی اسلام را به صورت شفاهی و یا کتبی به گوش و دل آنها برسانیم؛ ولی باز هم نمی‌رسید. در آن روزها همه ما - حوزه‌های علمیه، علما و مدرّسان و فضلا - بودیم، ولی عملاً به نتیجه دل خواه نمی‌رسیدیم. سرانجام به برکت قیام امام(ره)، ملت ایران و دنیا تکان خوردند و دگرگونی عظیمی در افکار و اندیشه‌های مردم و جوان‌ها به وجود آمد.

امروز نماینده مجلس یک کشور مادی که هفتاد سال بر مبنای ماتریالیسم دیالکتیک اداره شده است، به من می‌گوید: به برکت امام شما، در پارلمان کشورم سخنرانی‌ها با «بسم الله الرحمن الرحیم» شروع می‌شود. شخصیت‌های معروف فکری دنیا نیز نسبت به آنچه که در مشت این مرد بزرگ بود و بر دنیا عرضه می‌کرد، احساس عطش می‌کنند. بنابراین، با حرکت آن رهبر عزیز، بنیاد ارزش‌ها و قراردادهای و مسلمات مادی تکان خورد و دگرگون شد.

مسأله این نیست که ما چند شراب‌خانه را در مملکتمان بستیم و نگذاشتیم فلان منکر انجام بگیرد؛ اینها ظواهر کار و پدیدارهای قضیه است؛ عمق کار خیلی از اینها بیشتر است. به برکت قیام این مرد، دنیا و ایران تکان خورد. هرچند ما نقش ملت ایران را در انقلاب، نقش اول و درجه یک می‌دانیم، اما چه کسی این ملت را این گونه هدایت کرد؟ چه کسی این همه سرچشمه را در آنها به جوشش در آورد و این همه استعداد را زنده کرد؟ آیا غیر از آن روح بزرگ و آن انسان عظیم، کس دیگری بود؟

عظمت کار او، به ارتباطش با خدا و تهذیب نفس او برمی‌گردد. امام(ره) یک انسان مهذب بود. دشمنان داخلی و خارجی او نیز این ویژگی را قبول داشتند و اعتراف می‌کردند که او آدم مؤمنی است. آن گروگان امریکایی که چهارصد و چهل و چهار روز در ایران اسیر بوده و طبیعتاً همه آن ماجراها را از چشم امام می‌دیده است، مصاحبه می‌کند و می‌گوید: من از کسانی نیستم که از فوت امام خوشحال شوم. او ارزش‌های اخلاقی مخصوص خودش را داشت و هیچ کس در حد او نبود.

عنصر سوم، آگاهی سیاسی است. آگاهی سیاسی به مثابه چشمی است که اگر نداشته باشیم، آن دو عنصر دیگر در حرکت به ما کمک نخواهند کرد. باید سه عنصر اصلی قاعده را حفظ کرد [۳].

شرایط پیشبرد اهداف انقلاب

هریک از شما عزیزان باید همتتان این باشد که از ذخیره ارزشمندی که در این دو میدان به دست آورده‌اید، در راه پیشبرد انقلاب به سمت اهداف عالی و گسترش این فکر در سطح عالم و تعمیق آن در داخل جامعه، استفاده کنید. البته این کار، مقدماتی دارد:

شرط اول، درس خواندن و خوب خواندن است. من از قبل از پیروزی انقلاب، به رفقای طلابمان می‌گفتم: بی‌مایه فطیر است. باید مایه داشته باشید، باید درس بخوانید. آن عالم مبارزی که ذخیره قابل توجهی به دست آورده است، می‌تواند مفید باشد. امام بزرگوار ما که توانست با آن دست قدرتمند خود، دنیایی را متحول کند، این حرکت عظیم را به برکت علم انجام داد. اگر امام(ره) عالم نبود، نمی‌شد. کار امام که شوخی نبود. بعد از صدر اسلام، اصلاً با هیچ حرکت دیگری قابل مقایسه نیست. چه کسی دیگر چنین حرکت عظیمی را انجام داده است؟ اگر این ابعاد را بخواهیم بیان کنیم، خودش یک ساعت طول می‌کشد. امام، این حرکت عظیم را به برکت علم انجام داد.

شرط دوم که بلافاصله مطرح می‌شود، تقوا، ورع، خودسازی، درون‌سازی، مجاهدت نفس، غلبه بر شیطان درونی و باطنی است که در وجود ما هست و شما خوب می‌توانید با آن مبارزه کنید. شما تجربه کردید، شما با این شیطان کشتی‌ها گرفتید، پشت او را بارها به زمین رساندید؛ این را نگه دارید و حفظ کنید. مبادا آنچه در دوران سختی به دست آمده، در دوران رفاه آسان از کف برود؛ خیلی مواظب باشید. اگر این تقوا و غلبه بر نفس نباشد، آن علمی هم که گفتیم، سودمند نخواهد افتاد، بلکه مضر خواهد شد؛ مثل سلاحی در دست آدم ناباب. و باز در این جا من باید به امام عزیزمان (رضوان الله تعالی علیه) مثل بزنم. او واقعاً مثال اعلاّی تقوا و بدون یک ذره اغماض، مراقب و مواظب از خود، از نفس خود و از حرکات خود بود. این، تقواست.

شرط سوم، کسب آگاهی‌های لازم است. انسان از ناآگاهی خیلی ضربه می‌خورد. گاهی انسان، عالم و متقی هم است، اما ناآگاه است و سرش کلاه می‌رود. آگاهی‌های لازم را به دست آورید و

روزبه روز خود را با این سه عنصر اصلی بسازید، تا هریک از شما بتوانید برای آینده این انقلاب و این حرکت عظیم، مشعلی باشید [۴].

باید درس بخوانید. آدم این لباس را بپوشد و درس نخواند، یک چیز بی معنی است؛ درست شبیه این است که آدم چیزی را غصب کند. این لباس - به قول معروف - یک انیفرم و لباس متحدالشکلی است؛ متعلق به طایفه خاصی است؛ آن طایفه چه کسانی هستند؟ علمای دین. پس، باید این عنوان علما بر آدم صدق کند؛ و آلا اگر صدق نکند که بیخود است.

می دانید که علم تنها هم کافی نیست. اگر علم باشد و تقوا نباشد، صد رحمت به آن جایی که علم نیست! علم بی تقوا، چیز بسیار خطرناکی است.

امروز شما اگر عالم هم باشید، بسیار باتقوا هم باشید، اما زمانتان را نشناسید، آن وقت آسیب پذیر و لغزش پذیر و کم فایده خواهید بود؛ آن طوری که دیگر حکایتش فصل مفصلی است؛ «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللُّوَابِسُ» [۵]. «ما کسانی را دیدیم که عالم هم بودند، بی دین هم نبودند، اما در دورانی که می توانستند برای اسلام و مسلمین مفید واقع بشوند، مفید واقع نشدند؛ بعضاً حتی خدشه ها و ضررهایی هم وارد کردند! پس، شد علم و تقوا و آگاهی سیاسی و اجتماعی؛ که این آگاهی، سلاحی است که در اختیار شما قرار دارد. با این سه خصوصیت، باید سربازان خط مقدم هم باشید. بله، اگر طلبه ای با این خصوصیات، واقعاً سرباز خط مقدم انقلاب و اسلام بود، ارزشش خیلی بالا می رود و خیلی شیوایی پیدا می کند [۶].

امروز فرضاً اگر پیغمبر مکرم (ص) بنا بود در این دنیای بزرگ و پیچیده حضور داشته باشند - که این فرض بعیدی هم نیست؛ یعنی فرض نزدیک به واقعیت است - لابد برای این که کارهای خودشان را انجام بدهند ... سازمانی لازم داشتند. ... اگر آن بزرگوار در این زمان می خواستند چنین سازمانی درست کنند، این سازمان شما بودید. امروز روحانیت باید خودش را در این موضع ببیند. چون بنا نبود کارها با امور غیبی و با معجزه پیش برود؛ بالاخره باید از طرق عادی و با زبان انسانها کارها انجام می گرفت؛ بنابراین از سازمانی استفاده می کردند که امروز نام آن «روحانیت» است. روحانیت خودش را با این اندیشه و با این نگاه به جایگاه خود بسازد؛ لذا باید حداکثر علم و تقوا را برای خودش فراهم بکند؛ این وظیفه اصلی روحانیت است [۷].

کارآمدی در پیاده کردن احکام اسلامی

امروز حوزه‌های علمیه ما، روحانی‌ای باید تربیت کند و هدفش از تربیت روحانی این باشد که بتواند بخشی از این بنای عظیم را مثل یک ستونی بر دوش بگیرد. جمهوری اسلامی قابل اتساع است؛ نه به معنای توسعه ارضی و توسعه‌طلبی ارضی، بلکه به معنای اتساع کیفی. ما به سمت عدالت، به سمت معنویت، به سمت اخلاق، به سمت پیاده شدن احکام اسلامی در صورتی می‌توانیم پیش برویم که روحانیون قوی، عالم، متقی، شجاع، آگاه داشته باشیم. تربیت طلبه، تکثیر طلاب علوم دینی با این هدف باید انجام بگیرد. و شما برادران و خواهران عزیز توجه بکنید که وقتی هدف این شد، این یک امر متعالی است؛ این یک امر فراتر از مسائل شخصی و صنفی است [۸].

آن چیزی که من اصرار دارم در حوزه علمیه قم مورد توجه قرار بگیرد، ترسیم همین آینده است؛ یعنی طلبه گیج نماند که می‌خواهد چه کار کند؛ یا اهداف درجه دو و فرعی برای او شکل اهداف اصلی را پیدا نکند [۹].

طلبه جوانی که در این حوزه درس می‌خواند، باید به یاد آورد که در جایی دارد درس می‌خواند که علمای بزرگ تاریخ قبل از او در آنجا درس خوانده‌اند. شیخ بهایی‌ها و میردامادها و ملاصدراها و فقها و مراجع بزرگوار و نامدار - مثل کسانی که از آنها اسم بردیم - در همین‌جا درس خواندند. آنها مثل شما طلبه‌ای جوان بودند و در این فضای مساعد و مناسب رشد کردند. دختران جوانی که طلبه هستند نیز توجه کنند که این حوزه، تنها حوزه‌ای بود که در یک دوره، یک مجتهد و فقیه و فیلسوف زن - خانم امین - در آن پرورش یافت [۱۰].

اگر شما که برای روشن نگه داشتن فروغ معنویت و فضیلت و دین کمر بسته‌اید، غایب باشید، همه این پیشرفت‌ها بی‌ارزش خواهد شد؛ بلکه به ضد ارزش تبدیل خواهد شد. اهمیت حوزه‌های علمیه، این‌جا معلوم می‌شود. با این نگاه، کار شما از همه کارهایی که انجام می‌گیرد، مهم‌تر است. وجود یک مجموعه روحانی عالم، روشن بین، روشن فکر، شجاع، پارسا، پاکدامن، دارای آگاهی وسیع و برخوردار از خشیت الهی، در جامعه‌ای که در حال پیشرفت است، نویدبخش این است که این پیشرفت‌ها در جهت گمراهی و ضلالت هر چه بیشتر، و در فرآیند تاریخی در جهت سقوط به کار نخواهد رفت؛ این نقش شما جوان‌های طالب علم و محصل علوم دینی است؛ این را قدر بدانید؛ خیلی مهم است [۱۱].

[۱] ابراهیم: ۲۴.

[۲] ر.ک: معانی الأخبار، ص ۳۴۲.

[۳] مراسم بیعت هزاران تن از طلاب قم و بیست کشور جهان ۱۳۶۸/۰۳/۲۲.

[۴] دیدار با روحانیون و طلاب آزاده ۱۳۶۹/۰۸/۰۵.

[۵] الکافی، ج ۱، ص ۲۶.

[۶] مراسم عمامه گذاری گروهی از طلاب و اهدای جوایز به طلاب نمونه حوزه علمیه قم، در سالروز میلاد حضرت مهدی (عج) ۱۳۷۰/۱۱/۳۰.

[۷] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب ۱۳۷۹/۰۹/۰۲.

[۸] دیدار با علما و طلاب استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۱.

[۹] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب ۱۳۷۹/۰۹/۰۲.

[۱۰] دیدار با طلاب و روحانیون اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۰۸.

[۱۱] دیدار با طلاب و اساتید مدرسه علمیه آیه الله مجتهدی ۱۳۸۳/۰۳/۲۱.

فصل دوم: بایسته‌های اخلاقی، معنوی و شخصیتی

خودسازی

اگر یک فهرستی از مسئولیت‌های ما عمامه به سرها و مسئولین روحانی - که امروز مجموعه عظیمی از بانوان عزیز ما هم وارد این میدان شده‌اند - تهیه شود، سرلوحه این فهرست عبارت است از «خودسازی». در درجه اول ما باید متوجه بشویم به خودمان و بنیه معنوی و دینی خودمان را تقویت کنیم. آن کسی که بنیه معنوی قوی دارد، می‌تواند بارهای سنگین را بر دوش حمل کند. آن کسی که خودش در درون خودش دچار مشکل است، این نمی‌تواند بارهای سنگین را بردارد. تقوا و پرهیزگاری و خودسازی اولین وظیفه ما معممین است. شما طلبه‌های جوان و فضلالی جوان خیلی این جوانی را قدر بدانید. این دل‌های پاکیزه و آلوده نشده شما امروز می‌تواند شخصیتی از شما بسازد که در طول زمان این چراغ معنویت در درون قلب شما روشن بماند و هیچ چیز نتواند جلوی روشنایی و درخشندگی آن را بگیرد؛ اولین درس ما این است. اولین درس ما توجه به خداست؛ تذکر حضور در محضر پروردگار است. این کار آسانی برای جوان است. دوره جوانی که می‌گویند باید قدر بدانید، یکی از مهم‌ترین مصادیقش این است: اجتناب از گناه، پرهیز از موارد شبهه، تذکر مستمر.

ابزارهای تذکر را خدای متعال برای ما فراهم کرده، که مهم‌ترین ابزار تذکر ما همین نماز است. این نمازهای پنجگانه‌ای که خدا بر ما واجب کرده، یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های خدا در حق ماست. اگر نماز نبود، ما غرق غفلت می‌شدیم. این نماز که به عنوان یک فریضه بر ما واجب شده، ما را از وادی غفلت بیرون می‌کشد. نماز را خوب خواندن، با توجه خواندن، خود در حد نصاب است برای انسان‌سازی؛ همین نماز و تلاوت قرآن و انس با قرآن.

من خوشبختانه می‌بینم انس با قرآن در بین طلاب علوم دینی در همه جا روزبه‌روز بیشتر شده. این تلاوت‌های خوب هم که ما تشویق می‌کنیم و آن را ارجمند می‌شماریم، برای این است که تلاوت خوب، جاذبه قرآن را زیاد می‌کند، دل‌ها را به قرآن نزدیک می‌کند، انسان را به یاد قرآن می‌اندازد. مرحوم آقای قاضی (رضوان الله علیه) در سفارش‌ها و توصیه‌هایی که به صورت مکتوب برای بعضی از شاگردان خود به جای گذاشتند، از جمله چیزهایی که ذکر می‌کنند، همین است. ایشان توصیه می‌کنند که در سحر که بلند شدید، با آهنگ خوش قرآن

بخوانید. این سفارش یک مرد معنوی روحانی مثل مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی است. انس با صحیفه سجادیه، انس با دعا که دنیایی از معرفت است [۱].

طلبه باید با دعا، با ذکر و با مناجات انس پیدا کند. طلبه باید زندگی خود را یک زندگی دینی محض بکند. طلبه باید دل خود را پاک و صاف کند، تا وقتی در مقابل انوار معرفت و توفیقات الهی قرار گرفت، تلاًؤ پیدا کند؛ برادران! بدون اینها نمی‌شود. ما کسانی را داشتیم که از لحاظ علمی، مراتب بالایی هم داشتند و مغزشان قوی بود؛ اما دل و روحشان ضعیف و آسیب‌پذیر بود. وقتی این جا آن بنیه معنوی و دینی ساخته نشود، آن جا که پای مقام و امکانات مادی به میان می‌آید، انسان می‌لرزد؛ آن جا که پای فداکاری به میان می‌آید، انسان می‌لرزد و نمی‌تواند جلو برود؛ آن وقت چه طور می‌شود یک ملت و یک مجموعه را هدایت کرد؟ باید عمل کنیم، تا بتوانیم اثر بگذاریم [۲].

اگر ما عمامه‌ای‌ها درست نقش خود را بشناسیم و بتوانیم آن را ایفا کنیم، دنیا را آباد خواهیم کرد. ماها گاهی کوتاهی می‌کنیم؛ سراغ همان راه‌هایی می‌رویم که اهل دنیا رفته‌اند؛ آنگاه کار ما خراب می‌شود. یک تاجر، یک زمین‌دار، یک زمین‌خوار، یک مقاطعه‌کار، چه عمامه سرش باشد، چه شاپو سرش باشد، چه کراوات ببندد، چه تسبیح دست بگیرد؛ بالاخره حقیقت او که فرق نمی‌کند. اما اگر عمامه سرمان گذاشتیم و دنبال همان کارهایی بودیم که پاپیون‌زن‌ها و کراوات‌زن‌ها و بقیه اهل دنیا دنبال آن هستند، ما هم مثل آنها هستیم. لباس که تغییر اساسی ایجاد نمی‌کند؛ باید دید دل، جایگاه چیست. «ده بود آن، نه دل، که اندر وی گاو و خر بینی و ضیاع و عقار». دلی که به دنبال تجملات و زخارف دنیاست، دیگر دل نیست؛ دکان زرگری است؛ هر چند شاعر می‌گوید ده است. اول باید دل‌مان را پاک کنیم: «من نصب نفسه للناس اماما فعلیه ان یبدأ بتعلیم نفسه قبل تعلیم غیره» [۳]؛ کسی که پیشاهنگ، پیشوا و جلودار جمعیتی می‌شود، اول باید خود را آماده کند. اگر بنده و جناب‌عالی می‌خواهیم صد نفر را به دنبال خود بکشانیم - چه برای کوهنوردی، چه برای بیابان‌گردی، چه برای یک رزمایش - اول باید قوت راه رفتن را در خودمان ایجاد کنیم؛ و آلا اگر ده قدم رفتیم و بعد گفتیم آخ قلبمان گرفت، پیمان خسته شد، این صد نفر هم هر چند چهار نفرشان همت کنند و بروند، اما دیگر نمی‌شود اینها را به مقصد رساند. راه معنویت هم همین‌طور است؛ خودمان را باید درست کنیم. روحانیت خیلی قدر و ارزش دارد. شکستن قدر روحانیت، خدمت به هیچ بخشی و جنبه‌ای از جنبه‌های زندگی مردم نیست؛ چون هر جا یک روحانی خوب حضور داشته باشد، واقعاً یک

مشعل است و نورافشانی می‌کند. اما من و شمای روحانی هم باید خود را آن‌چنان که یک روحانی می‌باید و می‌شاید، بسازیم و روحانی باشیم [۴].

اخلاص

باید با نیت خالص وارد میدان شد. هر جا که شما ملاحظه می‌کنید توفیقاتی وجود دارد، با این اخلاص‌هاست و خدای متعال زود جواب می‌دهد؛ «وان الرّاحل الیک قریب المسافة» [۵]؛ اگر انسان یک قدم برای خدا بردارد، خدای متعال آن‌چنان زود جوابش را می‌دهد که خود انسان متحیر می‌شود. جواب الهی چیست؟ یک پاکت پول زیر متکای آدم؟! نه، جواب خدا آن شوقی است که در دل شما می‌اندازد؛ آن نوری است که در دل شما می‌افروزد؛ آن قبولی است که آن را به شما حالی می‌کند؛ آن چهره‌ی نورانی الوهیتی است که آن را به دل و چشم باطن شما نشان می‌دهد [۶].

بحث معنویت و قداست هم بحث مهمی است. فرق اصلی ما با بقیه کسانی که مدّعی در عالم دارند، در همین هدف مقدّس است. ما می‌خواهیم برای خدا، برای دین خدا، برای رضای خدا و برای اعلاّی کلمه الله تلاش کنیم. از آن وقتی که درس خواندن را شروع می‌کنیم، تا آن وقتی که تبلیغ می‌کنیم، تا آن وقتی که تدریس می‌کنیم، تا آن وقتی که سمتی را در حوزه و یا در خارج از حوزه متصدّی می‌شویم، تلاش و فعّالیت می‌کنیم - چه فعّالیت سیاسی، چه فعّالیت اجتماعی، چه فعّالیت علمی هدفمان باید این باشد. این، آن چیزی است که می‌تواند ما را موفق کند و سخن ما را دلنشین و مؤثر نماید؛ این را بایستی برای خودمان حتم و فرض بدانیم [۷].

معنویت

آنچه که وظیفه ما معلمان است و آنچه که لازم است، این است که ما باید این جامعه و یا این حرکتی را که به سمت معنویت می‌رود، با معنویت منطقی و مستدل و صادقانه‌ای که از خود ما بروز می‌کند، تضمین کنیم. وظیفه امروز ما این است. در علمداران دین نباید چیزی مشاهده بشود که رایحه دوری از معنویت از آن استشمام گردد؛ وّالّا حرکتی که به سمت معنویت است، ضربه خواهد خورد. چیزی که از آن، بوی علاقه‌مندی به دنیا و زخارف آن و خودپرستی و منیت و تنازع برای امور دنیوی استشمام بشود، هم از جهت عملی و علمی و هم از جهت عمق بخشیدن به فکر دینی و اسلامی در مردم، ضربه وارد خواهد آورد [۸].

استفاده از فضای معنوی حوزه

این فضا را باید قدر بدانید و خود را با آن هم‌رنگ کنید. بار سنگینی بر دوش دارید و برای تحمل آن، بنیه معنوی قوی‌ای لازم است. «اَنَا سَنَلِقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» [۹] حضرت حق، به پیغمبر و عزیز و حبیب خودش که برترین انسان‌ها در طول تاریخ، از اولین و آخرین بود، خطاب فرمود که نماز شب را بخوان. نیمه شب برخیز، ارتباط و اتصال خود را مستحکم کن؛ چون کار سنگینی در پیش داری. «اَنَا سَنَلِقِي عَلَيْكَ قَوْلًا ثَقِيلًا» تحمل این بار، سخت است. آنانی که در وسط این راه پر دشمن و شیطان، لرزیدند، لغزیدند، منصرف شدند، به دشمن پیوستند، یا به آفات دیگر مبتلا شدند، این جای کارشان - معنویت - عیب داشته است. طلبه امروز باید به این بُعد از زندگی خود، بسیار توجه کند. شما جوانید؛ دل‌های شما نورانی است و تعلقات تان کم است؛ اما همیشه این طور نمی‌مانید. این سرمایه را امروز فراهم کنید تا آن روز که گرفتاری‌ها و تعلقات از اطراف به شما حمله کرد، بتوانید از آن ذخیره معنوی خود استفاده کنید [۱۰].

تقوا

تقوا برای روحانیت، یعنی مراقبت و مواظبت از خود که نبادا خطا کند و بلغزد و غرق در فساد بشود؛ نبادا به آن بلیه‌ای که بعضی از انسان‌ها دچار می‌شوند و از راه منحرف می‌شوند، او هم مبتلا شود. روحانیت می‌خواهد دست آن‌گونه انسان‌ها را بگیرد و از لجن بیرون بکشد؛ نبادا خودش به آن بلیه مبتلا بشود. فرمود فقها تا وقتی که در دنیا داخل نشده‌اند، امنای خدا هستند؛ اما وقتی در دنیا داخل شدند، دیگر امین خدا نیستند. روحانیون کسانی هستند که باید دست افراد گمگشته را بگیرند و راهنمایی کنند؛ اما اگر خودشان گم شدند، دیگر «خفته را خفته کی کند بیدار؟»؛ گمشده را گمشده کی می‌تواند هدایت و راهنمایی کند؟ [۱۱]

این راه، راه تقواست؛ راهی است که با ناپرهیزگاری و آلوده‌دامانی در آن به جایی نمی‌شود رسید؛ انسان پا در گل خواهد ماند [۱۲].

در عرصه علم و تقوا، شماها نورانی هستید. دل‌های شما پاک و جان‌های تان پاکیزه است. شماها شفاف‌اید؛ این شفافیت را حفظ کنید. از گناه دوری کنید و به ذکر و توجه اهمیت دهید؛ همین آیه‌ای که الان خواندند؛ «فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذِ الْيَوْمَ رَبَّهُ مَأْبَا» [۱۳]؛ هر کس بخواند، می‌تواند به سمت خدا برود و با خدا خودش را آشنا و به او نزدیک کند. در نماز، انسان باید به

معنای واقعی کلمه احساس کند که با یکی دارد مخاطبه می کند و حرف می زند؛ از او کمک می خواهد، به او پناه می برد، از او استزائه می کند و رحمت و فضل و کمک او را جذب می کند. در درجه اول، اجتناب از گناهان است؛ بعد واجبات و نوافل و توجهات. شما جوان ها سرمایه خیلی خوبی دارید. اندک همت و تلاشی، شماها را پیش می برد [۱۴].

عمل به گفته ها

یکی دیگر از چیزهایی که مردم امید و انتظار داشتند، این بوده که اینها خودشان به آن چیزهایی که می دانند و به مردم یاد می دهند، عامل ترین باشند؛ یعنی چیزی را که ما به مردم می گوئیم، بایستی خود عمل کرده باشیم. این، انتظار مردم است. حالا آن چیزهایی را که در واقع تکالیف الهی است و انتظارات اصل دین از ماست، بیان نمی کنم. انتظار مردم این است. ما فقط به مردم نمی گوئیم که نماز بخوانید و روزه بگیرید؛ ما به مردم می گوئیم که تقوا و ورع و زهد داشته باشید، دل بستگی به مال دنیا و مقام نداشته باشید، هدفتان در همه امور خدا باشد. ما این را به مردم می گوئیم. پیام دین که به وسیله شما و همه روحانیون به مردم داده می شود، اینهاست دیگر. بنابراین، خود ما بایستی عامل ترین باشیم [۱۵].

روحانیت می تواند نقش ایفا کند؛ هم خودسازی درونی - خودسازی علمی و عملی - هم تشویق جوانان و آحاد مردم به حضور در همین میدان ها، و هم بالاتر از همه تقویت ایمان مردم؛ که این مهم ترین کاری است که ما معممین و روحانیون می توانیم انجام دهیم. تقویت ایمان هم بیش از زبان، عمل لازم دارد؛ البته زبان و شیوه های تبلیغ و روش های نو و محتوای عالی هم لازم دارد [۱۶].

برخلاف سایر مردم که عمل صالحشان یک صلاح دارد، کار خوب من و شما علاوه بر این که کار خوبی است که خود ما انجام داده ایم، موجب این می شود که دیگران هم که به ما نگاه می کنند، کار خوب بکنند؛ لذا خدای متعال به عالم با عمل، دو اجر خواهد داد: یک اجر به خاطر عمل او برای خودش، یک اجر به خاطر این که عمل او سرمشق دیگران می شود [۱۷].

پرهیز از حرص و تورع از حرام

عالمی که حرص به دنیا داشته باشد مردود است. عالمی که از محرّمات اجتناب نداشته باشد، مردود است. نه این که عالم نباید از تمتّعات زندگی بهره ببرد؛ اما مراتبی هست که انسان در

آن مراتب، باید حقاً و انصافاً از تمتّعاتی چشم‌پوشد. علما هم مثل بقیه مردم، باید از تمتّعات معمولی زندگی بهره ببرند؛ همان گونه که خداوند در باره پیغمبر فرمود: «قل انما انا بشرٌ مثلكم» [۱۸] اما این دو چیز - حرص به دنیا و عدم تورّع از حرام - ممنوع است. این که حرص به دنیا در عالم احساس شود - ولو به حسب ظاهر فعل حرامی هم نکند؛ اما همین طور از چپ و راست دنبال این باشد که بتواند مال دنیا را جمع کند - ضدّ قدس است. یا این که خدای نکرده تورّع از حرام نداشته باشد و دیده شود که برایش غیبت کردن آسان است، دروغ گفتن آسان است، و خدای نکرده ارتکاب بعضی از محرّمات گوناگون آسان است. پس، این نسل موظّف است چه از راه علم و تداوم رشته علمی و پیشرفت علمی و چه از لحاظ حفظ اعتبار تقوایی و قدسی، آبروی اسلاف را حفظ کند [۱۹].

گذشتن از شهوات و وسوسه‌ها

در بین طلاب، فضلا، جوان‌ها و درس‌خوان‌های ما، استعدادهایی هست که اگر همت کنند، درس بخوانند، خودسازی کنند، خود را رها نکنند، پاک‌دامن، پاک‌دل، پاک‌عمل، پاک‌چشم و پاک‌دست باقی بمانند، مثل امام، یا در همان حدود خواهند شد. شما فکر می‌کنید از این افراد کم هستند؟ البته در عمل، کم به دست خواهد آمد. نه از باب اینکه استعداد نیست؛ از باب اینکه ما همت نمی‌کنیم که خودمان را بسازیم تا انسان برجسته‌ای بشویم. این چیزها، گذشت لازم دارد. گذشت از راحتی، گذشت از شهوات، گذشت از وسوسه‌های گوناگون، آشنا کردن دل با انوار و الطاف الهی، و مستعد کردن دل برای افاضه انوار الهی. امام، بلاشک مشمول هدایت خدا بود؛ و خدا او را هدایت می‌کرد. خود ایشان هم این معنا را ملتفت بودند؛ و بنده از خود ایشان شنیدم که می‌فرمودند: انسان احساس می‌کند که «گویا یک دست غیبی یا یک دست هدایتی است که دارد ما را پیش می‌برد.» این، همان هدایت الهی است. این، همان حکمتی است که «یقدفه الله فی قلب من یشاء» [۲۰]؛ نوری است که خدا در دل هر کس که بخواهد، می‌اندازد. این چیزها با چه به دست می‌آید؟ این چیزها که استعداد مادرزادی ندارد. تلاش و مجاهدت دارد. این، بخش دیگر قضیه است [۲۱].

بی‌اعتنایی به دنیا

عزیزان من، روحانیت از قدیم، غیر از علم به یک خصوصیت دیگر هم موصوف و مشهور بود و آن، زهد و بی‌اعتنایی به دنیا بود. البته ما از شما زهد شیخ انصاری را توقع نمی‌کنیم. اما زهد

متناسب با زمان، دنبال زخارف دینا ندویدن و خود را درگیر ثروت‌اندوزی نکردن مورد انتظار است. تا دستمان به اینجا و آنجا بند شد، نباید فوراً به فکر بیفتیم فلان چیز را برای خودمان بگیریم، فلان امکان را برای فلان قوم و خویشمان بگیریم. چه امکان مادی چه امکان تشکیلاتی و سیاسی و امثال آن [۲۲].

البته برادران عزیز از خودمان هم باید شروع کنیم. مردم به عمل ما نگاه می‌کنند. روحانی، آن وقتی سخن نافذ خواهد داشت که عملاً نشان بدهد به زخارف دنیا بی‌اعتناست و آن حرصی که بر دل‌های دنیا داران و دنیامداران حاکم است، بر او حاکم نیست. این را باید به مردم نشان بدهیم. روحانیت، در سایه پارسایی بود که این حیثیت و آبرو را پیدا کرد. این پارسایی و بی‌اعتنایی به دنیا و به زخارف، باید حفظ شود.

البته بی‌اعتنایی، با برخورداری در حد متوسط، منافاتی ندارد. دنبال دنیا دویدن، هر چیزی را که از جلوه‌های زندگی مرفه و راحت و خوب و اشرافی و متجملانه است، خواستن و به دنبال آن بودن و برای آن تلاش کردن - که اهل دنیا، لحظه به لحظه عمرشان در دنبال این چیزهاست - دون شأن اهل علم و روحانی است. مردم باید این را از ما ببینند و احساس کنند [۲۳].

امروز جامعه ما در شرایطی قرار گرفته است که بایستی برایش روایات زهد خواند. در نهج البلاغه از زهد زیاد گفته شده است؛ اما نشان دهنده این نیست که زهد عالی‌ترین تکالیف انسان است؛ خیر. در جاهایی زهد بالاتر است و در جاهای دیگر جهاد و عبادت و تحصیل علم بالاتر است. موقعیت زمان را نشان می‌دهد و به نظر ما امروز زمانی است که بایستی جامعه را به زهد فرا بخوانیم؛ زیرا به سمت تمول پیش می‌رود و ثروت در کشور رو به ازدیاد است و جایی است که چنانچه کسانی اهل دنیا باشند، می‌توانند ثروت را از طرق مختلف به دست آورند و آن را «علی غیر حله» کسب و خرج کنند و اگر جمع‌آوری ثروت از طریق حلال هم باشد، مفتون دنیا و دچار عاقبت‌های سوء افتنان شوند؛ به خصوص در حوزه‌های علمیه و محدوده‌ای که معممین و روحانیون و علما و طلاب و فضلا در آن زندگی می‌کنند [۲۴].

در این راه، از لذت‌های مادی زیادی باید گذشت و خدا را شکر می‌کنیم که روحانیت معظم ما، این خصوصیت را حفظ کرده است؛ اگر چه میدان بی‌اعتنایی و بی‌رغبتی به دنیا گسترده است و می‌توان در این میدان خیلی پیش رفت. شخصیت‌ها و چهره‌هایی را می‌شناسیم و می‌بینیم

که در این چند سال، وجود و حرف و منش‌شان مؤثر بوده است و به زخارف دنیا بی‌رغبت بوده‌اند و نخواستند به نفس و شهوات خود پاسخ بدهند و در مقابلشان ایستادند و آنها را کوچک شمردند.

در مقابل اهداف بلند، ما نمی‌توانیم مثل امیرالمؤمنین علی(ع) عمل کنیم - خود آن بزرگوار هم همین را فرمود - لکن می‌توانیم ورع و تقوا و بی‌اعتنایی و بی‌طمعی را در خودمان حفظ و تقویت کنیم. این کار، امروز برای روحانیون یک وظیفه مبرم است و طلاب و فضلا و مسئولیت‌دارهای روحانی و شاغلان به این جهت، باید خیلی توجه کنند؛ چون این راه، راه پیامبران الهی و نیز کسانی چون امیرالمؤمنین (علیه الصّلاه والسلام) است که کم‌ترین اعتنایی به این دنیا نکردند. این راه را باید این‌گونه رفت و در مقابل زورمندان، شجاعت و شهامت داشت و به مردم تکیه کرد [۲۵].

حفظ منش حوزوی

اگر امروز خدای ناخواسته در همان رفتار شخصی خودمان چیزی مشاهده بشود که با آنچه مردم درباره ما گمان می‌برند، منافات داشته باشد، به ایمان مردم ضربه خواهد خورد و در نتیجه پایه خواهد لرزید. این، آن وظیفه اول است. لذا ما واقعاً موظفیم که بیش از همیشه، جهات الهی و شرعی و آن چیزهایی را که دستگاه روحانیت با آنها شناخته شده است؛ مثل آزادمنشی، بی‌اعتنایی به زخارف دنیا، بی‌اعتنایی به مال و منال و اقتدار مادی، ارتباط و اتصال به خدا، ورع و پرهیز از محارم، و توجه به علم - که مردم روحانیت را به علم شناخته‌اند - رعایت کنیم. اینها آن وظایف نوع اول است، که وظایف شخصی ماست؛ بایستی به اینها بپردازیم و به آن اهمیت بدهیم [۲۶].

زی روحانیت

من دو سه سال پیش، به مناسبتی خدمت حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) رسیدم تا پیشنهادی را در میان بگذارم. به ایشان عرض کردم که به اعتقاد من، پیروزی این نظام، فقط به آبروی روحانیت زمان ما انجام نگرفت؛ بلکه آن سرمایه‌ای که ما خرج کردیم تا این انقلاب - که واقعاً معجزه بود - به پیروزی برسد، عبارت از آبروی ذخیره و نقد روحانیت شیعه، از زمان شیخ کلینی و شیخ طوسی تا زمان ما بود. امام هم در آن روزی که این مطلب را عرض کردم، مطلب

را تلقی به قبول کردند، معلوم بود که نظر شریف خود ایشان هم همین می‌باشد و این واقعیتی است.

ما اگر آن ریشه تاریخی را نداشتیم، مردم آن محبت و اعتماد را به ما نداشتند و به اشاره روحانیت حرکت نمی‌کردند؛ به طوری که بیایند و جان و فرزندانشان را در راهی قربانی کنند. مگر آسان است؟ آن پشتوانه و ذخیره وجود داشت و حالا هم در نظام جمهوری اسلامی تبلور پیدا کرده است. این نظام، نظام اسلامی است و من و شما هم که معمم هستیم، مظاهر اسلامییم.

اگر امروز که دین و روحانیت، قدرت پیدا کرده است، عملی انجام بدهیم که - خدای نکرده - اندک اختلال و خدش‌های در آن سرمایه و ذخیره قرن‌ها به وجود بیاید، ضایعه‌ای خواهد بود که دیگر جبران آن، با یک نسل و دو نسل ممکن نخواهد بود. سرمایه یک نسل مصرف نشد تا اگر - خدای نکرده - از بین رفت، یک نسل دیگر بیایند و این سرمایه را دوباره تجدید کنند. ایمان مردم به روحانیت، ناشی از سابقه طولانی روحانیت شیعه و نفوذ و تأثیر آنها در ذهن و ایمان مردم است. ما باید این ایمان را حفظ کنیم.

امروز، اگر روحانیت از زی خود خارج بشود و قدرت‌طلبی و قدرت‌نمایی و سوء استفاده بکند و اگر عملی از او سر بزند که حاکی از ضعف تقوا و ورعی باشد که مردم در او سراغ کردند و به او اعتماد دارند، هر کدام از اینها لطمه‌اش غیرقابل جبران است. از این جهت هم، امروز وضع ما روحانیون استثنایی است؛ یعنی با دوره قبل از انقلاب فرق می‌کند. البته، در دوره قبل از انقلاب هم، اگر از یک روحانی کاری سر می‌زد، ضایعه بود و به همه روحانیت سرایت می‌کرد؛ اما امروز چون نظام، نظام اسلامی است و روحانیون مظهر اسلام هستند، ضایعه فقط متوجه جمعی از روحانیون - یا حتی جمع روحانیت - نمی‌شود؛ بلکه ضایعه متوجه اسلام می‌شود و به این زودی هم قابل جبران نخواهد بود.

در این زمینه، امام بزرگوارمان خیلی توصیه‌های آموزنده کردند. باید حفظ زی روحانیت و همان رابطه‌های قدیمی و معمولی با مردم و همان اعمال و حرکاتی که انتزاع تقوا و ورع و ایمان و پای‌بندی شدید به دین از آن می‌شد و اجتناب از هر چیزی که این اصل را مخدوش بکند، مورد تأکید و توجه قرار بگیرد. البته این خطاب، به جمع حاضر نیست؛ متعلق به همه ما روحانیون در سراسر کشور و هر جا که هستیم، می‌باشد [۲۷].

چیز دیگری که در باب روحانیت شرط و لازم است که ما دقیقاً و جداً به آن توجه کنیم، مسئله حفظ قداست روحانی است. روحانیت دارای قداست است. مردم به من و شما که نگاه می‌کنند، به خاطر لباسمان، شأنمان و شغلمان، حساب خاصی برای ما باز می‌کنند و یک تقدسی قائل‌اند. بعضی از گناهانی که خودشان می‌کنند، خیال می‌کنند ماها نمی‌کنیم؛ بعضی از کارهای خیری که خودشان انجام نمی‌دهند، خیال می‌کنند ما انجام می‌دهیم؛ خیال می‌کنند ماها دائم در حال ذکر الهی و توجه به پروردگار که غالباً از آن غفلت می‌شود هستیم؛ یک چنین تصوراتی درباره ما دارند. البته این تصورات را نباید تقویت کرد. امام سجاد سلام‌الله علیه در یکی از ادعیه صحیفه ثانیه سجادیه از خدای متعال شش چیز می‌خواهد، که یکی‌اش این است: «و لباً راجحاً» [۲۸]؛ باطنم از ظاهرم بهتر باشد. ماها در این زمینه گرفتاریم. باید باطنمان از ظاهرمان بهتر باشد. این قداست را چگونه حفظ کنیم؟ حفظ قداست با سلامت مالی، سلامت اخلاقی و حفظ زی طلبگی است. نمی‌گوییم عبای پاره به دوشمان بیندازیم؛ معنای زی طلبگی این نیست. معنایش این است که در دنیا طلبی مثل دنیا طلبان عمل نکنیم؛ هر چه هوس کردیم، بخواهیم. من قبل‌ها روایتی دیدم که هر کس هر چه دلش خواست بپوشد، هر چه دلش خواست بخورد و هر مرکوبی که دلش خواست سوار شود، این شخص پیش خدای متعال ملعون است. این شأن پول‌دارها و پول‌پرست‌هاست. ما هم فلان چیز را هوس می‌کنیم، اما حالا پول نداریم، به‌مجردی که پول گیرمان آمد، فوراً می‌رویم آن را تهیه می‌کنیم؛ منتظریم که از این صد جزء اشرافیگری، وقتی این یک جزئش فراهم شد، نود و نه جزء دیگر را هم در فرصت‌های دیگر همین‌طور به تدریج فراهم کنیم. این شأن طلبگی نیست. شأن طلبگی این است که انسان یک زی متوسطی همراه با قناعت، سلامت مالی و سادگی به طور نسبی برای خودش نگه دارد. سلامت اخلاقی، خیلی مهم است. آن وقت قداست حفظ خواهد شد. یک وقتی به مناسبتی خدمت امام رسیدیم؛ صحبت راجع به یک روحانی بود که یک تخلفی کرده بود و امام با ما مشورت می‌کردند که با او چگونه رفتار شود. من به ایشان مفصل گفتم که این پیروزی شما در انقلاب، محصول هزار سال آبروی روحانیت شیعه است و الا چرا باید وقتی یک مرجع به میدان آمد، مردم این‌طور به دنبالش بیایند و جانشان را فدا کنند، که در نهضت امام بزرگوار ما کردند. هزار سال آبروی شیعه متراکم شد تا به اینجا رسید که یک مرجعی مثل امام بزرگوار ما که جرئت داشت، شجاعت داشت، قابلیت داشت، روح فداکاری و آگاهی به زمان داشت، پا بگذارد وسط میدان، و مردم هم به دنبالش بیایند - حالا بعضی از این هم‌لباس‌های ما مثل موربانه‌ای که در یک بنایی بیفتد، دارند این آبروی هزارساله را ذره ذره می‌خورند و از بین می‌برند؛ ایشان هم این معنا را تصدیق کردند. واقع قضیه همین است.

باید مراقب باشیم ما جزو آن موریانه‌ها نباشیم. خدای نکرده هر عمل زشت و وقیح و یک کار نامناسبی که از یکی از ماها سریزند، رخنه‌ای در آن ذخیره ارزشمند هزار ساله روحانیت و علمای شیعه است [۲۹].

جهادگری

ارزش جهاد را دست کم نگیرید. طلبه جهادگر، طلبه تلاشگر، طلبه بسیجی، طلبه‌ای که آماده است تا در میدان‌های خطر حضور پیدا کند، این طلبه است که اگر با ابزار علم مجهز شد، آن وقت دنیایی در مقابل او دیگر تاب نمی‌آورد. این کتابی را که درباره خطرات بسیجی‌های تیپ ۸۳ است و اخیراً چاپ شده [۳۰]، می‌خواندم؛ چه قدر لذت‌بخش و زیباست. طلبه امام صادق (ع)، در دفاع از حریم امام صادق (ع) - یعنی نظام جمهوری اسلامی؛ چون جنگ ما دفاع از حریم امام صادق (ع) و دفاع از حریم اسلام و قرآن بود - در میدان‌های خطر بی‌محابا پیش می‌رود و حماسه‌هایی خلق می‌کند که گویی افسانه است؛ این قدر از ذهن مردم امروز دور است؛ اینها ارزش‌های تمام‌نشدنی است؛ هیچ چیزی با اینها معادل نیست؛ نظام حوزه بایستی این ارزش‌ها را رشد بدهد و پیش بیاورد [۳۱].

من به شما آقایان محترم، به خصوص به شما جوان‌ها که تازه وارد این راه شده‌اید، عرض می‌کنم که راه عزت، سعادت، رضای خدا، ماندگاری در تاریخ و حفظ بنای باعظمت ایمان مردم، با تلاش و مجاهدت شما میسر است؛ باید زحمت بکشید و تلاش کنید؛ بار بر دوش شما جوان‌هاست.

این تلاش، چگونه تلاشی است؟ تلاش برای فراگرفتن است. باید درس خواند، مطالعه کرد، فکر کرد، مذاکره کرد، تبیین کرد، تبلیغ کرد، هدایت کرد و از ناباوری و عدم قبولی که گاهی مشاهده می‌شود مأیوس نشد. به قول مولوی:

نوح نهصد سال دعوت می‌نمود دم به دم انکار قومش می‌فزود

هیچ از گفتن عنان واپس کشید؟ هیچ اندر غار خاموشی خزید؟

از ما نهصد سال توقع نیست؛ توقع این است که اگر در میان یک خیل جمعیت، کسانی هستند که ما را قبول ندارند و از روی اعتقاد و محبت و با گرمی با ما برخورد نمی‌کنند، مأیوس نشویم.

اگر این حرکت تبلیغی، آموزش دادن و حضور در میدان تعلیم - که این کار دوم ماست - ادامه پیدا کند، همه موانع برطرف و همه ناباوری‌ها تبدیل به باور خواهد شد [۳۲].

شجاعت

یک شرط دیگر برای این قشر، شجاعت است. شجاعت یعنی چه؟ یعنی از دشمن نترسیم؟ بله، این مرحله‌ای از شجاعت است. یک شجاعت بالاتر، این است که از دوست نترسیم. بعضی‌ها از دوست، بیشتر می‌ترسند تا از دشمن! ترس به معنای رودربایستی، ترس این‌که مبادا این دوست، از دست برود؛ ترس این‌که مبادا این حرف موجب بشود که در مورد من این جور فکر کنند. شجاع‌ترین شجاعان، آن کسی است که حقیقت، مصلحت و تکلیف را بر توقعات و رودربایستی‌ها مقدم بدارد.

حق‌گرایی

این یادتان باشد و معممین و روحانیون و علما و طلاب، این سه کلمه را هیچ وقت فراموش نکنند. هر جا حق را دیدند، آن را بپذیرند؛ البته با تشخیص درست. یعنی آن را که بینهم و بین الله و بدون هیچ گونه شائبه نفسانی بفهمند که حق است. هرگاه که از آنان سؤال و خواسته شد که حق را بر زبان جاری و اعلام کنند، آن را اعلام کنند. مطلب سوم هم، که تقریباً یکی از اصعب و ابرز مظاهر دومی یا اولی است، این‌که در قضاوت، خودشان را در قضاوت با دیگران یکسان قرار دهند. هر چه برای دیگران قضاوت کردند - به نفع دیگران یا به ضرر دیگران - برای خودشان نیز همان طور قضاوت کنند [۳۳].

خویشتن‌داری در مقابل گستاخی‌ها

وقتی کسی در جامعه ما گستاخی کرد و یک شبهه را به صدای بلند گفت؛ به جای اینکه ناگهان از ده نفر صدایی بلند شود و بدون عصبانیت و خشم، جواب شبهه را بدهند، عصبانی می‌شویم و دعوا کنیم؟ یک نفر مقاله‌ای می‌نویسد و حرف بی‌منطق و بی‌استدلالی را بیان می‌کند و یا به استدلال غلط و مغالطه جلو می‌آید - مثل قضیه معروف کشیدن عکس مار به جای نوشتن آن - آنگاه بلافاصله ده، بیست مقاله و یا صد مقاله از حوزه علمیه قم بیرون می‌آید و در هر روزنامه و مجله‌ای جوابش داده می‌شود و تمام می‌شود و می‌رود. برای کسی که عصبانی بشود، جایی باقی نمی‌ماند، چرا عصبانی بشویم؟ حیف نیست که حوزه اسلام و این دین

منطقی و مستدل را متهم کنند که استدلالی نیست و شما اهل دعوا هستید. یک دروغ هم رویش بگذارند و بگویند شما اهل تکفیرید. ما چه کسی را تکفیر کردیم؟ چه قدر کافر هستند که ما تکفیرش هم نکردیم؟ امروز حوزه کسی را تکفیر نمی‌کند [۳۴].

این طور نباشد که اگر کسی بر خلاف نظر ما حرفی زد، ما های و هو و جنجال راه بیندازیم؛ نه، باید این آزادفکری در حوزه باشد. آرزوی من این است - این از حرف‌هایی است که در آن جلسه قم گفتم - که اگر سخنی در معارضه با مبانی صحیح اسلامی در گوشه‌ای از جامعه، بر زبانی جاری می‌شود - که آن زبان، یا نااهل است، یا ناوارد، یا حتی مغرض - بیست نفر طلبه فاضل در بیست جا، پاسخ مستدل و منطقی او را بیان کنند. مقاله‌ای در فلان مجله نوشته می‌شود، بیست نفر طلبه فاضل، در آن واحد، بیست مقاله بنویسند؛ اما حتی یک اهانت هم نباشد. این خیلی خوب است. شکل بدش این است که حتی یکی از آن بیست مقاله ردیه و مستدل هم نوشته نشود؛ اما از ده جا صدای بدگویی و اهانت و فحش و عصبانیت و امثال آن بلند بشود! این دومی نامناسب، و اولی مناسب است. اولی باب حوزه‌های علمیه است؛ و دومی باب حوزه‌های علمیه نیست. آزادفکری که می‌گوییم، یعنی این [۳۵]!

حریت در مقابل ظالمان

انتظار دیگری که مردم همواره در طول تاریخ از ما داشتند، این بوده که ما حرّ و آزاد باشیم؛ یعنی قدرت‌ها و رودربایستی‌ها و تحمیل‌ها و امثال اینها، ما را اسیر خودشان نکنند. این در روحانیت شیعه، یک اصل است. البته، روحانیت دیگر برادران مسلمان ما هم از جهت آن دو انتظار اول با ما شریک‌اند؛ لکن در آنها این انتظار نبوده است و مردمشان آنها را تابعی از قدرت و حکومت - هر کس می‌خواهد باشد - می‌دانستند. اما در شیعه این‌طور نیست و همیشه مردم از علمای دین انتظار داشتند که آنها زیر چتر و شعاع نفوذ قدرت‌های مادی و دنیایی و نابحق قرار نگیرند و از طبقه مظلوم و مستضعفان و طبقات پایین جامعه حمایت بکنند. غالباً هم علمای دین از همین طبقات بوده‌اند؛ مثل خود شما، آلا ما شدّ و ندر. غالباً کسانی که در کسوت علم هستند، منشأ خانوادگی‌شان، یک منشأ اعیانی و اشرافی و خانی نیست. البته، موارد خیلی کمی هم بوده است که آن موارد کم هم، شخصیت‌های بزرگ و برجسته و خوبی بوده‌اند نه این‌که بخواهیم قدحی در آنها بکنیم - لکن اغلب این‌گونه بوده و لذا توقع مردم هم از ما همیشه این بوده است.

علمای دین در طول تاریخ، غالباً به وظیفه خود عمل کرده‌اند و هر جا که بوده‌اند، تابع ظلم و قدرت‌ها نشدند؛ از یک ده و کدخدای فرضاً ظالم آن بگیریید تا سطح کشور و جهان. امروز برای ما، مسأله، مسأله جهان است؛ مسأله کشور دیگر نیست. بحمدالله کشور با یک حکومت مردمی و الهی اداره می‌شود؛ یعنی آنهایی که کشور را اداره می‌کنند، مثل خود شما، روستایی‌زاده و از مردمان مستضعف و طبقات پایین هستند [۳۶].

استفاده از فرصت جوانی در تهذیب نفس

برادران عزیز! طلاب و فضیای جوان! این بنیه در جوانی شکل می‌گیرد. در جوانی خودتان را بسازید؛ شما روزگارهای مهم و حساسی را در پیش خواهید داشت. این کشور و این نظام و این نهضت عظیم اسلامی در سطح عالم، به شماها احتیاج خواهد داشت؛ از لحاظ معنوی باید خودتان را بسازید. البته نقشه، نقشه آسانی است؛ اما پیمودنش اراده می‌خواهد. نقشه، یعنی تقوا؛ تقوا، یعنی پرهیز از گناه؛ یعنی اتیان واجبات و ترک محرمات؛ کار را با اخلاص انجام دادن و از ریا و فریب دور بودن. برخلاف آنچه که تصور می‌شود، این کارها در دوران جوانی بسیار آسان‌تر است؛ به سن ماها که برسید، کار مشکل‌تر خواهد شد. بنابراین، ارزش تدین، یکی از آن ارزش‌ها است؛ این ارزش بایستی رعایت شود. نماز شب خواندن، نافله خواندن، دعا خواندن، ذکر گفتن، متوجه خدا بودن، زیارت رفتن، توسل کردن و به مسجد جمکران رفتن، سازنده است؛ اینها شما را پولادین خواهد کرد. نمی‌شود یک حوزه ایدآل داشته باشیم؛ در حالی که این چیزها در طلابش نباشد [۳۷].

شما فضیای جوان که بحمدالله جوانی خودتان را به توفیق الهی در خدمت دین و شریعت و تبلیغ قرار داده‌اید، خیلی باید بهره ببرید و از قبل از ورود در ماه رمضان، در همین روزهای معدودی که باقی مانده است، خودتان را آماده کنید. شما از امثال این بنده حقیر آماده‌تر هستید. هم از لحاظ روحی آماده‌ترید، هم گرفتاری‌های کمتری دارید و هم از نورانیت بیشتری برخوردارید. این را قدر بدانید، مغتنم بشمارید و خودتان را باز هم هرچه بیشتر برای برداشتن بارهای سنگین‌تر و انجام بخشیدن به کارهای بزرگ‌تر آماده کنید. هنوز این جامعه و این کشور و این دنیای بزرگ و این تاریخ، به تلاش شما - آن هم تلاش مقدس و پاکیزه - خیلی احتیاج دارد. بایستی از این فرصت‌ها حداکثر استفاده را بکنید [۳۸].

حفظ روحیه جوانی

طلبه باید روحیه جوانی را با همه خصوصیات جوانی حفظ کند. البته جوانی طلبه، جوانی نجیبی است. نوآوری جوان، گستاخی جوان، ابتکار جوان، بسیاری از قیود را نپذیرفتن - که در روحیه جوان هست - در طلبه هست و همه اینها مثبت است؛ اما قید دین و پای بندگی به ضوابط که در طلبه هست، آن روحيات قبلی را تکمیل می کند. اگر آن خصوصیات جوانی تنها باشد، به گستاخی های بی جا و بعضی از حوادثی که انسان در طول زمان ها در دانشگاه ها و غیردانشگاه ها مشاهده کرده است و حتی گاهی اوقات به انحراف ها منتهی خواهد شد. اما وقتی با تدین و احترام به بزرگ تر همراه شد - که این، در حوزه علمیه یک سنت است؛ سنت احترام به بزرگ ترها، احترام به استاد، احترام به پیشکسوت، آن کسی که از ما جلوتر است و زودتر از ما درس را شروع کرده و دوره های تحصیلی را یکی پس از دیگری گذرانده است - جوانی نجیب و توأم با صلاحی را در حوزه به وجود می آورد.

این جوانی، نباید به پیری تبدیل شود. اگر جوان ما ظاهراً و سناً جوان، ولی روحیتاً پیر و بی نشاط و بی حوصله و بی ابتکار و ناامید باشد، بسیار چیز بدی است. طلبه باید منشأ امید و شور و نشاط و تحرک باشد. اگر این طور شد، آن وقت طلبه، در صفوف مقدم مسایل انقلاب هم شرکت می کند. شرط اصلی صلاح حوزه، این است. اگر حوزه کارش به آن جا برسد که طلبه نسبت به مسایل انقلاب، احساس بی تفاوتی کند، خطر بزرگی است و نباید بگذارید چنین شود. یکی از مهم ترین وظایف هر مجموعه مسؤولی در حوزه علمیه قم و بقیه حوزه های علمیه، این است [۳۹].

ایمان و امید و ابتکار

این مطلب بارها به ذهن من گذشته است که هیچ چیزی زیباتر و پر جاذبه تر و شیرین تر از تلاش یک طلبه جوان باایمان باامید باابتکار نیست؛ این چیز عجیبی است. کسانی که در این وادی نیستند، شاید درست نفهمند که من چه می گویم. یک طلبه، در گوشه ای از این دنیای بزرگ، تک می افتد و به کاری می چسبد. اگر ایمان و امید و ابتکار داشته باشد - این سه عنصر حتماً لازم است - می بینید بدون این که بر کسی تحمیل بشود، بدون این که مرتب مزاحم کسی بشود، بدون این که توقع زیادی داشته باشد، و بدون این که برای خودش فکری بکند، این کار را شسته و رفته و تمیز و مرتب انجام می دهد. بعد که انسان نگاه می کند، می بیند واقعاً به خاطر اخلاص یک آدم مؤمن، شجره طیبه ای در این جا ایجاد شده است.

البته نمی‌خواهم بگویم که غیرطلبه‌ها این گونه نیستند؛ نه، برای غیرطلبه‌ها این طور وضعیتی پیش نمی‌آید. یک دانشجوی جوان و مسلمان و دارای همین خصوصیات، اصلاً میدان این کار را ندارد؛ آن که میدان این کار را پیدا می‌کند، طلبه جوانی است که در حوزه درسش را می‌خواند؛ حالا تصادفاً برحسب حادثه‌ای، سر و کارش به فلان نقطه دوردست کشور - به بلوچستان، به کرمان، به فلان نقطه - افتاده، کاری را دیده، نیازی را احساس کرده، به این کار چسبیده، و از آن مایه ایمانی و معرفتی و دینی درون خودش تغذیه شده و این را روبه راه کرده است. من در طول عمرم این گونه موارد را زیاد دیده‌ام؛ بعد از انقلاب هم موارد متعددی را مشاهده کرده‌ام.

آن وقتی که ما طلبه‌ها این طور کار می‌کنیم، برکات الهی با ماست. آن وقتی که به آن بدنه شفاف اخلاص ما، اندک خدشه‌ای وارد می‌آید، کارها طور دیگری می‌شود؛ یعنی فوراً می‌بینیم که یک گوشه کار عیب پیدا می‌کند. تا وقتی که اخلاص هست، تا وقتی که «خود» نیست، تا وقتی که با کمترین برداشت، بیشترین کار را می‌خواهیم انجام بدهیم و واقعاً به انگیزه و به سائقه همان هدایت الهی کار می‌کنیم، برکات الهی همراه ماست.

من یک وقت این را به زنبور عسل تشبیه کردم؛ «و اوحی ربک الی النحل ان اتخذی من الجبال بیوتا ومن الشجر و ممّا یعرشون» [۴۰] «زنبور عسل در بین گل‌ها می‌گردد و عسل شیرین را که «فیه شفاء للناس» [۴۱] است، برای انسان‌ها فراهم می‌کند. البته نیش هم دارد و در جای خودش از آن هم استفاده می‌کند. به شرطی که آن نیش زدن بجا باشد، عیبی هم ندارد. بدون نیش هم مثل این که خیلی مفید نیست؛ در جاهایی هم باید از آن نیش استفاده بشود؛ اما کار اصلی‌اش آن نیست؛ کار اصلی‌اش این است که عسل را فراهم کند. تا وقتی که این طور است، برکات الهی همراه است» [۴۲].

اتقان در عمل

یک مسأله این است که طلاب علوم دینی و فضیلتی جوان، آیا برای سازندگی و برای آینده حوزه نقشی دارند یا نه؛ جواب این است که بلی، دارند. هرکسی نقش خودش را دارد. در یک مجموعه، همه افراد دارای نقش‌اند. در یک بدن سالم، هر سلولی مشغول کار است. اگر هر کدام ما در آن جایی که هستیم، کار خود را خوب انجام بدهیم، به سلامت مجموعه کمک کرده‌ایم؛ اما اگر هر کدام ما کار خود را خوب انجام ندهیم، به قدر شعاع وجودی خود، به سلامت

مجموعه ضربه زده‌ایم؛ «رحم الله امرء عمل عملا صالحا فأتقنه» [۴۳] کار را باید متقن و خوب انجام داد؛ درس را باید خوب خواند؛ اخلاق را باید رعایت کرد؛ تدین را باید در زندگی خود اصل دانست؛ ممشای بزرگان را در آداب زندگی، در خلیات عبادی و عملی باید اسوه و الگو قرارداد. چیزهایی هم هست که البته به تطور زمان متطور می‌شود؛ آنها را هم باید متطور و متحول کرد. پس افراد حوزه، از بزرگ و کوچک، تا طلبه تازه به حوزه آمده، در عمل شخصی خود می‌توانند نقشی ایفا کنند که آن نقش در سلامت حال و آینده حوزه اثر خواهد گذاشت.

اگر طلبه امروز ما به درس خواندن بی‌اعتنایی کند، یا به دیانت و تعبد و تلاش فردی اخلاقی خود بی‌اعتنا بماند، یا استعداد خود را به کار نیندازد، یا هدف خود را گم کند - مثل کسی که به طرف مقصدی در حال حرکت است، اما وقتی وسط راه به قهوه‌خانه خوش آب و هوایی رسید، همان جا پیاده بشود و لنگر بیندازد و همان جا بماند و هدف را فراموش کند - یا اگر در اثنای راه منظره‌ای به چشمش خورد، نشناخته و ندانسته به سمت آن راه بیفتد و از هدف غافل بشود، همه اینها آفات راه ماست. طلبه باید راه را با معرفت و علم و یقین انتخاب کند و با معرفت و علم و یقین هم آن را ادامه دهد؛ آنچه که مربوط به فرد طلبه است، [۴۴]

[۱] دیدار با علما و طلاب استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۱.

[۲] دیدار با مجمع طلاب و فضیای حوزه علمیه قم ۱۳۷۰/۱۲/۰۱.

[۳] نهج البلاغه، حکمت ۷۳.

[۴] دیدار با مسؤولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی ۱۳۸۳/۱۰/۲۳.

[۵] المصباح کفعمی، ص ۵۸۸. دعای ابوحمزه ثمالی.

[۶] دیدار با گروه کثیری از علما و روحانیون اراک ۱۳۷۹/۰۸/۲۵.

[۷] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۸/۰۶/۲۸.

[۸] دیدار با روحانیون و ائمه جمعه و جماعات استان مازندران ۱۳۶۹/۰۲/۲۲.

[۹] مزمل: ۵.

[۱۰] دیدار با روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در مدرسه فیضیه قم ۱۳۷۴/۰۹/۱۶.

[۱۱] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب ۱۳۷۹/۰۹/۰۲.

[۱۲] دیدار با طلاب و روحانیون اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۰۸.

[۱۳] نبأ: ۳۹.

[۱۴] دیدار با طلاب و اساتید مدرسه علمیه آیه‌الله مجتهدی ۱۳۸۳/۰۳/۲۱.

[۱۵] مراسم عمامه گذاری گروهی از طلاب ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.

[۱۶] دیدار با علما و روحانیون کرمان ۱۳۸۴/۰۲/۱۱.

[۱۷] دیدار با ائمه جمعه، علما و روحانیون استان اردبیل در مسجد میرزا علی اکبر

۱۳۷۹/۰۵/۰۴.

[۱۸] کهف: ۱۱۰.

[۱۹] دیدار با ائمه جماعات و روحانیون و مبلغین در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۱/۱۱/۲۵.

[۲۰] ر.ک: مصباح الشریعه، ص ۱۶.

[۲۱] دیدار با علما و روحانیان استان چهارمحال و بختیاری ۱۳۷۱/۰۷/۱۵.

[۲۲] دیدار با علما و طلاب قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۵.

[۲۳] دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور، در آستانه ماه

مبارک رمضان ۱۳۶۹/۱۲/۲۲.

[۲۴] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۴/۰۶/۱۴.

[۲۵] دیدار با جمع کثیری از علماء و مدرسان حوزه علمیه قم و مدارس علمیه تهران
۱۳۶۸/۱۲/۰۲.

[۲۶] دیدار با علما و روحانیون استان لرستان ۱۳۷۰/۰۵/۳۰.

[۲۷] دیدار با اعضای جامعه روحانیت مبارز تهران، علما و ائمه جماعات و جامعه و عاظ تهران
و اعضای شورای هماهنگی سازمان تبلیغات اسلامی، در آستانه ماه محرم ۱۳۶۸/۰۵/۱۱.

[۲۸] المصباح کفعمی، ص ۶۳.

[۲۹] دیدار با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷.

[۳۰] تیپ ۸۳، خاطرات روحانیان رزمنده؛ به کوشش سید محمد علی دیباجی؛ تهران: حوزه
هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰.

[۳۱] دیدار با مجمع طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم ۱۳۷۰/۱۲/۰۱.

[۳۲] دیدار با ائمه جمعه، علما و روحانیون استان اردبیل در مسجد میرزا علی اکبر
۱۳۷۹/۰۵/۰۴.

[۳۳] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۳/۶/۲۲.

[۳۴] دیدار با فضلاء و نخبگان حوزه علمیه قم ۱۳۷۴/۰۹/۱۴.

[۳۵] دیدار با طلاب حوزه علمیه مشهد ۱۳۷۶/۰۴/۲۲.

[۳۶] مراسم عمامه گذاری گروهی از طلاب ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.

[۳۷] دیدار با مجمع طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم ۱۳۷۰/۱۲/۰۱.

[۳۸] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۶/۱۰/۰۳.

[۳۹] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلاء حوزه علمیه قم ۱۳۶۹/۱۱/۰۴.

[۴۰] نحل: ۶۸.

[۴۱] نحل: ۶۹.

[۴۲] دیدار با روحانیون و مسؤولان دفاتر سازمان تبلیغات اسلامی در مناطق کردنشین و منطقه ۲ کشور ۲۰/۰۸/۱۳۷۰.

[۴۳] ر.ک: علل الشرایع، ج ۱، ص ۳۰۹. شبیه این عبارت.

[۴۴] دیدار با مجمع طلاب و فضلالی حوزه علمیه قم ۱/۱۲/۱۳۷۰.

فصل سوم: بایسته‌های علمی

اهتمام به تحصیل علم

طلبه‌های جوان فراموش نکنند؛ باید درس بخوانند. در دوران مبارزات، طلبه‌های جوانی که با ما مرتبط و محشور بودند، گاهی به من می‌گفتند با این حرف‌هایی که شما می‌زنید، ما دیگر چرا درس بخوانیم؛ مثلاً خواندن مکاسب و رسائل و کفایه و مطوّل چه فایده‌ای دارد؟ من به آنها می‌گفتم: بی‌مایه فطیر است؛ باید مایه داشته باشید. اگر بخواهید در این نهضت یک گوشه کار را بگیرید و مؤثر باشید، باید عالم و دانا باشید. اگر بخواهید در مقابل کسی که تحت عنوان قرائت‌های مختلف دینی، هر رطب و یابسی که به زبانش می‌آید، به دین نسبت می‌دهد، حرف دین را بزنید، باید بتوانید سفسطه او را بشناسید، تا سفسطه و مغالطه را باز کنید. وارد شدن به وادی تفکرات دینی، مثل هر چیز دیگر، به علم و سواد این کار احتیاج است [۱].

عزیزان من! ما به این احتیاج داریم، بی‌مایه فطیر است. طلبه جوان و فاضل، هم باید درس خودش را خوب بخواند، هم باید مطالعات اسلامی را عمق بدهد، تفسیر را عمیقاً مطالعه کند، خودش را با فلسفه آشنا کند و از تاریخ مطالب زیادی بداند [۲].

اولین وظیفه طلبه ما، درس خواندن و عالم شدن است. در اینجا مراد من از علم علم حوزه‌ای است. عین فقه، فلسفه، کلام، اصول، و چیزهایی که به اینها مربوط است. و پایه و مقدمه اینهاست. ... اولین گام قدم علمی است و من اصرار دارم که حوزه علمیه به علم - همین علم مدرسی خود ما - بپردازد. این طور نباشد که اگر ما سیاست فهمیدیم یا به خدمات اجتماعی و خدمت رسانی به مردم علاقه پیدا کردیم، از کار تجهیز و تسلیح معنوی و فکری خود باز بمانیم. بی‌مایه فطیر است. باید عالم شد، نیت کنید عالم شوید و جمعی را به برکت علم خودتان عالم کنید، نه ارشاد کنید، ارشاد باب جداگانه‌ای است. فلسفه را یاد بگیرید، فقه را یاد بگیرید [۳].

استمرار در فراگیری دانش

باید آن کسی که متصدی هدایت فکر جامعه است، روزبه‌روز فکر خود را تغذیه و تقویت کند، معارف جدید و آگاهی‌های تازه را برای خود به وجود بیاورد. البته ما دریای بی‌پایانی از معارف در اختیار خود داریم و آن، قرآن و کلام و علوم اهل بیت (علیهم‌السلام) است که یک دریای بی‌پایان است. قرآن را هم به برکت علوم اهل بیت می‌شود فرا گرفت و امثال بنده هم که آدم‌های نارسا و پایینی هستیم، از محصول ذهن کسانی که در سطوح و رتبه‌های بالاتری استفاده کردند و فرآورده‌ای داشتند، می‌توانیم استفاده کنیم. بنابراین برای صعود و عروج کردن از لحاظ ذهنی و فکری و پرواز به نقاط ناگشوده و نارفته، وسایل فراوانی در اختیار ماست - از کتاب و مطالعه و تدبر در قرآن و تدبر در معارف الهی و گفته‌های بزرگان - خودمان را نباید منقطع کنیم. البته برای فهمیدن بهتر آنها، تازه‌های فکری عالم و اندیشمندان، آگاهان و عالمان، کمک بسیار بزرگی است [۴].

اهتمام به علم ضمن فعالیت اجتماعی

حوادث گوناگونی برای انقلاب هست؛ طلاب باید حاضر و آماده باشند. مسأله امریکا پیش می‌آید، اظهار نفرت از دشمنان و مستکبران پیش می‌آید، مسایل خلیج فارس پیش می‌آید، مسایل گوناگون دیگری پیش می‌آید؛ طلبه اول کسی باشد که احساس کند مسئولیتی دارد و آن مسئولیت را استفسار کند، ببیند چیست. هنگامی که مسئولیتش مشخص شد، در جای مسئولیت خودش باشد. اینها با طلبگی می‌سازد. تصور نشود که اگر بخواهم این طور بکنم، پس کی درس بخوانم؟ درس را همیشه بخوان. جنگ که همیشه نیست، راه‌پیمایی که همیشه نیست، حضور در صحنه‌های ضروری که هر ساعت نیست. درس هم باید بخواند و بی‌درس و بی‌تحقیق و بی‌مباحثه، طلبه معنای خودش را از دست می‌دهد.

در آن دوران مبارزات، عده‌ای از طلبه‌ها غرق در عالم مبارزه بودند؛ آن هم مبارزات آن زمان‌ها که طور دیگری بود و آمیختگی‌ها و پیچیدگی‌هایی داشت. یک جریان، جریان روشن‌فکری و یک جریان، جریان مبارزه بود و اینها در مواردی با هم التقا می‌کردند و البته در آن موارد، التقایشان هم خوب بود و طلبه‌های مبارز، گاهی یک حالت روشن‌فکری پیدا می‌کردند. من که در مشهد بودم، با طلبه‌ها انس داشتم. طلبه‌ها و جوانان قم هم مکرر پیش من می‌آمدند و می‌رفتند و مسأله مطرح می‌کردند و من می‌دیدم که اینها نسبت به درس بی‌رغبت‌اند. مکرر به این طلبه‌ها می‌گفتم که برادران! این درس رسایل و مکاسب را باید بخوانید، این کفایه را باید یاد بگیرید. این که خیال کنید ما دیگر مبارزیم، پس دیگر این حرف‌ها چیست، معنای حرفی

به چه درد می خورد، این اجتماع امر و نهی و مقدمه واجب را ولش کن، اشتباه فکر کرده‌اید. نخیر، این طوری نمی شود. باید اینها را یاد بگیرید. این، فن ماست. مکرر می گفتم و الان هم همین را می گویم که بی مایه، فطیر است.

طلبه‌ای که در درس و علم، غور و خوض نداشته باشد، طلبه نیست و موضوع، منتفی است. بحث، سر طلبه است. طلبه، یعنی آن که باید درس بخواند. البته بعضی از آن حرف‌هایی که ماها عادت کرده‌ایم بخوانیم، یا زیادی است و یا خالی از اولویت است؛ ولی جایش را باید چیزهای اولی، یا چیزهای لازم پر کند. مثال‌هایی که ما زدیم - معنای حرفی مشتق و ضد و فلان - معنایش این نیست که حتماً همه مباحث این فصول، واجب و لازم است. نه، ممکن است اینها هم جزو همان چیزهایی باشد که بعضی از آنها زیادی است. علی ای حال، منظور این است که درس‌های رسمی حوزه را باید حتماً خواند و یاد گرفت.

این، اجتهاد است. اجتهاد، یک متد و یک شکل و یک طریقه است؛ رفتاری در فهمیدن و کیفیت در مشی به سمت حقیقت است. آن کیفیت را باید بلد بود. اگر کسی راه را بلد نباشد، معلوم است که به حقیقت نمی‌رسد. کسی راه آموخته و بلد شده نمی‌شود، مگر با خواندن همین درس‌ها. اینها را باید خواند، تا آن راه را یاد گرفت. آن متد را باید فراگرفت. بدون آن متد، نمی‌شود کاری کرد. بنابراین، با درس خواندن باید در صحنه رزم سیاسی و اجتماعی و نظامی شرکت کرد و در صحنه تبلیغ و آگاهی بخشی به مردم وارد شد [۵].

تقویت بنیه علمی قبل از خدمت

این قوام فکری را حوزه‌ها، تحصیلات دینی و فقهی و کلامی و فلسفی باید تأمین کنند این کاری است که در درجه اول در حوزه‌ها باید باشد که عبارت است از تقویت بنیه علمی و این را نباید دست کم گرفت. طلاب جوان نباید فکر کنند که ما چرا درس می‌خوانیم، برویم دنبال این کارها. خیر، دنبال این فکر رفتن بدون تقویت بنیه علمی، هیچ خدمتی نمی‌کند، اگر غیر عالمانه کسی وارد این میدان شود به احتمال زیاد سودی نخواهد بخشید، زیان هم خواهد بخشید. پس تقویت علمی لازم است، اما کار در این زمینه هم برای حوزه‌ها لازم است، باید فکر اسلامی را تولید کنند [۶].

تحصیل هدفمند برای رفع نیازهای اجتماعی

نباید یک ساعت درس طلبه یا استاد، زائد و بی‌فایده و غیر ناظر به آن نیازها باشد. طلبه ای که در حوزه درس می‌خواند، باید در جهت برآوردن یکی از حاجات و رفع یکی از نیازها حرکت کند؛ یعنی یا برای داخل و یا برای خارج، یا برای تألیف و یا برای تحقیق، یا برای تدریس و یا برای تعلیم، خود را آماده کند [۷].

حوزه علمیه باید مثل یک کارخانه تأمین کننده نیازهای جامعه، مرتب کار کند و محصول خود را که همان محققان و مبلغان و مدرّسان و مؤلفان و انواع قشرهای روحانی هستند، بیرون دهد. حوزه باید برنامه‌ریزی کند و مشخص باشد که مثلاً پنج سال دیگر چه تعداد مبلغ مناسب برای مناطق گوناگون دنیا و داخل کشور تربیت می‌شود. هم‌چنین در زمینه مسائل قرآنی و تفسیر و دیگر علوم حوزوی و نیز تربیت مدرّس برای دانشگاه‌ها و دروس معارف اسلامی و نیز تربیت محقق و مؤلف برای پاسخ‌گویی و مقابله با شبهات، برنامه‌ریزی منظم و مرتبی داشته باشد [۸].

تعمق و تفکر

طلبه‌های جوان! هر چه می‌توانید درس بخوانید، فکر کنید، مایه بیندوزید. برای ادای رسالت یک روحانی. عالم شدن، عمیق شدن، متفکر شدن، نظریه‌ساز شدن لازم است. معارف دینی را باید شناخت و آنها را با منطق روز باید دانست و فهمید و گفت. منطق روز و بیان روز - بعضی تا می‌گوییم با زبان روز حرف بزنید، فوراً ذهنشان می‌رود به اینترنت؛ باید با اینترنت صحبت کنیم، باید فلان زبان خارجی را بدانیم. اینها البته لازم است؛ اینها ابزارهاست - و زبان روز معنایش اینها نیست، معنایش این است که شما ببینید با ذهن مخاطب شما فضای بیرونی و امواج گوناگونی که انجام می‌گیرد، چه می‌کند. اینها را بشناسید، بیماری را بشناسید، حادثه را بشناسید، وضعیت را بشناسید. آن وقت بروید به سراغ علاج. لذا حوزه‌های علمیه ما به درس، به علم، به فکر نیازمندند. هر چه می‌توانید بخوانید، فکر کنید؛ این لازم است [۹].

استفاده از فرصت‌های یادگیری

از هر فرصتی برای یاد گرفتن و آموختن استفاده کنید. شما در یک فصل طلایی قرار دارید. کسانی که برای آموختن، از سنین جوانی (یعنی حدود شانزده - هفده و هجده سالگی) دوران طلبگی را آغاز می‌کنند، تا حدود بیست سال، یک فرصت طلایی و تکرار نشدنی دارند. اگر انسان بخواهد بیاموزد، باید در این مدت یاد بگیرد. این بزرگانی که ملاحظه می‌کنید، مهم‌ترین تحقیقات و اساسی‌ترین فکرها و کارهایشان در این دوران بوده است، یا مایه‌اش را در این

دوران به دست آورده و بعد از آن استفاده کرده‌اند. این دوران، دوران بسیار مهمی است. اگر شخصی این دوران را به بی‌کاری، کم‌کاری، بی‌توجهی و بیهودگی در محیط درس یا خارج آن صرف کند، خسارت بزرگی به او وارد شده است [۱۰].

امروز دیگر روزی نیست که ما اجازه بدهیم، یک روز یا یک ساعت از عمر جوانی متدین و آماده برای تلاش و مجاهدت در راه دین - یعنی یک طلبه - هدر رود. طلبه، این است. اگر طلبه متدین نبود، طلبه نمی‌شد. اگر برای مجاهدت در راه دین آمادگی نداشت، طلبه نمی‌شد. حتی شاید بشود گفت که اگر عاشقانه این راه را دوست نمی‌داشت، طلبه نمی‌شد. بنابراین، جوانی با این خصوصیات، در روزی که اسلام توفیق پیدا کرده است یک نظام مبتنی بر اندیشه و تفکر و جهان بینی را در معرض دید بشریت قرار بدهد، نباید وقتش هدر رود. حوزه باید وقت او را به بهترین شکلی پر کند و از وقتش بهترین استفاده را ببرد و از او انسانی بسازد که می‌تواند امروز برای نظام اسلامی آبرو باشد و هدف توسعه و رواج و شناخته شدن اسلام را تأمین بکند [۱۱].

اجتهاد و تولید علم

در زمینه تحصیل علم، فقط هم به آموزش محض اکتفا نکنیم، تولید کنیم، اجتهاد کنیم. طلبه از اول یاد بگیرد به اینکه وقتی چیزی را می‌شنود ولو در درس، استدلال او را مطالبه کند؛ آن استدلال را به ذهن خود تحویل بدهد؛ آن را تحلیل کند. این همان چیزی است که در درس‌های طلبگی ما از اول، بنیان‌گذاری شده. می‌گفتند چرا گفتند «بدان آیدک الله»، نگفتند «بخوان آیدک الله»؟ چون خواندن ملاک نیست، دانستن ملاک است. این را از اول طلبگی به طلبه‌ها اینجور یاد داده‌اند [۱۲].

آمادگی برای پاسخ‌گویی به شبهات

حاجت سوم به فعالیت‌های حوزه علمیه، نیاز روشن‌فکران و جوانان است. اینها قشری هستند که در مقابل شبهات قرار می‌گیرند. در همه جا اولین مخاطب شبهه‌ها، روشن‌فکران و اهل فکر و اندیشه‌اند که غالباً در میان جوانان و صاحبان فکر و اندیشه و تحصیلکرده‌ها هستند. بسیاری از مردم شبهه به سراغشان نمی‌آید. آنها به شبهه کاری ندارند. ایمانی دارند و بر طبق ایمانشان زندگی خوبی را پیش می‌برند. کسانی که اهل مطالعه‌اند، با دنیا مواجه می‌شوند و در باره اصل دین و اسلام و معارف آن و نیز اصول و فروع و تاریخ دین حرف می‌زنند و مرتباً شبهه القا می‌کنند. کسانی باید باشند تا این شبهه‌ها را برطرف کنند. تأمین این افراد به عهده حوزه‌های

علمیه است. البته کسانی که در غیر حوزه‌ها هستند، ممکن است بتوانند این کار را انجام دهند؛ لکن متصدی اصلی، انصافاً حوزه‌های علمیه و علمای دین‌اند. اینها اولین کسانی هستند که باید شبهه‌ها را برطرف کنند [۱۳].

شرط دیگر برای مفید بودن، احساس مسئولیت است؛ که در باب مسایل دین و متدینین، این احساس مسئولیت، تعبیر دیگری از تعهد دینی و تدین است. بی تفاوت بودن و بی‌اعتنایی به کج‌روی‌ها و انحراف‌ها، با این احساس نمی‌سازد [۱۴].

عزیزان من! امروز شبهه‌های نو و خطرناکی وجود دارد. آن شبهه‌های قدیمی تمام شد. امروز شبهه «ابن کمونه» را کسی مطرح نمی‌کند؛ امروز شبهات عظیمی در تمام زمینه‌های کلامی وجود دارد. از اصل توحید و لزوم دین بگیریید تا به وجود صانع و نبوت عامه و نبوت خاصه و بعد مسأله ولایت و مسائل گوناگونی که در زمینه‌های دینی و اسلامی وجود دارد، برسید. همه اینها مورد بحث است و امروز نسبت به همه اینها شبهه وجود دارد. چه کسی باید به این شبهات اعتقادی پاسخ بدهد؟ مگر علما، مرزداران عقیده نیستند؟ آیا مرزهای عقیده مدافع ندارد و رهاست؟ چه کسی در مقابل ایتم آل محمد(ص) که بی‌دفاع در معرض این امواج قرار گرفته‌اند، جواب خدا را خواهد داد؟ [۱۵]

امروز طلبه جوان باید بداند و خود را برای مواجهه با فریب‌ها و اغواگری‌های جهانی آماده کند. امروز مسأله یک روحانی دلسوز و علاقه‌مند فقط این نیست که بتواند دل چند نفر مؤمنی را که در حول و حوش او در یک منطقه محدود قرار دارند، آرامش بدهد؛ امروز مسأله ورود در یک میدان مبارزه مطرح است و جبهه مقابل شما دارای یک لشکر تبلیغاتی عظیم برخوردار از پول و امکانات است [۱۶].

آشنایی با علوم عقلی و نقلی

طلبه علوم دینی باید با فقه آشنا باشد، با علوم عقلی هم باید آشنا باشد. علوم عقلی راه دستیابی به ذهن مخاطبان است. امروز در دنیا در قالب فلسفه‌هایی که گاهی عمقی هم ندارد ولی صورت فلسفی دارد، ذهن انسان‌ها را شکل می‌دهند؛ بعضی از اینها حتی در خدمت سیاست‌ها قرار می‌گیرد. کسانی به نام فیلسوف، امروز و در گذشته نزدیک در غرب، وجود داشتند که بدون تردید در خدمت سیاست‌های سرمایه‌داری کار کردند. البته اسمی از اقتصاد نیاوردند، اسمی از نظام سرمایه‌داری نیاوردند، اما آنچه که آنها به عنوان فلسفه دادند، در

خدمت نظام سرمایه‌داری است. این معنایش این است که آن کسانی که دنیا را طعمه سیاست خود می‌دانند، از همه راه‌ها استفاده می‌کنند و این یکی از راه‌های نزدیک ساختن ذهن مخاطبان و ذهن ملت‌ها است. اینها ذهن‌ها را از این طریق منحرف می‌کنند. مقابله با او با جنجال و با تکفیر و با دشنام و با عصبانی شدن نیست. گره را باید باز کرد، لگد کوبیدن روی گره، گره را باز نمی‌کند. این احتیاج دارد به قدرت فکری. امروز حوزه‌های علمیه ما نیاز دارند به معارف عقلی. کلام باید بخوانند، فلسفه باید بدانند. البته ستون فقرات حوزه‌های علمیه فقه است بدون تردید، اما اینها در کنارش لازم است؛ دانش دین [۱۷].

البته حوزه را هم نباید فقط فقه و اصول حساب کرد؛ فلسفه و کلام، حتماً دو رشته قطعی برای طلبه است. امروز ما با مباحث فلسفی، یا فلسفی‌نما مواجهیم؛ بعضی‌ها انصافاً هیچ فلسفه‌ای هم ندارند، نمی‌شود کارشان را فلسفه دانست؛ اما فیلسوف نمایند. کلماتشان را در قالب‌های شبه فلسفی می‌گنجانند؛ هر کس نگاه کند، وحشت می‌کند که این چیست؟! بعد که نزدیک می‌شود، می‌بیند که هیچ نیست؛ در واقع پوچ است [۱۸].

آشنایی با علوم روز

طلاب باید با معارف روزگار خودشان آشنا بشوند و علوم روز را بشناسند؛ البته این به معنای آن نباشد که درس‌های خودشان را رها کنند. برنامه‌های حوزه باید فراگیر باشد و به قدر لازم و کافی طلاب را آشنا کند [۱۹].

اگر طلبه‌ای بخواهد در محیط دانشگاهی یا غیر دانشگاهی، دو کلمه حرف بزند، چنانچه کسی یک اصطلاح فرنگی بیندازد و او نفهمد، کارایی خودش را از دست می‌دهد! یک چیزهایی است که ما نیاز داریم. فرض بفرمایید، امروز فلان آقا می‌گوید که این حرف من بر مبنای فلان مکتب است - یک اسم فرنگی می‌آورد، مثلاً «پلورالیزم» - اگر طلبه نداند که این چیست، ریشه‌اش چیست، حرف چیست و از کجا درآمده است، اصلاً درمی‌ماند و نمی‌تواند جواب بدهد. [۲۰]

عزیزان من! سعی کنید با معارف زمان آشنا بشوید؛ آن معارفی که در مسائل دینی دارای تأثیر است؛ این هم جز با مطالعه و فکر کردن و خواندن و فراگرفتن، عملی نیست؛ از اهلش باید فراگرفت؛ بعد که انسان این را فراهم کرد، آنگاه بایستی دامن همت به کمر بزند و به میدان بیاید [۲۱].

کسب مهارت‌های دینی

عزیزان من! امروز تهاجم فرهنگی با استفاده از ابزارها و فناوری‌های جدید ارتباطی خیلی جدی است؛ صدها وسیله و راهرو اطلاعات به سمت فکر جوان و نوجوان ما وجود دارد؛ از انواع شیوه‌های تلویزیونی و رادیویی و رایانه‌ای و امثال اینها دارند استفاده می‌کنند و همین‌طور به صورت انبوه، افکار و شبهه‌های گوناگون را در آنها می‌ریزند. باید در مقابل اینها ایستاد. امروز نمی‌شود به همان روش‌های قدیمی خودمان اکتفا کنیم؛ البته که جوان نمی‌آید. جوان را باید بشناسید؛ فکر او را باید بشناسید؛ آنچه را که به او هجوم آورده، باید بشناسید. تا میکروب و بیماری را نشناسید که علاج نمی‌توان کرد. اینها همه ملایی می‌خواهد. درس خواندن، مطالعه کردن و کار کردن، که همه اینها زیر عنوان مهارت‌های دینی خلاصه می‌شود [۲۲].

مطالعه آثار شهید مطهری

مطالب مرحوم آقای مطهری را یاد بگیرید. به عقیده من یکی از واجبات هر طلبه‌ای این است که کتاب‌های آقای مطهری را یک دور از اول تا آخر با دقت بخواند و مباحثه کند. چه اصول فلسفه را با حواشی ایشان که حتما حواشی ایشان لازم است، چه بقیه کتاب‌هایی که ایشان نوشته‌اند. مثل عدل الهی و جبر او اختیار، اسلام و مقتضیات زمان و ... آقایانی که مسئول برنامه‌ریزی حوزه‌اند، زمینه این کار را فراهم کنند. اینها رشددهنده است. نمی‌خواهم بگویم فرمایش‌های آقای مطهری در این کتاب‌ها صددرصد بی‌اشکال است، نه شما بخوانید، اشکالش را پیدا کنید، بخوانید حاشیه بزنید، بگویید این نقطه ضعف است چه در اقتصادش، در چه در معارفش، و چه در توحیدش، چه در بقیه چیزهایش [۲۳].

فراگیری زبان خارجی

الآن اگر بگویم طلبه، زبان خارجی لازم دارد و امروز در دنیایی که این همه به هم وصل است، اگر کسی بخواهد به طور کامل مفید باشد، باید زبان خارجی بداند می‌گویند طلبه وقت ندارد. راست هم می‌گویند، واقعاً با این وضعیت، طلبه وقت ندارد. ولی اگر در وقت صرفه‌جویی کنیم، طلبه می‌تواند به تعلیم زبان خارجی هم پردازد. بنابراین، باید در کتب درسی تغییر جدی صورت گیرد. چون، تحول از پایه باید شروع بشود، در خود کتب درسی باید کار بشود [۲۴].

طلاب باید زبان‌های زنده دنیا را هم بدانند و دانستن حداقل یک زبان زنده از زبان‌های موجود دنیا، جزو چیزهایی است که برای طلاب علوم دینی لازم و ابزار حتمی کار است. این هم بایستی در حوزه رواج پیدا کند. خوشبختانه طلاب غالباً جوان هستند و قدرت فراگیری زبان در آنها زیاد است؛ این کار باید ان شاءالله در حوزه‌ها رواج پیدا کند [۲۵]

[۱] دیدار طلاب و روحانیون اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۰۸.

[۲] دیدار با علما و روحانیون استان گیلان ۱۳۸۰/۰۲/۱۱.

[۳] دیدار با علما و طلاب قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۵

[۴] دیدار با روحانیون و امام جمعه نوشهر ۱۳۷۸/۰۲/۲۹.

[۵] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلالی حوزه علمیه قم ۱۳۶۹/۱۱/۰۴.

[۶] آغاز درس خارج ۱۳۸۰/۰۶/۱۹.

[۷] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۴/۰۶/۱۴.

[۸] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۴/۰۶/۱۴.

[۹] دیدار با علما و طلاب استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۱.

[۱۰] دیدار با روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در مدرسه فیضیه قم ۱۳۷۴/۰۹/۱۶.

[۱۱] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضلالی حوزه علمیه قم ۱۳۶۹/۱۱/۰۴.

[۱۲] دیدار با علما و طلاب استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۱.

[۱۳] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۴/۰۶/۱۴.

[۱۴] دیدار با روحانیون و امام جمعه نوشهر ۱۳۷۸/۰۲/۲۹.

[۱۵] دیدار با فضلا و نخبگان حوزه علمیه قم ۱۳۷۴/۰۹/۱۴.

[۱۶] دیدار با طلاب و روحانیون اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۰۸.

[۱۷] دیدار با علما و طلاب استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۱.

[۱۸] دیدار با اعضای هیأت مدیره بیمه خدمات درمانی و رفاهی حوزه‌های علمیه
۱۳۷۹/۰۴/۱۱.

[۱۹] دیدار با مجمع طلاب و فضلالی حوزه علمیه قم ۱۳۷۰/۱۲/۰۱.

[۲۰] دیدار با اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ۱۳۷۹/۰۲/۲۲.

[۲۱] دیدار با گروه کثیری از علما و روحانیون اراک ۱۳۷۹/۰۸/۲۵.

[۲۲] دیدار با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷.

[۲۳] دیدار با علما و طلاب قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۵.

[۲۴] دیدار با فضلا و نخبگان حوزه علمیه قم ۱۳۷۴/۰۹/۱۴.

[۲۵] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۸/۰۶/۲۸.

فصل چهارم: بایسته‌های اجتماعی

آگاهی سیاسی

درستان را خوب بخوانید تا عالم بشوید و بتوانید جواب نیازهای مردم را بدهید. در کنار درس، از اوضاع عالم و کشور و مسائل سیاسی مطلع باشید که اگر بی‌اطلاع باشید، به درد پاسخ‌گویی به نیازهای مردم نخواهید خورد؛ این را صریحاً به شما می‌گویم. باید بدانید که در مملکت و در دنیا چه می‌گذرد و نیازهای مردم چیست. عالم هم باشید، تا آن وقت مفید باشید؛ والا مفید نخواهید بود [۱].

روحانیت برای این که بدانند چه کار باید بکند، باید با جامعه خودش آشنا باشد - «العالم بزمانه لاتهجم علیه اللّوابس» [۲] - والا اگر این طور نباشد، سرش کلاه خواهد رفت [۳].

علم و تقوا دو پایه اصلی است. پاکیزگی، پارسایی، پاک‌دامنی، آگاهی، روشن‌بینی، روشن‌فکری و آشنایی با مسائل جامعه و جهان، پایه‌های اصلی است. ممکن است انسان، عالم و باتقوا هم باشد، اما چون دنیا را نمی‌شناسد، سرش را پایین بیندازد و راه بیفتد؛ یک وقت ببیند مقدار زیادی از جاده دور شده است. ما چنین اشخاصی داشته‌ایم؛ آدم‌های خیلی خوب، مؤمن و عالم؛ اما خط جبهه را گم کرده‌اند. وقتی انسان قطب‌نما نداشته باشد، راه را زود گم می‌کند. اغلب شما جوان‌ها دوران جنگ را درک نکرده‌اید. در جبهه، انسان زود راه را گم می‌کند؛ یک وقت خیال می‌کند که دارد به طرف دشمن تیراندازی می‌کند؛ اما چون درست جهت‌یابی نکرده، می‌بیند به طرف نیروی خودی دارد تیراندازی می‌کند! ما کسانی را دیدیم که به جای این که تیراندازی معنوی‌شان را به طرف دشمن بکنند، لوله‌های توپخانه‌شان را طرف جبهه خودی گرفتند و تا هر جا که توانستند، جبهه خودی را کوبیدند! در دوران مبارزات، ما این را دیدیم و این هم بر اثر ناآگاهی است. باید آگاهی کسب کنید. روشن‌بینی و روشن‌فکری‌تان را نگه دارید و اراده و همت و خستگی‌ناپذیری را در خود حفظ و تقویت کنید [۴].

نگاه درست به سیاست جهان و جریان‌ات سیاسی دنیا لازم است. روحانی امروز باید بداند در کجا واقع شده و کجا قرار گرفته، تا بتواند درست دفاع کند. باید بدانید سنگر شما کجاست، باید بدانید آن جبهه‌ای که در مقابل شما قرار گرفته، کی است و چیست. بدون آشنایی با سیاست جهان، با جریان‌ات سیاسی عالم - که نمونه‌اش جریان‌ات سیاسی کشور خودمان و محیط خودتان است - نمی‌شود.

امروز روحانی مسئول، روحانی آگاه، روحانی عالم وقتی نگاه می‌کند به جریان‌های سیاسی دنیا، می‌فهمد که نقطه اساسی گمراهی کجاست و در مقابل آن، نقطه اساسی هدایت کجاست. نقطه اساسی گمراهی مردم دنیا و گمراهی که به سمت گناه و به سمت فحشا و به سمت ظلم و به سمت جنگ و به سمت برادرکشی، انسان‌ها را سوق داده و کشانده، عبارت است از سیاست‌های حاکم بر دنیا. نه اینکه این سیاست‌ها امروز به وجود آمده؛ همیشه در دنیا بوده است، اما امروز با ابزارهای جدید، با وسایل مدرن قدرت‌هایی که یک‌پارچه دنیا را تحت تسلط خودشان می‌طلبند و دست روی همه دنیا می‌گذارند، دست روی همه جوانب حیات بشری می‌گذارند و از گذشته مسلط‌ترند، به وجود آمده. پس نقطه اصلی آنجاست. اینی که شما در شعارهای امام بزرگوارمان، در شعارهای جمهوری اسلامی می‌بینید که تکیه روی استکبار جهانی است، به خاطر این است. لذا وقتی یک کشوری پرچم مقابله با این نظام را با نام دین، با نام اسلام، با نام معنویت بلند میکند، می‌ریزند سرش. هیچ نباید دشمنی‌های استکبار با نظام جمهوری اسلامی را حمل کرد بر اینکه جمهوری اسلامی بلد نبود از اول با دنیا تعامل کند؛ نه، مسئله این نیست. اتفاقاً جمهوری اسلامی در طول این سی سال با ظرافت، با مهارت، با هدایت الهی بهترین راه را رفته است. این را دشمنان ما شهادت می‌دهند [۵].

تکلیف علما، اولاً حفظ جهت دینی و راه مستقیم قرآن و سنت، و ثانیاً، تطبیق خود با زمان و فهم معارف عصر است. باید بدانیم در دنیا چه می‌گذرد. اگر نشناسیم، اگر ندانیم دور و برمان چه خبر است، اگر مطامع استعماری و اهداف استکباری و این استبداد جهانی را که امروز بر دنیا حاکم است، نشناسیم و ندانیم که قدرت‌های جهانی، استبداد به خرج می‌دهند و نسبت به ملت‌های ضعیف و کوچک، دیکتاتوری می‌کنند، نخواهیم توانست به تکلیف خودمان عمل کنیم. [۶]

درک مسائل اجتماعی

مسئولان و اکابر و شخصیت‌ها و رهبران حوزه - مثل مراجع تقلید و مدرّسان بزرگ و شورای مدیریت و امثال اینها - باید کاری کنند که در داخل حوزه علمیه، درک از مسایل جاری عالم و قدرت تحلیل و فهم این مسایل، در عالی‌ترین سطح خودش در کشور وجود داشته باشد. یعنی ما باید کاری بکنیم که حوزه علمیه قادر باشد به وسیله یکایک اغلب افرادش - نمی‌گوییم همه افراد - در فضای عمومی کشور، بینش درست سیاسی و فهم مسایل جاری را در اختیار دیگران بگذارد و مردم را هدایت کند و پیش ببرد.

کج فهمیدن، ساده و سطحی فهمیدن، کند و ناهوشمندانه فهمیدن، غافل ماندن از مسایل جاری عالم و کشور، از جمله زیان‌بخش‌ترین چیزهایی است که ممکن است حوزه علمیه با آن روبه‌رو بشود. اینهاست که زمینه را فراهم می‌کند، تا یک عده آدم بددل سوءنیت‌دار احياناً تحریک شده به وسیله اجانب، در حوزه علمیه راه بیفتند و حرف‌هایی را مطرح کنند؛ کما این که در این چند سال، برخی از نمونه‌هایش را دیدید که بحمدالله سینه‌ستبر انقلاب زد و بسیاری از این نمونه‌ها را از سر راه برداشت؛ لکن نمی‌شود گفت که این چیزها تمام شده است.

کج‌فهمی‌ها و نفهمی‌ها، از دو طرف خطر ایجاد می‌کند: یکی از ناحیه هدایت‌های غلط و بددلانه و متکی بر تفکرات ناسالم و مشوب به اغراض، و دیگری تحجرها، کندفهمی‌ها، دیرفهمی‌ها، در لحظه لازم در جایگاه لازم قرار نگرفتن‌ها. اینها خیلی ضربه می‌زند و حوزه علمیه امروز آن طور نیست که بتواند ضربه را راحت تحمل کند. امروز، تلاشی حوزه یا صدمه به حوزه، صدمه به اسلام، آن هم در شکل درخشان عالمی‌اش است.

مسأله، مسأله نظام اسلامی و دیدگاه تمام مسلمانان دنیاست که امروز به جمهوری اسلامی نگاه می‌کنند و از جهت اسلام و معارف اسلامی، جمهوری اسلامی و حوزه است که باید پاسخ‌گو باشند. اگر خدای ناکرده، حوزه ضربه‌ای بخورد و اشکالی پیدا کند؛ جایی از نظر فهم مسایل جاری، کج‌بفهمد و یا موضعی را درست تشخیص ندهد و نیازی را در جای خود درک نکند، یا بدبفهمد؛ دشمنی و دوستی را نشناسد و براساس آن تصمیم‌گیری بشود، ضربه‌هایی که پیش خواهد آمد، ضربه‌های جبران‌ناپذیری خواهد بود.

فهم سیاسی و هدایت سیاسی حوزه، بایستی بسیار سطح بالا باشد. امروز طلاب و فضلاء حوزه علمیه، در سرتاسر کشور منتشر می‌شوند. این طور نیست که مردم از آنها بخواهند، برایشان فقط مسأله و رساله توضیح بدهند - اگرچه آن را هم می‌خواهند، آن هم نیاز مردم است - بلکه امروز راجع به مسایل منطقه و سیاست‌های گوناگون جهانی و مسایل داخلی هم از روحانی سؤال می‌کنند. اگر سؤال هم نکنند، او باید متصدی پاسخ‌گویی بشود [۷].

دید سیاسی و بینش سیاسی لازم دارید... طلبه و روحانی ما باید سیاست را بشناسد. آن هم با نگاه کلان ببینید. هر روحانی دل‌سوز و به‌خصوص جوانی، هندسه سیاسی و آرایش نیروهای سیاسی دنیا را درست بشناسد، ببینید امروز کی در مقابل کیست. آنگاه راه را پیدا می‌کند و می‌فهمد باید چه کار کند [۸].

قدرت تحلیل سیاسی

یکی از چیزهایی که برای ما خیلی مهم است، مسئله‌ی «ارتباط با سیاست» است. اولاً سال‌های متمادی سعی کردند که مقوله دین را از مقوله سیاست جدا کنند. با اینکه انقلاب اسلامی پیروز شده و سیاست دینی در کشور، محور همه فعالیت‌ها است و مسئله الهام‌گیری و سرچشمه پیدا کردن سیاست از دین - نه دین از سیاست، بلکه سیاست از دین - جزو عرف‌های رایج ملت‌های مسلمان شده، هنوز دارند تلاش می‌کنند، بلکه بتوانند این عرف را بشکنند. ... آنها دنبال این هستند که سیاست‌مدارها بدون ارتباط با دین و بدون اعتنای به دین، کار خودشان را بکنند و آخوند و مبلغ دین هم فقط احکام فردی و شخصی و طهارت، نجاست و دم‌آلودگی و حداکثر مسئله ازدواج و طلاق را برای مردم بیان کند. بنابراین، یک وظیفه مهمی که امروز ماها داریم، ارتباط با سیاست است. کناره‌گیری از سیاست درست نیست و کار روحانی شیعه نیست.

اینکه ما می‌گوییم روحانیون - حالا روحانیونی که درگیر کار سیاسی هم نیستند؛ روحانی است، مدرس است، پیش‌نماز است، مشغول یک شأنی از شئون روحانی است - سیاسی باشند، یعنی چه؟ این، آن نکته اساسی است؛ یعنی قدرت تحلیل سیاسی داشته باشد. من همیشه به دانشجویها و طلبه‌ها می‌گویم، به شما هم عرض می‌کنم، و این به همه روحانیت مربوط می‌شود: باید سیاسی باشید؛ منتها نه به معنای ورود در باندها و جناح‌های سیاسی؛ نه به معنای ملعبه و آلت شدن این یا آن حزب یا گروه سیاسی، یا سیاست‌بازان حرفه‌ای؛ این مطلقاً مورد نظر نیست؛ بلکه به معنای آگاهی سیاسی، قدرت تحلیل سیاسی، داشتن قطب‌نمای سالم سیاسی که جهت را درست نشان بدهد. گاهی ما طلبه‌ها اشتباه می‌کنیم؛ قطب‌نمای ما درست کار نمی‌کند و جهت‌یابی سیاسی را درست نشان نمی‌دهد. این، چیزی نیست که به خودی خود و یک شبه به وجود بیاید؛ نه، این مزاوت در کار سیاست لازم دارد؛ باید با مسائل سیاسی آشنا شوید، حوادث سیاسی کشور را بدانید و حوادث سیاسی دنیا را بدانید. طلبه‌ها امروز به اینها نیاز دارند. یک گوشه‌ای نشستن، سرخود را پایین انداختن، به هیچ کار کشور و جامعه کاری نداشتن و از هیچ حادثه‌ای، پیش‌آمدی، اتفاق خوب یا بدی خبر نداشتن، انسان را از جریان دور می‌کند. ما مرجع مردم هم هستیم؛ یعنی مورد مراجعه مردمیم و اگر خدای نکرده یک علامت غلط نشان بدهیم، یا یک چیزی که مطلوب دشمن است بر زبان ما جاری بشود، ببینید چقدر خسارت وارد می‌کند [۹].

حضور در صحنه

شایسته است که علمای اعلام و ائمه محترم جمعه و جماعت و خطبا و مبلغین، با نفوذ کلمه خود در اقشار مختلف، تقوا و توکل و صبر و مجاهدت را به مردم توصیه کرده، همگان را در برابر مکر و خدعه دشمنان هوشیار سازند و وظیفه اسلامی و انقلابی دفاع از جمهوری اسلامی را، همواره در یاد آنان زنده نگهدارند.

طلاب علوم دینی در کنار تحصیل و فراگیری فن اجتهاد و فقاہت - در همان گستره وسیعی که امام عالی قدرمان برای اجتهاد ترسیم می‌کرد - با تهذیب نفس و قدرت فهم سیاسی، در همه صحنه‌هایی که انقلاب نیاز به آنها دارد، حضور یافته، با زبان و عمل، وظایف خود را انجام دهند [۱۰].

احساس وظیفه

آنچه برای ما طلبه‌ها همیشه شوق‌آفرین بوده، احساس انجام وظیفه بوده است. عالم طلبگی، با شکل و فرم و ساخت و محتوای دستگاه‌های صرفاً اداری فرق دارد. یک وقت انسان آشپزی را می‌آورد و استخدام و اجیر می‌کند، برای این که مثلاً در یک میهمانی، طعمی را برای جمعی فراهم کند. معمولاً آشپزها مقدار زیادی روغن، گوشت و جنس عالی‌ای از برنج می‌طلبند و یک فهرست طولانی هم می‌دهند که اینها را برای ما فراهم کنید؛ آدم می‌داند هم که اگر فراهم نکند، هنر اینها به کار نخواهد افتاد و بالاخره آن کاری را که باید بکنند، نمی‌کنند! یک وقت هم این است که شما در مجموعه‌ای هستید؛ افراد خانواده و دوستانتان هم هستند؛ مثلاً در جبهه جنگ هستید و در نقطه‌ای گیر افتاده‌اید و دوستانتان هم گرسنه هستند و شما هم هنر آشپزی دارید؛ این‌جا دیگر شرط و شروط و قید و قيودی ندارید؛ عاشقانه، سراسیمه، دست‌ها بالا، دامن‌ها به کمر، با همه توان و قدرت و ابتکار، غذا را تهیه می‌کنید؛ که گاهی این غذا بهتر از آن غذا هم در می‌آید؛ چون از روی عشق و شور و محبت و احساس وظیفه است. ما طلبه‌ها از اول این‌طوری کار کرده‌ایم.

آن وقتی که در دوران مبارزات و نهضت اسلامی، طلبه‌ای از مرکزی مأمور می‌شد، یا حتی بدون مأموریت از مرکز خاصی حرکت می‌کرد، برای این که پیامی را به جایی برساند، مردمی را از اوضاع مطلع کند و اعلامیه‌ای را در جایی تولید یا تکثیر کند، کمترین چیز و آخرین مطلبی که به یادش می‌آمد، امکانات بود؛ اصل قضیه این بود که راه بیفتد؛ راه هم می‌افتاد و خدای

متعال هم به حرکت او برکت می داد و شد آنچه که شد. این نقل از جای دوری نیست؛ زندگی خود شماست که آن را شاهد بودید.

درس خواندن‌ها و تبلیغات دینی معمولی ما هم همین‌طور بوده است. برای منبر گاهی دعوت می کردند، گاهی هم بی دعوت می رفتیم - و هذا هو الغالب - دنبال این بودیم که بالاخره این مطلبی که فراهم کرده ایم، این مطالعه‌ای که کرده ایم، این منبری که آماده کرده ایم، به گوش مردم برسد. ما با آن کسانی که وقتی برای منبر دعوتشان می کردند، می گفتند که این مقدار باید بدهید، یا چکش را قبلاً باید بدهید، فرق داشتیم؛ آن عالم طلبگی نبود.

امروز هم همین‌طور است. نفرمایید که حالا ما تشکیلات و حکومت و دولت و بودجه و خزانه و درآمد نفت داریم؛ بله، معلوم است؛ لکن یک کشور بر این امکانات استوار است. اگر شرکای ما در کارهای کشور - آنهایی که غیر کار ما را بر عهده دارند - قیودی، حدودی، امتیازاتی، شرط و شروطی در کارشان هست و سهم ما برای تبلیغات کم می شود، بسیار خوب، فلنرجع الی اصلنا؛ با همان روحیه، همان نشاط و همان تلاش.

اشاره کردند که شماها چه قدر در میدان جنگ بودید. من گاهی این خاطرات رزمندگان را می خوانم - که خوشبختانه این روزها به همت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی دارد چاپ می شود - وقتی که آنها خاطرات خودشان را نقل می کنند، می بینیم که حضور یک روحانی و یک طلبه جوان در مقدم‌ترین خطوط، در خطرناک‌ترین سنگرها و کمینگاه‌ها، در دشوارترین مواقع، در لحظه‌های تعیین کننده و حساس، چه قدر با برکت و پرفایده و اثربخش بوده است؛ در حالی که وقتی آن طلبه حرکت می کرد، نه بودجه‌ای برایش در نظر گرفته بودند، نه او یادش بود که بودجه‌اش کجاست؛ نمی گفت برای ما چه بودجه‌ای در مجلس تصویب شده، یا از طرف دولت و خزانه چه بودجه‌ای تخصیص داده شده است. شما و امثال شما به آن جا رفتید و همین خدمات را انجام دادید و در دورانی که از جهاد و از اسلام هیچ خبری نبود، به این بنای عظیمی که نامش حماسه جهاد اسلامی است، کمک کردید؛ کاخی به عظمت تاریخ ساختید و سرچشمه‌ای جاری کردید که ان شاء الله برکات آن تا ابدالدهر باقی خواهد ماند؛ یعنی شما هم در اجرای این سرچشمه سهیم بودید و چه قدر نیروهای مقدس و مؤمن و این جوانان بسیجی و بقیه نیروهای رزمنده و مسلح در این جهت کار کردند.

البته این حرفها معنایش این نیست که ما و هرکسی در جمهوری اسلامی، درصدد نباشد که برای کار تبلیغات، امکانات بیشتری را فراهم بکند - این وظیفه ماست؛ وظیفه‌مان را هم باید انجام بدهیم - اما شما هم منتظر انجام این وظیفه از سوی مسؤولان نمانید؛ شما حرکت را علی باب‌الله و متوکلاً علی‌الله و قاصداً لوجهه‌الکریم ادامه دهید، تا ان‌شاءالله خدای متعال از شما قبول کند؛ که اگر قبول کرد، از همه اینها عظمتش بیشتر است. غصه و درد آن جاست که تلاشی بکنیم، اما خدا آن را قبول نکند؛ به خاطر این که اخلاص ما در آن کم است. مخلصاً، موقناً و متوکلاً علی‌الله راه بیفتید، خدای متعال ان‌شاءالله کمک خواهد کرد؛ هم کمک مادی، و هم کمک غیرمادی.

البته گاهی هم خدا کمک مادی نمی‌کند. این‌طور هم نیست که ما فرض کنیم در همه حالات خدای متعال موظف است کمک مادی کند؛ نه، طبیعت عالم هرچه هست، نقشه الهی کار خودش را می‌کند. زکریای نبی را با اره به دو نیم کردند. من ذیل این آیه شریفه «الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل. فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء» [۱۱] «سابقاً روایتی دیدم که این «فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم يمسسهم سوء» مربوط به همان‌هایی است که در راه خدا کشته شدند. کشته شدن در راه خدا، «سوء» نیست. معنای «لم يمسسهم سوء» این نیست که یک سیلی هم به ما نخواهد خورد؛ چرا، سیلی هم می‌خورد؛ بالاتر از سیلی هم می‌خورد؛ منتها این «سوء» نیست. با معیار الهی که نگاه کنید، «لم يمسسهم سوء»؛ اما با معیارهای مادی بشری که نگاه کنید، همه‌اش «سوء» است. خدای متعال با معیارهای خودش حرف می‌زند؛ با معیار محدود مادی دل‌ها و مادی ذهن‌ها که حرف نمی‌زند [۱۲].

دشمن‌شناسی

شیطان‌های گوناگونی وجود دارند: یک شیطان در درون خود ماست که از آن باید به خدا پناه ببریم. ما باید اول در مقابل این شیطان صف‌آرایی کنیم، این را نباید از یاد ببریم. اگر در جنگ با این شیطان مغلوب شدیم، در هیچ جای دیگر روی فتح و پیروزی را نخواهیم دید، بنابراین اول باید این شیطان را مغلوب کنیم و پشتش را به خاک برسانیم، بعد هم با شیطان‌های فراوان دیگر مبارزه کنیم. آمریکا شیطان است، صهیونیست‌ها شیطان‌اند، ضد انقلاب‌ها شیطان‌اند، کمپانی‌های غارتگر جهانی شیطان‌اند، سیاست‌های مخرب جهان شیطان‌اند، شما در مقابل همه

این شیطان‌ها مرزبان‌اید. این مرزبانی، فقط شجاعت نمی‌خواهد، هوشیاری و بیداری و تحلیل سیاسی هم لازم دارد.

بعضی‌ها هستند که به خاطر نداشتن فهم سیاسی و تحلیل سیاسی، در جهنم می‌افتند، البته یک عده هم به خاطر اغراضشان به جهنم می‌افتند، اما بعضی‌ها خیلی غرض هم ندارند، ولی به خاطر نفهمیدن و نداشتن بصیرت، در جهنم واقع می‌شوند، لذا امیرالمومنین (ع) در جنگ صفین فرمود: الا ... لا يحمل هذا العلم الا اهل البصر و الصبر. [۱۳] این دو کلمه در کنار هم - بصیرت و پایداری - چه زیباست! اگر این دو با هم بودند، این پرچم برافراشته خواهد ماند، یک نمونه اش عمار یاسر بود و نمونه‌های فراوان دیگری نیز وجود دارد. امروز بصیرت - به تعبیر عرف رایج - همان تحلیل سیاسی و فهم سیاسی است. باید بفهمیم دشمن کجاست، دوست کجاست، دشمن کیست، دوست کیست؟ خیلی از شماها در دوران جنگ تحمیلی به جبهه رفته‌اید. گاهی انسان در واحدی نشسته، صدای توپخانه می‌آید، آدم‌هایی که ناواردند، اصلاً نمی‌دانند صدا از کدام طرف است و دشمن کجاست. اگر این آدم ناوارد را پشت توپخانه بگذارند و بگویند آتش کن، یک وقت می‌بینید که روی جبهه خودی آتش ریخت! می‌داند که عراق در غرب ایران است، اما آیا دشمن همیشه در غرب بود؟ گاهی در جنوب و گاهی در شمال بود، باید انسان بداند دشمن کجاست. وقتی که دانستید، راحت آتش می‌ریزد و به هدف می‌زنید، اما وقتی که نشناختید، آتشتان روی سر خودی‌ها می‌ریزد [۱۴].

پرهیز از بی‌تفاوتی نسبت به حکومت دینی

ما در حرکت این قطار جمهوری اسلامی و انقلاب اسلامی، باید دایم سهیم باشیم. نمی‌شود عالم دینی خودش را کنار بکشد و بگوید به من ربطی ندارد. چه طور ربطی ندارد؟! حکومت دین، حکومت اسلام، به ما ربطی ندارد؟! اگر در گوشه‌ای از زوایای عالم که از ما هزاران فرسنگ فاصله داشت، حکومتی بر اساس دین تشکیل می‌شد، من و شما وظیفه داشتیم که به آن حکومت کمک کنیم.

اقامه دین، وظیفه است. حاکمیت دین، هدف مهم همه ادیان است؛ «لیقوم الناس بالقسط» [۱۵] «قیام به قسط، قیام به عدل و حاکمیت الهی، هدف بزرگ ادیان است. اصلاً ائمه ما (علیهم الصّلاه و السّلام) تمام زجر و مصیبت‌شان به خاطر این بود که دنبال حاکمیت الهی بودند؛ و آلا اگر امام صادق و امام باقر (صلوات الله علیهما) یک گوشه می‌نشستند و چند نفر

دور خودشان جمع می کردند و فقط یک مسأله شرعی می گفتند، کسی به آنها کاری نداشت. خود امام صادق در یک حدیث می فرماید: «هذا ابوحنیفه له اصحاب و هذا الحسن البصری له اصحاب [۱۶]»؛ ابوحنیفه اصحاب دارد، حسن بصری اصحاب دارد. پس، چرا به آنها کاری ندارند؟ چون می دانند که آن حضرت داعیه امامت دارد؛ اما آنها داعیه امامت نداشتند. ابوحنیفه داعیه امامت نداشت. این علمای معروف اهل سنت - محدثان و فقهایشان - داعیه امامت نداشتند... مسأله، مسأله داعیه خلافت و امامت بود. در راه این داعیه، ائمه ما کشته شدند، یا به زندان رفتند. امامت یعنی چه؟ آیا یعنی همین که مسأله بگویی، و دنیا را دیگری اداره کند؟ آیا معنای امامت در نظر شیعه و در نظر مسلمین، این است؟ هیچ مسلمانی این را قایل نیست؛ چه طور من و شمای شیعه می توانیم به این معنا قایل باشیم؟ امام صادق دنبال امامت بود - یعنی ریاست دین و دنیا - منتها شرایط جور نمی آمد؛ اما ادعا که بود. برای خاطر همین ادعا هم آن بزرگواران را کشتند. این معنای حاکمیت دین است که پیامبران برایش مجاهدت کردند، و ائمه برایش کشته شدند. حالا حاکمیت دین، در بلد و در وطن خود ما - نه آن سر دنیا - به وجود آمده است؛ آیا می شود یک نفر بگوید من دیندارم، من آخوندم، اما خودش را سرباز این دین نداند؟ مگر چنین چیزی می شود؟ هر کسی که ادعای دینداری کند و حاکمیتی را که بر مبنای دین است، از خود نداند و دفاع از آن را وظیفه خود نشمارد، دروغ می گوید. وقتی که می گوئیم دروغ می گوید، یعنی اشتباه می کند و خلاف واقع می گوید؛ ولی نمی فهمد. بعضی ها ملتفت نیستند، تشخیص شان چیز دیگر است و منکرند که این برنامه ها بر اساس دین است. [۱۷]

همگامی با انقلاب

روحانیت از مردم دعوتی کرد، مراجع اسلام و در رأس همه امام بزرگوار ما (طاب ثراه) از مردم برای عمل به اسلام و محقق کردن آن در متن جامعه، دعوت کردند. این دعوت، منجر به این انقلاب عظیم و تشکیل نظام جمهوری اسلامی شد. حالا خود دعوت کننده که آمر بالبر است، قهراً دو تکلیف عمده بر دوش دارد: یکی تکلیف شخصی در عمل اوست فیما بینه و بین الله، یکی همگامی با انقلاب و خدمت در جهت پیشبرد انقلاب است. هر دو هم مهم است؛ اما اگر خدای نکرده ما در تکلیف اول سستی کنیم و کوتاهی به خرج بدهیم، ایمان مردم به معنویت روحانیت سست خواهد شد؛ چون ما با توپ و تفنگ و این چیزها که پیش نبردیم؛ ما با اعتقادی که مردم به روحانیت داشتند، پیش بردیم [۱۸].

پاسداری از نظام اسلامی

امروز مسئولیت روحانیت، بسیار سنگین است. اولین مسئولیت شما، عبارت از پاسداری از اسلام و نظام اسلامی است. آن کسانی که با نظام اسلامی با این عظمت، که اسلام را عزت بخشید، مسلمین را سربلند کرد، اسلام را در دنیا مطرح نمود، ملت‌های مسلمان تحقیر شده و فراموش شده را به یاد اسلام انداخت - که می‌بینید چه طور ملت‌ها یکی پس از دیگری، به سمت اسلام گرایش پیدا می‌کنند - بلکه در سطح جهان، آزادی ملت‌ها را به دنبال آورد، مخالفت کنند، مورد عفو و اغماض قرار نخواهند گرفت. ما برخورد می‌کنیم؛ هر کس که می‌خواهد باشد، در هر حدی که می‌خواهد باشد. این برای ما، از آن مناطقی که جای اغماض باشد، نیست.

البته یک مرحله پایین‌تر، آن بی‌تفاوت‌ها هستند. واقعاً کسانی هستند که نسبت به انقلاب بی‌تفاوت‌اند. این هم به نظر ما پسندیده نیست. بعضی امروز، همان طور صحبت می‌کنند، همان طور می‌نویسند، همان طور منبر می‌روند، همان طور تبلیغ می‌کنند که قبل از انقلاب می‌کردند! انگار نه انگار که در این مملکت، انقلابی به وجود آمده، اسلام زنده و مطرح شده، قرآن احیا شده و شریعت اسلامی مبنای نظام اداره کشور قرار گرفته است. انگار که این چیزها اتفاق نیفتاده است! نسبت به نظام بی‌تفاوت‌اند؛ ولی نسبت به بعضی از اشکالات و نارسایی‌ها، خیلی تیز و دقیق‌اند [۱۹]!

باید مثل عمار هوشیار بود و فهمید که وظیفه چیست. نمی‌شود گفت به من ربطی ندارد. امروز هر روحانی و هر عمامه به سر، به مقتضای تلبس به این لباس، موظف است از حکومت اسلام و حاکمیت قرآن دفاع کند؛ هر کس هر طور می‌تواند. یکی شمشیر به دست می‌گیرد و به جبهه می‌رود؛ یکی زبان گویایی دارد، به منبر می‌رود؛ یکی پست قضاوتی یا غیر قضاوتی از عهده‌اش برمی‌آید، آن را انجام می‌دهد؛ یکی این کارها را نمی‌تواند بکند، اما اهل مسجد و اهل محراب است - اشکالی ندارد - همه بدانند که این روحانی، خود را خادم این انقلاب می‌داند. این، افتخار است. خدمت به این انقلاب، افتخار است [۲۰].

امروز اگر روحانیت در قبال حکومت، بی‌اعتنا و بی‌مبالا باشد، هم خودش ضایع خواهد شد و هم حکومت اسلامی تضعیف می‌شود. حکومت اسلامی، حکومت قرآن و حکومت فقه و فقیه و حکومت علم و عدل است. حکومت برای گسترش آرمان‌های اسلامی است. تشکیل حکومت اسلامی، آرزوی همه اولیاءالله در طول تاریخ بوده است. هر فرد مؤمنی وظیفه دارد از آن دستگاه سیاسی که اسلام را ترویج و احکام آن را پیاده می‌کند، حمایت کند. مگر عالم دین

می‌تواند نسبت به حکومت اسلامی بی‌اعتنا بماند؟! افراد کافر به اسلام، در مقابل حکومت طاغوتی بی‌اعتنا می‌مانند. «طاغوت» یعنی کسی که در مقابل خدا، دستگاهی برپا می‌کند: انداد الله، شرکاء الله. کسانی که خود را بنده مطیع خدا می‌دانند، برای تحقق اهداف خدایی تلاش می‌کنند و صبح و شام در مقابل پروردگار پیشانی خضوع به خاک می‌سایند که به آنها توفیق دهد خدمتگزار دین او باشند. اگر اینها در کشور، زمام قدرت را به دست گیرند، همه وظیفه دارند که مانند یک عبادت، از آنان حمایت کنند [۲۱].

امروز تمام سطوح علمای اسلامی یک وظیفه مضاعف دارند - از سطح یک طلبه کوچک یا یک منبری تازه کار بگیرد، تا سطح علمای بزرگ و طراز اول حوزه‌ها - و آن وظیفه عبارت از حمایت از اسلام است که امروز به شکل حاکمیت اسلامی در این کشور مورد نظر ولی عصر (ارواح‌نافداه) تحقق پیدا کرده است؛ این یک وظیفه عمومی است که به عهده همه است؛ استثنا بردار هم نیست. آن بزرگواران قصدشان این بود که حرکت بکنند تا مردم را بیدار کنند؛ امروز مردم بیدار شده‌اند، قیام کرده‌اند، انقلاب کرده‌اند و حکومتی بر پایه اسلام تشکیل داده‌اند [۲۲].

حضور در صف مقدم

طلبه‌ها باید در صفوف مقدم باشند. اگر جنگ پیش می‌آید، طلبه باید در صفوف مقدم جنگ باشد و این را ارزش قرار بدهد. این، حقیقتاً یک ارزش است. آن کسی که در حوزه علمیه مشغول درس خواندن است، به مجرد این که اذان حرب و جهاد بلند شد، به سمت جهاد فی سبیل الله می‌شتابد، اصلاً قیمتی برایش متصور نیست.

بهترین عناصر طلبه، آن کسی است که همین روحیه را در خود داشته باشد و بپروراند، تا مشمول آن حدیث «من لم یغز و لم یحدث نفسه بغزو مات علی شعبه من النفاق» [۲۳] «نشد. اگر هم مانعی پیش آمده و نمی‌تواند عملاً وارد میدان جنگ شود، دلش برای میدان جنگ بجوشد و روحش در آن جا باشد؛ یعنی «حدث نفسه بغزو» باشد. این، ارزش بسیار والایی است. این روحیه باید زنده بماند.

حوادث گوناگونی برای انقلاب هست؛ طلاب باید حاضر و آماده باشند. مسأله امریکا پیش می‌آید، اظهار نفرت از دشمنان و مستکبران پیش می‌آید، مسایل خلیج فارس پیش می‌آید، مسایل گوناگون دیگری پیش می‌آید؛ طلبه اول کسی باشد که احساس کند مسئولیتی دارد و

آن مسئولیت را استفسار کند، ببیند چیست. هنگامی که مسئولیتش مشخص شد، در جای مسئولیت خودش باشد. اینها با طلبگی می سازد [۲۴].

تدوین مقررات اسلامی و تکفل مسئولیت سیاسی

در طول تاریخ بعد از حکومت امیرالمؤمنین و امام مجتبی (علیهما الصلاه والسلام)، دیگر حکومتی با این خصوصیات، متکی بر احکام و مقررات دینی تا امروز تشکیل نشده است. این اولین بار است که حکومتی بر اساس قرآن تشکیل می شود و جامعه ای اسلامی - با همه مشکلات و زحماتی که این کار داشته و دارد - به وجود آمده است. این نظام و حکومت الهی، برای عمل، اولاً به معارف و مقررات اسلامی احتیاج دارد. ثانیاً در برخی از جاها به اشخاصی برای اداره بعضی از امور این نظام نیاز است که بایستی این دو نیاز را حوزه ها تأمین کنند. البته منظور این نیست که بایستی همه امور یا امور مهم را علما به دست گیرند؛ خیر. همه مؤمنین و صلحا و اهل فکر و اهل تحقیق در جای خودشان قرار دارند. برای کارهای گوناگون در کشور متخصصینی وجود دارد که آنها را انجام می دهند. بعضی از کارها هم وجود دارد که بایستی علمای دین آنها را متصدی شوند؛ این اشخاص را هم باید حوزه علمیه تربیت کند. پس اگر نیاز جامعه و حکومت اسلامی و اقامه آن مطرح است، می بایست حوزه علمیه آن را تأمین کند. چنانچه جامعه ای بی دین شد، طبیعتاً احساس نیاز به علما نمی کند؛ اما وقتی جامعه متدین است، به علما و معلمین اخلاق و دین و معارف احساس نیاز می کند [۲۵].

پرهیز از دسته بندی های سیاسی

طلاب همواره در میدان تبلیغ، بسیجی های نظام بوده اند. کمک به نظام، کمک به مسؤولان، کمک به دولت و کمک به این کسانی که با همه وجود دارند تلاش می کنند، جزو چیزهایی بوده که بحمدالله طلاب همیشه آن را انجام داده اند؛ الان هم باید انجام دهند.

مراقب باشید که دسته بندیها و جناح بندی های سیاسی در حوزه نفوذ و رشد نکند. جهت سیاسی طلاب، همان جهت سیاسی نظام و انقلاب است؛ همان جهت انقلاب را باید ان شاءالله در تبلیغات و در برخورد با مردم - قولاً و عملاً - پی بگیرید. ان شاءالله بایستی تصویر خوبی از انقلاب و تلاش مسؤولان و خدماتی که امروز دولتمردان ما بحمدالله دارند انجام می دهند، در اختیار مردم بگذارید؛ خداوند هم به شما کمک خواهد کرد [۲۶].

-
- [۱] مراسم عمامه گذاری گروهی از طلاب ۱۳۶۸/۱۰/۲۶.
- [۲] الکافی، ج ۱، ص ۲۶.
- [۳] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب ۱۳۷۹/۰۹/۰۲.
- [۴] دیدار با طلاب و اساتید مدرسه علمیه آیه‌الله مجتهدی ۱۳۸۳/۰۳/۲۱.
- [۵] دیدار با علما و طلاب استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۱.
- [۶] دیدار با اعضای اولین مجمع علمای اهل تشیع و تسنن افغانستان ۱۳۷۱/۰۷/۲۳.
- [۷] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضیای حوزه علمیه قم ۱۳۶۹/۱۱/۰۴.
- [۸] دیدار با علما و طلاب قزوین ۱۳۸۲/۹/۲۵.
- [۹] دیدار با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷.
- [۱۰] پیام به ملت شریف ایران، در چهلمین روز ارتحال امام خمینی (ره) ۱۳۶۸/۰۴/۲۳.
- [۱۱] آل عمران: ۱۷۴.
- [۱۲] دیدار با مسؤولان سازمان تبلیغات اسلامی ۱۳۷۰/۱۲/۰۵.
- [۱۳] نهج البلاغه، خطبه ۱۷۳.
- [۱۴] دیدار با علما و روحانیون استان گیلان ۱۳۸۰/۰۲/۱۱.
- [۱۵] حدید: ۲۵.
- [۱۶] الکافی، ج ۲، ص ۲۲۲.

[۱۷] دیدار با علما و روحانیون استان لرستان ۱۳۷۰/۰۵/۳۰.

[۱۸] دیدار با علما و روحانیون استان لرستان ۱۳۷۰/۰۵/۳۰.

[۱۹] دیدار با مدرسان و مسؤولان دبیرستان علوم و معارف اسلامی شهید مطهری

۱۳۶۸/۱۲/۲۷.

[۲۰] دیدار با علما و روحانیون استان لرستان ۱۳۷۰/۰۵/۳۰.

[۲۱] دیدار با روحانیون و طلاب ایرانی و خارجی در مدرسه فیضیه قم ۱۳۷۴/۰۹/۱۶

[۲۲] دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور در آستانه ماه

مبارک رمضان ۱۳۷۰/۱۲/۱۴.

[۲۳] مسند أحمد بن حنبل، ج ۲، ص ۳۷۴.

[۲۴] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب و فضایی حوزه علمیه قم ۱۳۶۹/۱۱/۰۴.

[۲۵] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۴/۰۶/۱۴.

[۲۶] دیدار با مجمع طلاب و فضایی حوزه علمیه قم ۱۳۷۰/۱۲/۰۱.

فصل پنجم: بایسته‌های اقشار خاص حوزوی

اصلی‌ترین اقشار حوزوی

ما وقتی به تصویر دنیای اسلامی کشورمان نگاه می‌کنیم، پنج کار اصلی را می‌بینیم که باید انجام آن را از حوزه توقع داشته باشیم. از آن پنج کار، سه کار است که خود حوزه برای بقای خودش، تقریباً به آنها احتیاج دارد و دو کار دیگر را بیرون حوزه بدان احتیاج دارند. البته، این تعریف و تقسیم‌بندی‌ای که ما می‌کنیم، جامع و مانع نیست.

کار اول، عبارت از مرجعیت و افتاست. مردم همیشه محتاج مرجع و مفتی هستند و حوزه متکفل تربیت و تولید مرجع و مفتی است. کار دوم، تربیت مدرس است. حوزه، طبعاً مدرّسانی لازم دارد که باید در خود حوزه تربیت بشوند. کار سوم، تحقیق و تألیف در مسائل علمی است؛ چه کارهایی که از بیرون به حوزه عرضه می‌شود و چه کارهایی که متعلق به خود حوزه است و به محققان و مؤلفانی که کتاب‌هایی بنویسند، احتیاج دارد و چه کتاب‌هایی که برای بیرون حوزه لازم است و چه کتاب‌هایی که حاوی تحقیقات جدید در مسائل فقهی است و شیوه نوین استنباط را بیان می‌کند - که امام در همین پیام و یکی از پیام‌های قبلی‌شان به آن اشاره کردند - و چه کتاب‌های درسی. این سه کار، بیشتر به درون حوزه توجه دارند؛ ولی دو کار دیگر به بیرون حوزه نگاه می‌کنند.

کار چهارم، مسأله قضاست. سیستم قضایی اسلامی، فقیه و مجتهد و عادل را می‌طلبد. قضای اسلامی این است. آن وقتی که ما مجتهد و مفتی و صاحب‌نظر نداریم، به قاضی مأذون من قبل‌المجتهد اکتفا می‌کنیم. این از باب ضرورت است که «الضرورات تبیح المحذورات». آن وقتی که قاضی عادل قطعی نداریم، به آن که مورد اعتماد باشد، اکتفا می‌کنیم؛ و الا باید فقیه و مجتهد عادل، منصب قضا را به عهده بگیرد. پس، این هم کار دیگر حوزه‌های علمیه است که بایستی دائماً یک رشته از رشته‌های پنج‌گانه آن، برای این مهم کار کند.

کار پنجم، تبلیغ در سطح وسیع و به شیوه مطلوب و مدرن است که در مطلب سوم، شأن تبلیغ و ابعاد گوناگون تبلیغی را که امروز از ما متوقع است، توضیح خواهیم داد.

این پنج مسئولیت را حوزه علمیه باید انجام بدهد. آیا بدون نظم و تقسیم‌بندی و تقسیم کار و کوتاه کردن راه‌ها و زدن از زواید و پرداختن به بعضی از کارهای لازمی که امروز به آنها پرداخته نمی‌شود، ممکن است این پنج وظیفه را از حوزه متوقع باشیم و حوزه آنها را برآورده کند؟ ما باید حساب کنیم فرضاً در سی سال آینده، این کشور اسلامی چند نفر قاضی مجتهد عادل لازم دارد. حوزه بایستی این طور خیز بردارد که بتواند تا سی سال آینده، این تعداد را تربیت کند. همچنان که برای تربیت پزشک، به دانشگاه‌ها می‌گوییم مثلاً برای بیست سال آینده، این تعداد پزشک لازم داریم. دانشگاه‌های پزشکی هم طوری برنامه‌ریزی می‌کنند که این نیاز تأمین بشود. حالا اگر پزشک نداشتیم، از کشورهای دیگر می‌آوریم؛ ولی اگر ملا نداشتیم، از کجا بیاوریم؟ این توقع نیز جز با سازماندهی درست انجام نمی‌گیرد [۱].

تبلیغ

اهمیت تبلیغ

اجمالاً عرض می‌کنیم که تبلیغ دین به شکل سنتی، یعنی همین حضور روحانی در جمع‌های مختلف مردم و استفاده از منبر دین و تبلیغ، یکی از مهم‌ترین ابزارها و نعمی است که خدای متعال در اختیار شما قرار داده است. برای خدا و در راه خدا، باید حداکثر و بهترین استفاده را از آن بکنید [۲].

تبلیغ به این شکلی که در میان ما معمول است، امر خیلی بدیعی است. حقیقتاً هیچ‌کدام از روش‌های تبلیغی، هنری، وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌ها، جای این تبلیغ را نمی‌گیرد. نمی‌خواهم عرض کنم که این تبلیغ مغنی از آنهاست؛ لکن آنها هم مغنی از این تبلیغ و از این سبک و این روش نیست [۳].

من بارها گفته‌ام که با همه این وسایل ارتباط جمعی که وجود دارد - البته روحانیت باید از همه این وسایل ارتباط جمعی استفاده کند؛ از اینترنت و تکنولوژی‌های جدید ارتباطاتی باید همه روحانیت برای دین استفاده کند؛ همچنانی که از رادیو و تلویزیون و بقیه چیزها استفاده می‌کند - در عین حال، مسجد، جلسه مذهبی، نشست روبه‌روی مردم، دهان به دهان و نفس به نفس با مردم حرف زدن، یک نقش بی‌بدیل دارد و هیچ چیزی جای این را نمی‌گیرد و این هم مال شماسست [۴].

اولین وظیفه عالم دینی تبلیغ است و علم دین برای تبلیغ است. درست است که تربیت عالم و مبلغ، به بزرگان و متخصصینی احتیاج دارد که در نقطه‌ای بنشینند و شاگردان و فضلا و طلاب از آنها استفاده کنند و توقعی نیست که آنها با طبقات مختلف مردم مواجه شوند. کار آنها در واقع تربیت مبلغ و عالم و متخصص است - این در جای خود درست و قابل قبول است - لکن وقتی انسان با نگاه کلی به علمای دین نگاه می‌کند، آن عده متخصص پرور، عده کمی خواهند بود [۵].

اگر روزی این طلاب جوان، فضلالی حوزه‌های علمیه، مبلغین، وعاظ، مداحان و روضه خوانان، توانسته‌اند ماجرای عاشورا را مثل حربه‌ای علیه ظلمات متراکم حاکم بر فضای زندگی همه بشر به کار گیرند و با این تیغ بُرنده الهی پرده ظلمات را بشکافند و خورشید حقیقت را به شکل حاکمیت اسلام، واضح و آشکار کنند - این حقیقت در زمان ما اتفاق افتاده است - چرا نباید متوقع بود که در هر عصر و زمانی - هر چه هم که تبلیغات دشمن در آن دوره سخت، همه‌گیر و ظلمات «اشد تراکماً» باشد - مبلغین، گویندگان و علمای دین، بتوانند علیه هر باطلی، شمشیر حق و ذوالفقار علوی و ولوی را در دست گیرند و از آن استفاده کنند؟!!

چرا ما چنین چیزی را مستبعد بدانیم؟! درست است که امروز تبلیغات دشمن، همه فضای ذهن بشریت را فرا گرفته است. در این، شکی نیست. درست است که اموال کلانی برای تشویش چهره اسلام، به خصوص تشیع، خرج می‌شود. درست است که هر کس که منافع نامشروعی در زندگی ملت‌ها و کشورها دارد، خود را موظف به فعالیت علیه اسلام و حکومت اسلامی می‌بیند. درست است که کفر، با همه تفرق و تشتت، با استفاده از همه امکانات، در یک امر اتفاق کرده و آن ضدیت با اسلام ناب است و حتی اسلام محرف را هم به جنگ اسلام ناب آورده و به میدان کشانیده است. اینها همه درست؛ اما آیا جناح حق و جبهه اسلام ناب نمی‌تواند در مقابل این تبلیغات خصمانه و خبائث‌آلود، به برکت روح، پیام و حقیقت عاشورا و پیام محرم، همان معجزه را یک بار دیگر تکرار کند؟! چرا نتواند؟! سختی دارد؛ اما ممکن است. همت و فداکاری لازم دارد. راه باز است؛ بن بست نیست. مسئولیت ما و شما این است. امروز دنیا تشنه حقیقت است [۶].

هجرت و تبلیغ

هجرت به آن جا که باید هجرت کرد، یعنی نچسبیدن به یک مکان. شاید امروز مصداق این هجرت برای طلاب علوم دینی و فضایی محترمی که در حوزه‌ها متمکن و مستقرند، این باشد که برای تبلیغ به اکناف بلاد اسلامی هجرت کنند.

عده‌ای هستند که می‌توانند در شهری مستقر شوند و آن را هدایت کنند. اینها در خلال هزارها یا صدها نفر مثل خودشان، در قم مانده‌اند و اثری هم بر ایشان مترتب نیست. حداکثر این است که درسی بگویند، که اگر هم نگفتند، آن چند نفری که به درس اینها می‌آیند، به یک درس دیگر می‌روند. یعنی همان درس را از دیگری خواهند شنید. الان در کشور ما، شهرها و روستاهایی وجود دارد که محتاج عالم دینی است و علمای دینی باید به آن جاها بروند. البته بدون پیش شرط. چون بعضی به ما می‌گویند باید فلان امکانات، فلان تسهیلات، چه و چه، فراهم باشد تا ما برویم! ما نمی‌گوییم که احتیاج به امور مادی و شرایط زندگی نیست. البته که احتیاج هست. اما این را باید جزو طلبات قهری دانست. خوب؛ این در همه جا وجود دارد. پس، نباید آن را به عنوان «پیش شرط» فرض کرد. باید راه بیفتند و باید همت گماشته شود.

البته، این یک امر فردی هم نیست. ممکن است پنجاه نفر بگویند: «دیگر مسلم شد که باید پا شویم برویم» و پا شوند بروند. خوب؛ پنجاه نفر این کار را کردند، بعد متوقف خواهد شد. این، باید در حوزه علمیه قم و به تبع آن در سایر حوزه‌ها، به حرکت و جریان تبدیل شود. راه بیفتند و بروند. مدیریت حوزه علمیه و اکابر و اعیان و متشخصین حوزه، این کار را راه بیندازند. اول هم از خودشان شروع کنند. بعضی از بزرگان هستند که اگر به شهرهای دیگر بروند، وجودشان در آن جاها انفع از قم خواهد بود. حتی درباره بزرگان هم چنین چیزی وجود دارد. خوب؛ یک نفر مثل آیه‌الله میلانی رضوان الله تعالی علیه، از کربلا که دم گوش نجف بود و مثل ایشان در نجف و کربلا تعداد زیادی بودند، پا شد آمد مشهد و حوزه علمیه بزرگی را به وجود آورد. این، یک واقعیت است. حقیقتاً از برکات الهی برای حوزه مشهد، وجود مرحوم آیه‌الله میلانی بود. خوب؛ ایشان می‌توانست تا آخر عمر در کربلا بماند. آن وقت، عالمی در ردیف چندین نفر مثل خودش بود. یعنی بعضی اگر علماً هم جلوتر نبودند، شاید از جهات دیگر، جلوتر از ایشان بودند. لکن ایشان به مشهد آمد و مایه برکت شد. پس، این حرف، حتی در باره شخصیت‌هایی مثل مرحوم آیه‌الله میلانی هم جاری است؛ تا از تراکم جلوگیری شود. این هم هجرت؛ هجرت به جاهایی که احتیاج هست: به شهرها، حوزه‌ها، حوزه‌های بزرگ و حوزه‌های کوچک، و بعد به داخل دستگاه‌های دولتی، داخل ادارات، داخل کارخانه‌ها، آن جاها که طلبی

و تمایلی هست و بعد هجرت به خارج از کشور. امروز یکی از مصادیق هجرت، ممکن است این باشد [۷].

نباید بگوییم که «فلان کس رفته درس خوانده، فاضل شده، مکاسب خوانده، کفایه خوانده، حالا بیاید برود توی عشایر کوچ‌رو؟! پس خواندن این کفایه و مکاسب و این همه زحمتی که کشیده به چه درد می‌خورد؟!» همه آنها مقدمه همین است. همه آنها مقدمه مسلمان کردن و متدین کردن یک انسان است. «لان یهدی الله بک رجلا خیر مما طلعت علیه الشمس» [۸] اگر یک انسان را خدا به دست تو هدایت کند، این بهتر از همه آن چیزی است که خورشید بر آن تابیده. یعنی همه طلاهای عالم، ارزش این را ندارد. زن روستایی، زن عشایری، زن شهری، مردشان، جوانشان، پیرشان، همه را تشویق کنید باسواد شوند.

امروز اینها وظیفه ماست. ما نباید خیال کنیم روحانی همان است که می‌رود در مسجد، یک حدیث و چند مسئله می‌گوید و بدون اینکه به خیر و شرّ کارها کاری داشته باشد، بیرون می‌آید. نه! این، مختصّ یک روزگار دیگر بود. حالا این نیست. حالا مسئولین کشور هم روحانی هستند. امام بزرگوار، که در رأس همه امور و شخص اول این کشور بود، یک روحانی بود و به آن افتخار می‌کرد. امروز مسئولین کشور همین‌گونه‌اند. بنده حقیر، خودم را یک طلبه می‌دانم، و به روحانی بودن و انجام وظایف خود در این لباس افتخار می‌کنم. یعنی این کاری را که انجام می‌دهیم جزو وظایف روحانی خودمان می‌دانیم. وظایف امروز ما اینهاست: آگاه‌شدن از حقایق دین، آگاه‌شدن از اوضاع عالم، و گذشت برای تبلیغ دین [۹].

آنچه که من به شما عزیزان تأکید و توصیه می‌کنم، اولاً تلاش علمی است، ثانیاً تلاش تبلیغی سازمان یافته است، ثالثاً به کسانی که در حوزه قم متمکن و ساکن‌اند، توصیه می‌کنم که اگر لطمه‌ای به کار خودشان مشاهده نمی‌کنند - که البته نباید لطمه هم ببینند - به سمت مناطقی بروند که محتاج روحانی است و اهمیت ندهند که آن جا، جای کوچک یا جای بزرگی است، یا روستا و شهر است. در گذشته گاهی علمای بزرگ و مجتهدانی بودند که در یک ده زندگی می‌کردند. بنده شنیده‌ام که در بعضی از مناطق، بیش از یکی دو مجتهد بزرگ در یک ده زندگی می‌کردند، نه در زمان خیلی قدیم - مثلاً پانصد سال پیش - مربوط به همین چند ده سال قبل است. هر جا که عالمی باشد، هر جا که چراغی روشن باشد، پروانه‌ها به طرف او می‌آیند و از وجود او استفاده می‌شود [۱۰].

اتعاظ نفسی

آن چیزی که در محدوده جمع کسانی که اهل منبرند - چه حرفه آنها این است، و چه در کنار حرفه اصلی به آن می‌پردازند - واقعاً باید معلوم باشد، این است که اگر ما می‌خواهیم مردم را موعظه بکنیم، لازمه آن در درجه اول، اتعاظ نفسی خود ماست. برای کسی که بنا بر گویندگی دین دارد، تهذیب نفس یک امر الزامی است، تا از دل بگوید و حرف او دارای اثر بشود و عملش قول او را تقویت کند و شاهدهی بر آن باشد.

تضرع و ذکر

باید سخن او باطنی داشته باشد؛ از باطنی بربیاید. اگر سطحی و ظاهری و زبانی و صوری بود، اثر نخواهد گذاشت. واقعاً اذا خرج من اللسان، لم يتجاوز الآذان [۱۱] این گونه است دیگر. باید از قلب برآید؛ آن هم متوقف است بر ایمان و توجه و معنویت و روحانیت، و این را می‌شود به وجود آورد و تقویت کرد. هر وقتی که کار در این زمینه‌ها سخت و سنگین می‌شود. باید به ذخیره فیاض تمام نشدنی ذکر الله پناه برد - به نماز، به نافله، به توجه به خدا، به تضرع - اینها انسان را فیضان می‌بخشد.

اگر بخواهیم این باران طهوری که از سخن شما تراوش می‌کند و نازل می‌شود، حقیقتاً مطهر باشد و ادناس و ارجاس را از دل‌ها و ذهن‌ها بزدايد، باید آن را تصفیه کنیم. همان‌طور که من مکرر از قول مولوی این مطلب را نقل کرده‌ام؛ می‌گوید: این آب‌های عالم همه پلیدی‌های عالم را از بین می‌برد، همه کثافت‌ها و دنس‌ها و نجاست‌ها با آب تطهیر می‌شود؛ اما خود آب، متغیر و کثیف می‌شود. بعد این آب، برای این که دوباره طهارت خودش را به دست بیاورد، عروج می‌کند؛ به شکل بخار بالا می‌رود و دوباره به شکل باران - ماءً طهوراً - برمی‌گردد!

معراجی لازم است، یک عروجی لازم است، برای این که انسان بتواند آن طهارت را بازیافت کند و مطهر بشود و وارد فضای ذهن و دل و فکر مخاطب بشود، تا بتواند او را تطهیر بکند؛ و الا آب آلوده، مطهر هم نیست.

بنابراین، پناه بردن به ذکرالله و توجه به خدا و عرض نیاز و هدایت خواستن و تضرع کردن، این را تأمین و تضمین می‌کند. از این جهت، انسان هیچ مشکلی ندارد، و همیشه این ذخیره فیاض لطف و رحمت الهی، دم دست انسان است [۱۲].

بینش دینی وسیع

چون مبلغ بنا بر این دارد که سطح فکر مردم را در مسایل اسلامی بالا ببرد، پس باید آگاهی و بینش دینی وسیع و متنوع داشته باشد؛ با قرآن مأنوس باشد؛ در احادیث غور بکند و کرده باشد؛ با افکار نوی مربوط به مذهب و دین آشنا باشد؛ اهل تحقیق درباره مسایل دینی و افکار دینی باشد؛ نه فقط آشنایی با دین به تنهایی، بلکه در کنار مسایل دینی، پاره‌ای افکار فلسفی و بینش‌های اجتماعی هست که از آنها هم باید طعمی چشیده و آگاهی‌ای داشته باشد؛ و چون بنا دارد که اسوه جهاد و مبارزه را به مردم معرفی کند، در این کار باید دقت نظر و وسواس داشته باشد؛ زیرا زندگی حسین بن علی (ع) و ماجرای چند روزه آن حضرت در کربلا، فصل عظیمی از تاریخ ماست؛ حجم آن کم، اما مفهوم آن بسیار وسیع، و عمق آن خیلی زیاد است [۱۳].

رساندن حقیقت اسلام

حقیقت ناب و اسلام ناب که امام بزرگوار بر روی آن این همه تأکید می‌کردند، برای این است که ما این متاع را - که متاع ذهن مردم و متاع مغزها و متاع دل‌هاست - خالص، بدون غلّ و غش، بدون تقلّب و بدون کم و زیادهایی که دست‌های خائن و گنه‌کار یا غافل و جاهل به وجود آورده‌اند، به مخاطبان برسانیم. این بزرگ‌ترین امانت الهی است؛ «ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها» [۱۴] «بزرگ‌ترین و نفیس‌ترین و مؤثرترین و گران‌بهارترین امانتی که خدای متعال به ما داده است، معارف الهی و حقایق الهی است. اینها را بایستی به صورت ناب و به صورت خالص، هرچه نزدیک‌تر به واقع به دست بیاوریم و آن را به مخاطب برسانیم» [۱۵].

توصیه بعدی من به مجموعه علما این است - من این را در سال اول انقلاب که به زاهدان آمدم به علمای مختلف این استان مکرر گفتم - که معرفت دینی مردم را عمق ببخشید و سعی کنید این ایمان دینی از حالت شعاری خارج شود. دین فقط چند مسئله فقهی و فرقه‌ای نیست. توحید، معنویت، سیاست و حکومت اسلامی را برای مردم تشریح کنید [۱۶].

عدم سهل‌انگاری در فهم معارف

یکی از موانع در این راه، عبارت است از سهل‌انگاری؛ یعنی هر حرفی که به ذهن کسی برسد به عنوان دین بگوید؛ هر غیرمتخصّص و ناواردی، آنچه را که به سلیقه خودش خوب می‌آید، به

دین نسبت دهد و منعکس کند. این آفت است که به اشتباه‌ها، به انحراف‌ها، به التقاط‌ها، به کجروی‌های فکری و علمی و به دنبال آن به فاجعه‌های اجتماعی منتهی می‌شود. [۱۷]

شما به آثار تبلیغی برخی از بزرگان نگاه کنید! اغلب کتاب‌های مرحوم آیت الله شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه سخنرانی‌های اوست؛ یعنی تبلیغات اوست که با همین روش و سبکی که شما امروز انجام می‌دهید، ابلاغ شده است، تبلیغ شده است، رسانده شده است و ببینید چقدر پرمایه و پرمغز است [۱۸].

افزایش محبت اهل بیت در مخاطب

یک روحانی چگونه اقامه عزا خواهد کرد؟ این، سؤال من از همه کسانی است که نسبت به چنین قضیه‌ای احساس مسؤولیت می‌کنند. به اعتقاد بنده، مجالس عزاداری حسینی باید از سه ویژگی برخوردار باشد:

اولین ویژگی باید این باشد که چنین مجالسی، محبت به اهل بیت علیهم‌السلام را زیاد کنند. چون رابطه عاطفی، یک رابطه بسیار ذی‌قیمت است. شما، روحانیون، باید کاری کنید که محبت شرکت‌کنندگان در مجالس مذکور، روزبه‌روز نسبت به حسین بن علی (ع) و خاندان پیغمبر و مناشیء معرفت الهی، بیشتر شود. اگر شما خدای ناکرده، در مجالس مذکور وضعی را به وجود آورید که مستمع یا فرد بیرون از آن فضا، از لحاظ عاطفی به اهل بیت علیهم‌السلام نزدیک نشد، بلکه احساس دوری و بی‌زاری کرد، نه فقط چنین مجالسی فاقد یکی از بزرگ‌ترین فواید خود شده، بلکه به یک معنا، مضر هم بوده است. حال شما که مؤسس یا گوینده چنین مجالسی هستید، ببینید چه کاری می‌توانید بکنید که عواطف مردم، بر اثر حضور در این مجالس، نسبت به حسین بن علی (ع) و اهل بیت پیغمبر علیهم افضل صلوٰه الله روزبه‌روز بیشتر شود.

افزایش معرفت اهل بیت در مخاطب

دومین ویژگی‌ای که باید در این مجالس به وجود آید، این است که مردم نسبت به اصل حادثه عاشورا، معرفت روشن‌تر و واضح‌تری پیدا کنند. این‌طور نباشد که ما در مجلس حسین بن علی (ع) به منبر برویم یا سخنرانی کنیم، اما موضوع سخنرانی، حضار آن مجلس، اعم از جوان و غیرجوان و زن و مرد اهل فکر و تأمل را - که امروز در جامعه ما بسیارند و این از برکات انقلاب

است - به این فکر فرو ببرد که «ما به این مجلس آمدیم و گریه‌ای هم کردیم؛ اما برای چه؟ قضیه چه بود؟ چرا باید برای امام حسین (ع) گریه کرد؟ اصلاً چرا امام حسین (ع) به کربلا آمد و عاشورا را به وجود آورد؟» بنابراین، به عنوان منبری یا سخنران، باید به موضوعاتی بپردازید که جواب‌گوی چنین سؤالاتی باشد. باید نسبت به اصلِ حادثه عاشورا معرفتی در افراد به وجود آید. اگر در روضه‌خوانی و سخنرانی یا سایر مطالب بیان شده از طرف شما، نکته‌ای روشن‌گر یا حداقل اشاره‌ای به این معنا نباشد، یک رکن از آن سه رکنی که عرض شد، کم و ناقص خواهد بود. یعنی ممکن است مجلس مذکور، فایده لازم را ندهد و ممکن هم هست خدای ناکرده در بعضی از فروض، ضرر هم بکنیم.

افزایش ایمان و معرفت دینی

سومین ویژگی لازم در این مجالس، افزایش ایمان و معرفت دینی در مردم است. در چنین مجالسی باید از دین، نکاتی عنوان شود که موجب ایمان و معرفت بیشتر در مستمع و مخاطب گردد. یعنی سخنرانان و منبری‌ها، یک موعظه درست، یک حدیث صحیح، بخشی از تاریخ آموزنده درست، تفسیر آیه‌ای از قرآن یا مطلبی از یک عالم و دانشمند بزرگ اسلامی را در بیانات خود بگنجانند و به سمع شرکت‌کنندگان در این مجالس برسانند. این‌طور نباشد که وقتی بالای منبر می‌رویم، یک مقدار لفاظی کنیم و حرف بزنیم و اگر احیاناً مطلبی هم ذکر می‌کنیم، مطلب سستی باشد که نه فقط ایمان‌ها را زیاد نمی‌کند، بلکه به تضعیف ایمان مستمعین می‌پردازد. اگر این‌طور هم شد، ما از جلسات مذکور به فواید و مقاصد مورد نظر نرسیده‌ایم.

متأسفانه باید عرض کنم که گاهی چنین مواردی دیده می‌شود. یعنی بعضاً گوینده‌ای در یک مجلس به نقل مطلبی می‌پردازد که هم از لحاظ استدلال و پایه مدرک عقلی یا نقلی سست است و هم از لحاظ تأثیر در ذهن یک مستمع مستبصر و اهل منطق و استدلال، ویرانگر است. مثلاً در یک کتاب، بعضی مطالب نوشته شده است که دلیلی بر کذب و دروغ بودن آنها نداریم. ممکن است راست باشد، ممکن است دروغ باشد. اگر شما آن مطالب را بیان کنید - ولو مسلم نیست خلاف واقع باشد - و با شنیدن آنها برای مستمعان، که جوان دانشجو یا محصل یا رزمنده و یا انقلابی است - و بحمدالله، انقلاب ذهن‌ها را باز و منفتح کرده است - نسبت به دین، سؤال و مسأله ایجاد می‌شود و اشکال و عقده به وجود می‌آید، نباید آن مطالب را بگویید. حتی اگر سند درست هم داشت؛ چون موجب گمراهی و انحراف است، نباید نقل کنید؛ چه

رسد به این که اغلب این مطالب مندرج در بعضی کتاب‌ها، سند درستی هم ندارد. یک نفر از زبان دیگری، مطلبی را مبنی بر این می‌شنود که من در فلان سفر، فلان جا بودم، که فلان اتفاق افتاد. گوینده از روی مدرک یا بدون مدرک، چنان مطلبی را می‌گوید. شنونده هم آن را باور می‌کند و در کتابی می‌نویسد و این کتاب به دست من و شما می‌رسد. من و شما چرا باید آن مطلب را که نمی‌تواند در یک مجمع بزرگ، برای ذهن‌های مستبصر و هوشیار و آگاه توجیه شود، بازگو کنیم؟! مگر هر مطلبی را هر جا نوشتند، انسان باید بخواند و بازگو کند؟! [۱۹]

سخن عالمانه

گفته‌ها و گفتارها باید عالمانه باشد. از سخن سست باید پرهیز شود. از منبر بی‌مطالعه باید اجتناب شود. بهترین گفته‌ها و آخرین گفته‌های جدید در باره مسائل اسلامی، باید دانسته شود. البته ممکن است چهار منبر کمتر برویم؛ اشکال ندارد. انسانی که خوب بخواهد بگوید، ناچار است کمتر بگوید: «لاف از سخن چو در توان زد - آن خشت بود که پر توان زد.» اگر درش را بخواهیم پیدا کنیم، البته باید زحمت بکشیم؛ چاره ای نیست. آن کس که فرضاً در دانشگاه‌ها مشغول تبلیغ و کار مخصوص روحانی است یا در ارتش و یا در سپاه مشغول تلاش روحانی است، باید نیاز فکری آن مجموعه و مخاطبین خودش را هوشمندانه و زیرکانه بشناسد. باید ببیند مخاطب او چه عقده و ابهام و سؤال در ذهن دارد؛ ولو به زبان نیاورد. باید عالمانه آن مشکل را حل کند. اگر می‌تواند، خودش حل کند و اگر نمی‌تواند پیش عالم‌تر از خودش برود و مشکل را حل کند. این گونه است که سطح علم بالا می‌رود. هر کس در هر جایی که مشغول است - ولو مشاغلی که مستقیماً به کار علم و درس و تحصیل ارتباطی ندارد؛ مثل مشاغل قضایی - باید به این مسائل توجه کند. البته مشاغل قضایی، عالمانه است؛ اما به کار تحصیل و پیشرفت علمی، به طور مستقیم ارتباطی ندارد. یکی قاضی است؛ حقوقدان اسلامی است؛ باید به دقت کار و تلاش کند تا حکم واقعی الهی را در مورد آن واقعه و حادثه بیابد [۲۰].

مبارزه با خرافات

مسئله دیگر، مبارزه با خرافات است. در کنار ترویج و تبلیغ معارف اصیل دینی و اسلام ناب، باید با خرافات مبارزه کرد. کسانی دارند روزبه‌روز خرافات جدیدی را وارد جامعه ما می‌کنند. مبارزه با خرافات را باید جدی بگیرید. این روش علمای ما بوده. مرحوم آقا جمال خوانساری،

عالم معروف، مُحشی شرح لمعه ... سیصد سال پیش برای اینکه خرافات را برملا کند، کتابی به نام «کلثوم ننه» را نوشت، که الان هست. بنده چاپ‌های قدیمش را داشتم و اخیراً هم دیدم مجدداً چاپ شده است، که چاپ جدیدش را هم برای من آوردند. ایشان با زبان طنز، معروف‌ترین خرافات زمان خودش را به زبان فتوای فقهای زنان درآورده و می‌گوید زنان پنج فقیه بزرگ دارند! یکی‌اش، کلثوم ننه است! یکی، دده بزم‌آراست! یکی، بی‌بی‌شاه زینب است! یکی، فلان است. آن وقت از قول اینها مثلاً در باب محرم و نامحرم، در باب طهارت و نجاست و در باب انواع و اقسام چیزها، مطالبی را نقل می‌کند. یعنی عالم دینی به این چیزها می‌پردازد. ما خیال می‌کنیم اگر با یک مطلبی که مورد عقیده مردم است و خرافی و خلاف واقع است، مقاومت کردیم، بر خلاف شئون روحانی عمل کرده‌ایم؛ نه، شأن روحانی این است. همین آیه‌ای که الان این آقای عزیزمان با صدای خوبی خواندند: «الَّذِينَ يَبْلُغُونَ رَسُولَاتِ اللَّهِ وَ يَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» [۲۱] در مورد چیست؟ این آیه در مبارزه با یک خرافه است. مبارزه با خرافات این قدر مهم است. در مبارزه با خرافات شجاع باشید. البته خرافه چیست؟ خود این مهم است. ملاحظه اینکه حالا ممکن است کسی بدش بیاید یا ممکن است چه بکند، نکنید؛ که غالباً در مواردی انسان متأسفانه می‌بیند که این مراعات‌ها هست [۲۲].

حفظ ایمان مردم

سهم یک عالم و مبلغ دین و یک روحانی در این کار (کمک به این نظام اسلامی) چیست؟ می‌تواند انواع و اقسام سهم‌ها را داشته باشد. همه شما می‌دانید که امروز مهم‌ترین آماج تهاجم دشمنان، ایمان مذهبی مردم است؛ حفظ این ایمان، یکی از بزرگ‌ترین وظایف است؛ این از عهده چه کسی برمی‌آید؟ بیش از همه، از عهده روحانیون برمی‌آید. البته من نمی‌خواهم ادعا کنم که فقط روحانیون می‌توانند این کار را بکنند؛ نه، بسیاری از اندیشمندان، فرزندان و نخبگان جامعه در سلک روحانیت نیستند؛ اما جانانه و عالمانه دفاع می‌کنند؛ در عین حال این وظیفه، در درجه اول متوجه من و شماست [۲۳].

انذار

وظیفه اساسی روحانیت، هدایت مردم به سمت اهدافی است که قرآن کریم و نیز پیامبران در طول تاریخ نبوت، آنها را ترسیم کردند و وسیله آن، انذار است. «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» [۲۴]،

«ان انذر قومك [۲۵]»، «انذرهم يوم الحسره [۲۶]»؛ انذار و ترساندن. ما در موضع کسی که می‌خواهد میراث فخیم علمای دین در طول این هزار سال را حفظ کند و هدایت مردم را استمرار بدهد، باید به منقلب کردن دل‌ها، روشن کردن ذهن‌ها، تصحیح مسیرها و جهت‌گیری‌ها، خالص کردن عمل‌ها و تحول درونی مردم به یک مؤمن واقعی با اخلاق حقیقی اسلامی، همت بگماریم. این، وظیفه اصلی ماست. این، همان انذار است. این مقصود بزرگ، به وسیله انذار انجام می‌گیرد.

اگر مردم متحول شدند، دنیا متحول خواهد شد. اگر مردم از تحول عمیق برخوردار شدند، این حرکت تا ابد ادامه پیدا خواهد کرد. اگر اخلاق مردم، اخلاق اسلامی و قرآنی شد، تمام وعده‌های قرآن در باره این ملت تحقق پیدا خواهد کرد. ما می‌خواهیم این راه ادامه پیدا کند و این حرکت تا اهداف نهایی و غایی پیش برود. با چه وسیله‌ای؟ با مردم مؤمن. پس، باید این ایمان و این اخلاق اسلامی را به اعماق روح مردم رساند و آن تحول واقعی که دین برای آن می‌آید - دین برای ایجاد تحول واقعی در نفوس انسان‌ها و تطهیر و تزکیه این نفوس می‌آید - انجام بگیرد. تلاش ما باید این باشد. باید از انذار غفلت نکنیم. باید از ترساندن مردم از عذاب خدا و آنچه که خداوند متعال در دنیا و آخرت برای بدکاران وعده کرده است، غفلت نکنیم؛ همان طریقه و روشی که در گذشته انبیا و اولیا و بزرگان ما، برای مؤمن کردن و مؤمن نگهداشتن مردم انجام می‌دادند.

ما باید مردم را انذار کنیم و به زخارف دنیا هم بی‌اعتنا باشیم. به نظر من، امروز انذار ممکن‌تر و عملی‌تر است. در آیه کریمه قرآن، خدای متعال به پیامبر می‌فرماید: «لینذر من كان حیا [۲۷]» «انسان‌های زنده و قلوب زنده را می‌شود انذار کرد. این حیات، همان چیزی است که با انقلاب و با حرکت و با جهاد، در یک جامعه به وجود می‌آید. بعضی از مفسران، ذیل آیه شریفه «یا ایها الذین امنوا استجیبوا لله وللرسول اذا دعاکم لما یحییکم [۲۸]» «گفته‌اند - شاید روایت هم دارد - که «لما یحییکم»، یعنی جهاد. امروز به برکت جهاد عمومی مردم، این حیات هست. پس، انذار عملی‌تر است. اگر «مایحییکم»، قرآن هم باشد، امروز در جامعه ما، قرآن دارای رواج است و مردم به طور نسبی با قرآن انس دارند. این انذار، عملی‌تر است.

ما در مساجد و منابر، در مجالس قرآن و در همه اجتماعات دینی که مردم دارند، باید مردم را انذار کنیم. بحمدالله حرکت آگاهی‌بخشی سیاسی و اجتماعی و دید وسیع سیاسی به مردم

دادن، از پیش از انقلاب شروع شد؛ امروز هم هست و ادامه دارد و ادامه خواهد داشت. در کنار این آگاهی‌بخشی، باید روح معنویت را در مردم بیدار کرد [۲۹].

دلسوزی و پی‌گیری

ما باید مثل پیامبر سراغ افراد برویم. در باره پیغمبر گفته شده است: «طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه و احمی مواسمه» [۳۰]؛ پیغمبر مثل یک پزشک دوره‌گرد حرکت می‌کرد. پزشکان در مطب خود می‌نشینند تا مردم به آنها مراجعه کنند؛ اما پیغمبران نمی‌نشستند تا مردم به آنها مراجعه کنند؛ آنها به مردم مراجعه می‌کردند [۳۱].

ایجاد اطمینان و آرامش

شأن روحانی - این شأن هم یکی از مصادیق همین تبلیغ است - از جمله این است که در دل‌های مؤمنین، حالت اطمینان و سکینه به وجود آورد: «هوآلذی انزل السکینه فی قلوب المؤمنین» [۳۲] سکینه، یعنی حالت استقرار، حالت آرامش؛ آرامش روانی، آرامش فکری. نقطه مقابل این اطمینان، حالت تشنج فکری و آشوب فکری و بی‌انضباطی فکر و اندیشه و احساسات در وجود یک فرد است که او را به انواع و اقسام بدبختی‌های شخصی و اختلالات اجتماعی می‌کشاند. اگر شما امروز با مسائل دنیای مدرن، دنیای سرشار از فن‌آوری و علم و صنعت برتر و پیشرفت‌های علمی که داعیه رهبری جهان را دارند - یعنی اروپا و امریکا - آشنا باشید، خواهید دید که امروز بزرگ‌ترین گرفتاری آنها، فقدان این حالت آرامش و اطمینان و سکینه است [۳۳].

توجه به مساجد و منابر

مسأله مهمی که به نظر می‌رسد عرض بکنم، مسأله پایگاه‌های اسلامی - یعنی مساجد و مجالس تبلیغ - است. ما با مساجد و مجالس تبلیغ چه کرده‌ایم و چه می‌خواهیم بکنیم؟ این سؤال است که ما باید از خودمان بکنیم. در همه مراحل این تاریخ پرافتخار، مساجد همیشه پایگاه دین‌داری و حرکت مردم در جهت دین بوده است. شما خودتان یادتان است که انقلاب از مساجد شروع شد؛ امروز هم در هنگامی که حرکت و بسیج مردم مطرح می‌شود - چه سیاسی و چه نظامی - باز مساجد کانون‌اند؛ این برکت مساجد است؛ لکن مساجد که فقط در و دیوار نیست. این سؤال واجبی است که ما باید از خودمان بکنیم، و اگر نکنیم، دیگران از ما

سؤال می‌کنند که شما برای تحول بخشیدن و پیشرفت دادن به مساجد چه کارهایی می‌خواهید بکنید و چه برنامه‌هایی در پیش دارید.

در دوره‌های پیش از انقلاب، عالمی به مسجد می‌رفت، نمازی می‌خواند و مسأله‌ای می‌گفت؛ در ایام مخصوص هم یک منبری دعوت می‌شد و سخنرانی می‌کرد. اگر امروز - که روز حاکمیت اسلام و ارزش‌های اسلامی است - مساجد به همان شکل، بلکه در مواردی با افت کیفی و کمی اداره بشود، آیا این مقتضای حق و مصلحت است؟ آیا این پیشرفت است؟ پس «من استوی یوماه فهو مغبون [۳۴]» یعنی چه؟

ما باید برای مساجد برنامه‌ریزی کنیم. غیر از خود علما و روحانیون و ائمه جماعات، چه کسی باید برنامه‌ریزی کند؟ من نمی‌گویم حتماً بیاییم در مساجد از وسایل و دستگاه‌های تبلیغاتی جدید مثل فیلم و این‌طور چیزها استفاده کنیم - حالا اگر در موردی امام جماعتی مصلحت دانست، بحث دیگری است - اما من عرض می‌کنم که همان شیوه گذشته را هم می‌توان با محتوای بهتر ادامه داد؛ این کار را باید بکنیم.

.... در خصوص منبر و مطالبی هم که در آن مطرح می‌شود، باید یک فکر اساسی کرد. امروز، روز بیداری ذهن‌ها است. انقلاب ذهن‌ها را بیدار کرد و در ذهن‌ها سؤال به وجود آورد. طول دوران استبداد موجب خمودگی ذهن‌ها شده بود. قبل از انقلاب جوانان ما سرشان پایین بود؛ می‌آمدند و می‌رفتند و کاری به کار کسی نداشتند؛ مگر آن که یک نفر انقلابی می‌رفت و آنها را با مفاهیم انقلابی آشنا می‌کرد؛ اما امروز این‌طور نیست؛ امروز رادیو، تلویزیون، اخبار، سخنرانی‌ها و چهره باز حکومت و دولت‌مردان در برخورد با مردم، آنها را متوجه قضایا کرده است. خود انقلاب اساساً مردم را بیدار کرده، اما سؤال در ذهن‌ها هست. مگر می‌شود در آن منبری که ما می‌رویم، به این سؤال‌ها پاسخ داده نشود؟ [۳۵]

بالا بردن سطح مخاطبان

مبلغ دین باید در هر سطحی که مخاطبین خود را مشاهده می‌کند، برای بالا بردن آنها از آن سطح، همت بگمارد و باقی ماندن مخاطبین خود را در یک نقطه، تحمل نکند. اساس کار تبلیغ، بر پیش بردن مخاطب است. باید آنها را آگاه کرد و ترقی و رشد فکری داد و در جهت آگاهی دینی و تقرّب به پروردگار و کمالات نفسانی پیش برد؛ مثل شاگردی که انسان او را روز به روز تربیت می‌کند و پیش می‌برد [۳۶].

توجه به اوضاع سیاسی

شرط دوم تبلیغ ما، توجه به اوضاع و احوال سیاسی و اوضاع کلی جهان است. حتی مسئله وضو و غسل را هم که می‌گویید، بدانید که این، مال آن اسلام است. یعنی دارید این مسلمان مخاطب خودتان را با تعالیم آن اسلامی آشنا می‌کنید که اگر جامعه‌ای این اسلام را داشته باشد، همه حمله جهانی در مقابل آن بی‌اثر است. این، آن چیزی است که بین روحانی امروز و روحانی صد سال پیش و دویست سال پیش و پانصد سال پیش فرق می‌گذارد [۳۷].

تبیین لزوم حاکمیت خدا و دین خدا

امروز علاوه بر این که باید به مسائل اعتقادی اسلام پرداخت و اعتقاد به اسلام را در ذهنها و دلها راسخ نمود، باید اعتقاد به حاکمیت اسلام را هم راسخ کرد. این مطلب واضح است حاکمیت خدا، یعنی نجات و سعادت انسانها. حاکمیت دین خدا، یعنی پاسخ‌گویی به نیازهای اساسی انسانها. هر نیازی که انسانها دارند - نیازهای معنوی، نیازهای مادی، فردی، اجتماعی، دنیوی، اخروی و همه و همه - در ظل حاکمیت دین خدا تأمین می‌شود. بایستی اینها را برای مردم، به‌خصوص برای جوانان تبیین کنید [۳۸].

روضه خوانی سنتی و واقعه خوانی متقن

عاشورا و ماجرای حسین بن علی باید در منبر، به شکل سنتی روضه‌خوانی شود؛ اما نه برای سنت‌گرایی، بلکه از طریق واقعه‌خوانی. یعنی این که، شب عاشورا این طور شد، روز عاشورا این طور شد، صبح عاشورا این طور شد. شما ببینید یک حادثه بزرگ، به مرور از بین می‌رود؛ اما حادثه عاشورا، به برکت همین خواندن‌ها، با جزئیاتش باقی مانده است. فلان کس این طوری آمد با امام حسین وداع کرد؛ این طوری رفت به میدان، این طوری جنگید؛ این طوری شهید شد و این کلمات را بر زبان جاری کرد.

واقعه‌خوانی، تا حدّ ممکن، باید متقن باشد. مثلاً در حدود «لهوف» ابن طاووس و «ارشاد» مفید و امثال اینها - نه چیزهای من‌درآوردی - واقعه‌خوانی و روضه‌خوانی شود. در خلال روضه‌خوانی، سخنرانی، مدّاحی، شعرهای مصیبت، خواندن نوحه سینه‌زنی و در خلال سخنرانی‌های آموزنده، ماجرا و هدف امام حسین (ع). یعنی همان هدفی که در کلمات خود آن

بزرگوار هست که: «وانی لم اخرج اشراً و لا بطراً و لا ظالماً و لا مفسداً، و انما خرجت لطلب
الاصلاح فی امه جدی [۳۹]»، بیان شود [۴۰].

گزینش و شناخت مخاطب

در تبلیغ، باید دو چیز را با حداکثر اهتمام، مورد توجه قرار داد: یکی گزینش مخاطب و یکی
گزینش محتواست. مخاطب، ممکن است قشرهای مختلفی از مردم باشند. وقتی که انسان در
جمعی مشغول صحبت می‌شود، اگر بداند که مخاطب او کیست و مخاطب خود را انتخاب کند
و آن مخاطب را مورد نظر قرار دهد، طبعاً محتوا را هم به تبع انتخاب مخاطب، به تناسب نیاز
او انتخاب خواهد کرد. پس این دو، مرتبط و متصل به یکدیگر است [۴۱].

توجه به مخاطب جوان

عزیزان! امروز مخاطب شما جوانان‌اند، روی آنها باید کار کنید، علیکم بالاحداث. نمی‌گویم غیر
جوان‌ها را رها کنید، یا آنها به آموختن احتیاج ندارند، اما می‌گویم شما روی جوان‌ها کار کنید،
سر ریزش به غیر جوان‌ها هم می‌رسد و برای آنها خیلی کافی است.

اولاً ببینید جوان چه می‌خواهد و سوال ذهن و استفهام او چیست. باید روی محتواها کار کرد.
ما باید استفهام‌های ذهن جوان را بشناسیم تا پاسخ بجا واقع شود، والا ممکن است شبهاتی در
ذهنش باشد، ولی شما روی منبر چیز دیگری بگویید. او وقتی نگاه کرد و دید حرف شما
متوجه ذهن او نیست، اصلاً به آن توجهی نمی‌کند، اما وقتی دید شما دارید همان استفهام و
جهالت ذهن او را می‌شکافید و آن را می‌زدابید، شوق پیدا می‌کند، امروز می‌آید، فردا هم
می‌آید و تحت تأثیر قرار می‌گیرد. پس اول باید فهمید که سوال او چیست و مشکلش
کجاست.

ثانیا در پاسخ مشکل او حتماً بایستی عالمانه سخن گفت. ... شما بدانید روحانیت و جامعه
علمی و مذهبی همچنان در قله تأثیرگذاری عمیق تبلیغاتی خواهد بود و خواهد ماند. البته
تلویزیون و اینترنت و ماهواره و غیره، تبلیغات گذرای خودشان را خواهند داشت، اما تبلیغات
عمیق متعلق به این مجموعه (روحانیت) خواهد ماند، امروز این وظیفه است، هم وظیفه بنده،
هم وظیفه شما، هم وظیفه آقای احسان‌بخش، و هم وظیفه بقیه علماست، باید برای این کار
برنامه‌ریزی شود [۴۲].

آقایان محترم؛ روحانیون، علما و خطبای گرامی و زحمت کش و ارزشمند! امروز جوانان ما، با ذهن سیال خودشان سؤال‌هایی دارند. این سؤال‌ها را نباید حمل بر ایرادگیری کنید. تا یک جوان سؤال‌ی کرد، بگوییم: «آقا، ساکت!» گویا دارد کفر می‌گوید! جوان است. ذهن جوان، سیال است. افکار غلط و استدلال‌های نادرست، امروز در همه جای دنیا با توجه به روابط صوتی و بصری‌ای که وجود دارد، گسترده است. جوان ما، برایش سؤال به وجود می‌آید. چه کسی باید این را برطرف کند؟ من و شما باید برطرف کنیم. اگر شما نروید و آن خلأ فکری را به شکل درست پُر نکنید، یا آن سؤال و اشکال را برطرف نکنید، کس دیگری می‌رود و به شکل غلط، جواب او را می‌گوید. روحانی باید با اندیشه ناب اسلامی از بهترینش، مستدل‌ترینش و قوی‌ترینش مجهز باشد. ما این طور اندیشه‌ها و حرف‌ها، بسیار داریم. یک نفر مثل شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه، یک جامعه دانشگاهی را در مقابل خود، به قبول و اذعان و تسلیم وا می‌داشت. در همان دانشکده‌ای که آن بزرگوار تدریس می‌کرد، کسانی بودند که به طور صریح، ضدّ دین تبلیغات می‌کردند و درس می‌گفتند. آن بزرگوار نرفت با آنها دعوا کند و دست به یقه شود. حرف زد، فکر داد، حقایق را گفت؛ از ذهنیت صحیح استفاده نمود و فضا را قبضه کرد. [۴۳]

کشف نیاز مخاطب

امروز که شبهات، سؤال‌ها و استفهام‌های گوناگون را به فکر قشرهای مختلف - علی‌الخصوص جوانان - تزریق می‌کنند، مبلغ دین بایستی آن شبهه را، آن موج مخرب و مفسد و مضر را بشناسد تا بداند که می‌خواهد علاج چه دردی را بکند و کدام خلأ را می‌خواهد پر کند [۴۴].

ابتدا باید ببیند آن بخش جهالت او و آن بخش آسیب‌پذیر ذهن او، کجاست. باید آن امواجی را که بر روی ذهن مخاطبین شما تلاش و کار می‌کند تا تخریب نماید، بشناسید، تا بدانید جوان، چه چیزی را احتیاج دارد که به او بگویید [۴۵].

از جمله چیزهایی که در تبلیغ بسیار مهم است، این است که شما پاسخ استفهام‌های مخاطبان خود را بدهید. اگر جوانی جلو ما نشسته است و ده، بیست سؤال در ذهن اوست، ما هم یک سخنرانی یک ساعته برای او می‌کنیم، در حالی که هیچ یک از سؤالات او جواب داده نشده است، آیا به نظر شما این سخنرانی موفق است؟ البته که نه. ما باید سؤال‌های ذهن او را که احیاناً بر زبان نمی‌آورد، یا نمی‌تواند به زبان بیاورد، یا خودش متوجه نیست که این سؤال‌ها را

باید به زبان آورد، یا موقعیت مقتضی نیست، پاسخ دهیم. چطور می‌شود پاسخ داد؟ وقتی که استفهام‌های او کشف شود و ما بدانیم در ذهن او چیست [۴۶].

کاری که شهید مطهری کرد، امروز باید همه فضایی جوان در صدد باشند خود را برای آن آماده کنند؛ و اگر آماده هستند، اقدام کنند. شهید مطهری به عرصه ذهنیت جامعه نگاه کرد و عمده‌ترین سؤالات ذهنیت جامعه جوان و تحصیل کرده و روشن فکر کشور را بیرون کشید و آنها را با تفکر اسلامی و فلسفه اسلامی و منطق قرآنی منطبق کرد و پاسخ آنها را در سطوح مختلف در مقابل افراد گذاشت [۴۷].

تبلیغ در دانشگاه

روحانی‌ای که در دانشگاه، فعال و غیرمنفعل حضور پیدا می‌کند و برای کاری به دانشگاه می‌رود و می‌خواهد تأثیر بگذارد، چند خصوصیت را - غیر از آن شرایط عامه - باید داشته باشد. بالاخره کسی که به دانشگاه می‌رود، باید عالم و برخوردار از تقوا و احتیاط در عمل و امثال اینها باشد. غیر از این چیزهایی که واضح است، دو، سه شرط دیگر هم حتماً لازم است، تا مفید باشد [۴۸].

شناخت دانشجو و محیط دانشگاه

شرط اول این است که محیط دانشگاه و مسایل دانشجو را بشناسد. اگر این خصوصیت نباشد، مفید نخواهد بود، یا خیلی کم‌فایده خواهد بود. فرض کنیم، روحانی‌ای می‌خواهد به دانشگاه برود. اگر او به تفاوت محیط ذهنی و روحی و عملی و فکری دانشگاه با - مثلاً - بازار یا مسجد توجه نداشته باشد و همان طور که به بازار یا مسجد می‌رود، با همان روحیه و با همان خصوصیات و با همان مطالب، به دانشگاه برود، به گمان قوی، در برخورد اشتباه خواهد کرد. باید دانشگاه را کماهو بشناسد و مسایل دانشجویان را بداند و بفهمد که مشکل و مسأله دانشجو چیست، که من به بعضی از آن مسایل اشاره خواهم کرد. بنابراین، اولین نکته، شناخت محیط و مخاطب است [۴۹].

علاقه و اعتقاد به دانشجو

شرط دوم، علاقه و اعتقاد به دانشجو است. اگر کسی از شکل دانشجو و این جوانان این طوری بیزار است، پایش را به دانشگاه نگذارد. اگر کسی علوم رایج در دانشگاه را جهل می‌داند، اینها را اصلاً علم نمی‌داند، به دانشگاه نرود. باید به رسالت دانشجو و رسالت و درس این محیط، اعتقاد داشته باشد؛ دانشجو را مورد محبت خود قرار بدهد و بداند که او هم مثل همین جوانی است که پسر ماست. در آن جا، همین بچه‌های ما هستند. بچه ما هم گاهی بداخلاقی می‌کند؛ او هم بداخلاقی می‌کند. بچه ما هم گاهی تحت تأثیر چیزی قرار می‌گیرد؛ او هم قرار می‌گیرد. بنابراین، باید به چشم فرزندان و نزدیکان خودش نگاه کند. نمی‌گوییم به قدر بچه خودش محبت داشته باشد - این که غالباً معقول و عملی نیست - لکن محبت داشته باشد، این قشر را به چشم تعطف و علاقه و محبت نگاه کند و به این علم و این درس و این محیط، علاقه داشته باشد.

...اگر مایلید در محیط دانشگاه، کمترین نشانه‌ای از بینونت شما با آن دانشجو وجود نداشته باشد - بینونتی که پنجاه سال، هشتاد سال، با دشمنی دشمنان و با همین طرز فکری که به آن اشاره کردم، به وجود آمده - رابطه خود را با دانشجو، بر اساس محبت و علاقه قرار دهید و به رسالت او و درس و محیط تحصیلش، اعتقاد داشته باشید.

این طرز فکری که من نقل کردم، آیا بین محیط‌های فکری جدید و قدیم، بینونت به وجود نمی‌آورد؟ دشمن هم که کمک کرد. اگر می‌خواهید آثار این بینونت از بین برود و این زخم ملتئم بشود، لااقل در رابطه با شخص شما در دانشگاه، باید محبت و اعتقاد را در حد نصاب داشته باشید. این جوانان نازنین و پاک و به دردبخور و مورد کمال ترحم در مقابله با بعضی از جریانات فاسد فکری و غیره را، باید با علاقه و محبت نگه داشت و حفظشان کرد و مثل مرغی که از جوجه‌های خودش محافظت می‌کند، نباید رهاشان کرد. باید با این روحیه به دانشگاه بروید [۵۰].

آگاهی از تأثیر عمیق

شرط سوم - که خیلی هم مهم است - این است که این کسی که به دانشگاه می‌رود، بداند که نحوه رابطه او با این محیط و این مخاطب، اثباتاً و نفیاً، تأثیر بسیار بزرگی در امور مهم دارد. نگوئید مثل این است که آدم منبر می‌رود. ما برای منبر، به این جا و آن جا، مسافرت می‌کردیم و در بعضی جاها می‌فهمیدیم که منبر خراب شد. آدم روی منبر خودش می‌فهمد که

خراب کرده است. در آن زمان می‌گفتیم، حالا خراب شد که خراب شد، مشکلی نیست؛ حداکثرش این است که دهه بعد دعوت نمی‌کنند؛ یا اگر می‌خواستند پاکت سنگین‌تری بدهند، پاکت سبک‌تری خواهند داد؛ یا خواهند گفت که این آخوند، تازه کار است و در نتیجه، یک منبری دیگر را به جای من دعوت می‌کنند. بنابراین، تأثیر بدگفتن و خراب کردن من، همین قدر است. یک وقت این طور نیست و انسان می‌فهمد که اگر این جا خراب کرد، اثرش تعیین کننده است.

فرض کنید که فرزند شما، از لحاظ فکر سیاسی یا اعتقادی، اول بار به دام یک عده طرار فکر افتاده است و اینها او را به چیزهایی متوجه کرده‌اند که البته شیطانی و غلط، اما پر جاذبه است و شما اصلاً نمی‌گذاشتید که جوانتان به شعاع این چیزها نزدیک بشود. برای این فرزند شبیه به وجود آمده و سراغ شما - که پدر روحانی و عالم و مورد اعتقاد این پسر هستید - آمده و می‌گوید: پدر! فلان قضیه چه طوری است؟ در این جا، شما چه احساسی دارید؟ احساس می‌کنید که اگر من در پاسخ به این بچه یک ذره اشتباه کردم، بچه‌ام را از دست داده‌ام.

این، اول لغزشگاه است. در این جا، دیگر کوتاهی نمی‌کنید، با عصبانیت اقدام نمی‌کنید، زمام اراده فکر را به سخن سبک یا سست و یا حتی تعبیر سست رها نمی‌کنید. اگر دیدید از عهده بر نمی‌آیید که جواب این جوان را بدهید، می‌گویید اشکال ندارد، پیش فلانی می‌رویم. شما فرد مسلط‌تری را پیدا می‌کنید، تا او بتواند پاسخ آن طراری دشمن را بدهد. با این احساس باید با دانشجو روبه رو بشوید. دانشجو هم که یک نفر نیست؛ یک خیل عظیم‌اند.

این کسی که امروز در دانشگاه هست، مثل ماها نیست که فعلیتش با قوه‌اش، هفتاد سال فاصله داشته باشد. قوه و فعل این دانشجو، پانزده سال یا ده سال فاصله دارد و در آینده نزدیکی - نه آینده دوری - قوه‌اش به فعل می‌رسد؛ یعنی دو سال دیگر لیسانس می‌شود، پنج سال یا شش سال دیگر دکترا می‌شود، یک رشته تخصصی هم می‌گیرد، دو سال هم علافی می‌کشد و بعد از این ده سال، آدم متخصصی است که همه دستگاه‌ها پول گزاف به او می‌دهند و او را با همه وجود می‌خواهند. او در آن زمان، یک کارشناس سازمان برنامه و بودجه، یا یک مهندس عالی رتبه وزارت مسکن، یا مدیر فلان اداره سیاسی می‌شود و یا فلان بخش عمرانی و کشاورزی و غیره را راه اندازی می‌کند؛ یعنی کار مملکت به دست این فرد می‌آید. به این دانشجو، به چشم بی اهمیت نگاه نکنید.

اگر شما توانستید این دانشجو را متدین و مؤمن و دلسوز و مخلص بار بیاورید - بعداً عرض خواهیم کرد که ما از دانشجو چه توقعی باید داشته باشیم و او را چگونه بار بیاوریم - او مثمر‌تر خواهد شد و نسبت به روحانیت، قضاوت خوبی خواهد داشت. اما اگر خدای نکرده، شما از عهده این کار برنیامدید و طوری شد که از لحاظ فکری، یا از لحاظ عملی و یا از لحاظ عاطفی، بین او و شما به هم خورد، بعید است که او بین شما و روحانیت، تفکیک قائل بشود. مثلاً اگر من و شما سوار ماشین هستیم و در جاده‌ای می‌رویم، یک افسر ژاندارمری به آن جا برسد و چهار تا بدوبیراه بگوید، شما هر افسر ژاندارمری را که فردا در خیابان ببینید، به طور ناخودآگاه و بدون این که خودتان بخواهید، این حکم ظالمانه را در ته قلبتان می‌کنید و از او بدتان می‌آید؛ قهری است. این حکم ظالمانه است؛ اما وجود دارد.

یک ملبس فعال، به عنوان مظهر و نماینده روحانیت - این، غیر از آن ملبسی است که مثلاً در خیابان راه می‌رود و غلطی هم کرده است؛ همه که مثل او نیستند - خدای نکرده اشکالی در کارش وجود داشته باشد، بعید است که آن جوان، این قضاوت ظالمانه را نکند و بقیه روحانیت را با منی که در دانشگاه هستیم، مقایسه نکند. یعنی تأثیر کار، این قدر زیاد است. روحانی در دانشگاه، این تأثیر را هم باید بداند. بنابراین، شرط سوم، عبارت از آگاهی و اطلاع نسبت به تأثیر عمیق نقش مثبت یا منفی روحانی در دانشگاه است. کسی که وارد دانشگاه می‌شود، باید این سه شرط را بداند [۵۱].

پناه بودن برای دانشجو

آن چیزی که به اعتقاد من اساس قضیه در دانشگاه است، این است که روحانی در محیط دانشگاه، آن قطبی بشود که دانشجو در این مشکلاتی که گفتیم و غیر از این مشکلات، به او پناه بیاورد، به او امید ببندد، از او علاج بجوید، و اگر هم نمی‌تواند علاج کند، لااقل دانشجو بتواند تسلا بجوید. اگر ما در دانشگاه جلسات فراوانی هم گذاشتیم، سخنرانی هم کردیم، مسجد هم رفتیم، در گزینش هم دخالت و شرکت کردیم، در تعیین استاد معارف هم حاضر و ناظر بودیم و وظایفی را هم که عرض کردم، انجام دادیم - که همه آنها هم خوب و لازم و مهم است - اما از سوی دانشجو، به ما اعتماد و اطمینان و امید و تکیه نشد، نمی‌توانیم بگوییم توفیق پیدا کرده‌ایم [۵۲].

آقایان در دانشگاه‌ها، عمده تلاششان باید این باشد که متعلق به همه دانشجویان باشند؛ حتی آن دانشجویی که از لحاظ خط و ربط، مورد پسند شما نیست. البته کار سختی است، شاید در بعضی از جاها هم ناممکن بشود؛ لکن همه جا این طور نیست.

به نظر من، در بسیاری از جاها و شاید بتوانیم بگوییم در اغلب جاها، این ممکن است که روحانی طوری مشی کند و طوری عمل نماید که حتی آن دانشجویی که از لحاظ مشی و فکر سیاسی و - به قول معروف - خط و ربط، این روحانی را قبول ندارد، بگوید انصافاً آقای خوبی است. اگر جایی درد دلی، یا مشکل روانی‌ای، یا عقده‌ای در ذهن و فکرش داشته باشد، باز می‌بیند که این آقا ملجأ است. چنانچه یک وقت بخواهد نماز درستی بخواند، پشت سر این روحانی برود و در مسجد نماز بخواند. در دانشگاه‌ها باید در این جهت سیر بشود؛ نه این که دفتر نمایندگی در مقابل بعضی‌ها، یک طرف قضیه باشد. این، مصلحت نیست [۵۳].

امامت جماعت

حضور مفید و منظم

من با روحانیونی که در یک اداره‌ای مشغول کار می‌شوند، در حالی که پیش‌نماز فلان مسجد هم هستند، مخالفم؛ چون یک روز در هفته، دو روز در هفته، سه روز در هفته برای اقامه نماز جماعت به مسجد نمی‌روند. می‌گوییم چرا؟ می‌گوید گرفتار شدم؛ سرم شلوغ بود. یا می‌رود نماز، ولی دیر می‌رود؛ مردم در صف جماعت منتظر نشسته‌اند؛ حالا آقا بعد از مدتی دوان دوان می‌آید؛ گاهی یک کیف سامسونت هم دستش است! من با این روش موافق نیستم. پیش‌نماز مسجد، باید مسجد را خانه خود، جایگاه خود و اداره خود بداند؛ وقتی وارد مسجد شد، «کالسمک فی الماء» باید باشد؛ احساس کند که اینجا جای اوست و عجله‌ای برای بیرون رفتن از مسجد نداشته باشد؛ این درست است. جلسات مذهبی هم همین طور است. البته در درجه اول مسجد، بعد هم در درجه بعد، جلسات مذهبی و عرفیات فراوانی که ما در این زمینه بحمدالله داریم. این اولین وظیفه ماست و این را باید قدر بدانیم [۵۴].

منش مردمی

ملات همه وظایف، آن جریان معنوی، روی خوش روحانی، دل‌سوزی روحانی، استغنای نفس یک روحانی و یک طلبه، و بی‌اعتنایی یک روحانی به تشریفات و چیزهای زیادی و زر و زیورها و مال دنیاست. اگر توانستید این را تأمین کنید، آن حضور، مطلوب و ایدآل خواهد شد و اثر

می‌گذارد. روحانی عقیدتی، سیاسی - البته روحانی که من عرض می‌کنم، بقیه برادران غیرمعموم هم که در عقیدتی، سیاسی کار می‌کنند، محکوم به همین احکام‌اند؛ منتها در مورد روحانی تأکیدش بیشتر است - نباید خودش را جای فرمانده بگذارد و فرماندهی کند؛ باید توی مجموعه برود. فرمانده، ضوابط و اصول و کارهایی دارد. البته فرمانده مردمی هم داریم. الان الحمدلله خیلی از فرماندهان ما مردمی‌اند؛ منتها منش، منش فرماندهی است. می‌رود با سرباز و درجه‌دار و افسرش تماس می‌گیرد، دست هم می‌دهد، یک چایی هم با هم می‌خورند و احوال زن و بچه‌اش را هم می‌پرسد؛ اما منش‌اش، منش فرماندهی است: او باید سلام دهد، این باید جواب دهد؛ این باید امر کند، او باید گوش به فرمان باشد. روحانی نباید این‌گونه باشد؛ منش روحانی نباید فرماندهی باشد؛ هرچند تشریفات فرماندهی اصلاً مردمی محض است. شما فرض کنید در فلان محله تهران یا هر شهر دیگری پیش‌نماز یک مسجد هستید. پیش‌نماز یک مسجد چگونه رفتار می‌کند؟ با امر و نهی و پُسر و پیشرو رفتار می‌کند؟ اگر بکند، مردم به نمازش نمی‌آیند. همیشه گرم‌ترین نماز جماعت‌ها متعلق به پیش‌نمازهای مردمی است: با مردم گرم می‌گیرند؛ با مردم خوش‌اخلاقی می‌کنند؛ بی‌حوصلگی نشان نمی‌دهند؛ بدخلقی نشان نمی‌دهند، جواب مسأله‌شان را می‌دهند؛ یک وقت اگر کسی بیماری و مشکلی داشته باشد، اگر با پول نتوانند، با اخلاق آن مشکل را تسکین می‌دهند. گفت:

چو وا نمی‌کنی گرهی خود گره مباش ابرو گشاده باش چو دستت گشاده نیست

به عنوان آخوندی، دست ما گشاده نیست؛ اما ابرویمان که می‌تواند گشاده باشد [۵۵].

تحقیق

کسب آمادگی‌های لازم برای تحقیق

باید به طور جدی درس بخوانید - همان توصیه‌ای که من همیشه به جوانهای طلبه می‌کنم - علمی را که امروز در اختیار حوزه‌های علمیه است، فرا بگیرید و از بن دندان خودتان را به سطح تحقیق برسانید. انسان با سرهم بندی، محقق نمی‌شود. با برف انبار کردن، انسان فقیه و فیلسوف نمی‌شود. باید محکم، خشت خشت این پایه را روی هم بچینید و بروید تا به آن اوج برسید [۵۶].

استخراج فکر ناب اسلامی

ما امروز در بسیاری از زمینه‌ها احتیاج داریم که وارد میدان اجتهاد شویم و حکم آنها را از اسلام بگیریم. باید علمای بزرگ، علمای حوزه‌ها، اعضای مجلس خبرگان و دبیرخانه خبرگان در زمینه‌های مربوط به خودش، به صورت دقیق و کاملاً عالمانه و فنی این کارها را بکنند تا کار دست نااهل نیفتد. اگر شما در همه زمینه‌ها، آن فکر ناب اسلامی را از منابع صحیح استخراج کنید و در معرض افکار مردم، جویندگان، خاوهندگان و به‌خصوص جوانان قرار دهید، فلان آدمی که نه خبری دارد، نه آگاهی‌ای دارد و نه خودش در باطن خودش ادعایی دارد، دیگر در نمی‌آید یک کلمه حرفی بزند تا افراد مغرض برایش کف بزنند و او هم به ریش بگیرد که بله، ما هم در این زمینه حرفی زده‌ایم، و از این طریق مسأله‌ای درست شود [۵۷]!

تبیین نظریه حاکمیت اسلام

وظیفه عمومی حوزه‌ها و وظیفه یکایک افراد و فضلا در حوزه‌های مختلف و همچنین علما و روحانیون آگاه و روشن فکر و فاضل که در سراسر کشور هستند وظیفه‌شان امروز این است که فکر اساسی و نظریه بنیادی مربوط به جمهوری اسلامی را که همان نظریه حاکمیت اسلام در همه امور زندگی و حیات بشری است با استدلال و منطق، با ملاحظه جوانب گوناگون این مسأله تبیین کنند. [۵۸]

تبیین و تحکیم مبانی اسلامی

حوزه‌های علمی اساسی‌ترین کاری که امروز بر عهده دارند به طور جمعی و همینطور فضلا که توانایی بر این کار دارند بصورت فردی، وظیفه‌شان تولید فکر است. تولید فکر اساسی، تبیین و تحکیم مبانی اسلامی، ایستادگی در مقابل شبهه‌هایی که دشمنان حاکمیت اسلامی بر اذهان وارد می‌کنند [۵۹].

آمادگی برای مقابله با شبهه

فضلا ما باید خاستگاه شبهات را پیدا کنند، خودشان را آماده و مجهز کنند، که قبل از ورود شبهه، ذهن‌ها را مصونیت ببخشند، این را ما قبلاً مطرح کردیم و عمل هم شد، بعضی رفتند و تحقیق کردند و خودشان را آماده کردند. [۶۰]

تبیین نظری مسائل مجهول

همه نیازها هم رفع شبهه نیست، بعضی نیازها هست که در جامعه وجود دارد از ابواب معاملات گرفته تا باب قضا، حدود و قصاص، مسائل اقتصادی و مالی که اینها نقاط مجهولی دارد که باید توسط فضایی روشن‌بین، آگاه به زمان تبیین شود [۶۱].

گشودن آفاق جدید

محقق امروز، نباید به همان منطقه‌ای که مثلاً شیخ انصاری (ره) کار کرده است، اکتفا کند و در همان منطقه عمیق، به طرف عمق بیشتر برود؛ این کار کافی نیست. محقق، باید آفاق جدیدی کشف کند. این کار، در گذشته هم شده است؛ مثلاً، شیخ انصاری حکومت را در نسبت بین دو دلیل کشف و ابداع کرده است، بعد دیگران آمدند و تعمیق کردند و آن را گستراندند و مورد مذاقه قرار دارند.

گشودن آفاق و گستره‌های جدید در امر فقاقت لازم است. چه دلیلی دارد که بزرگان و فقها و محققان ما نتوانند این کار را بکنند؟ حقیقتاً بعضی از بزرگان این زمان و نزدیک به زمان ما، از لحاظ قوت علمی و دقت نظر، از آن اسلاف کمتر نیستند، منتها باید این اراده در حوزه به حرکت درآید. باید این گستاخی و شجاعت پیدا بشود و حوزه آن را بپذیرد. البته این طور نباشد که هر کس هر صدایی را بلند کرد، حوزه آن را قبول کند. در عین حال، نباید حرف جدید در حوزه و در چارچوب‌های مورد قبول، مستنکر باشد [۶۲].

مقاومت در برابر جریان‌های تاثیرگذار

اولین چیزی که شما باید رعایت کنید - که چون من شماها را حقیقتاً در ذهن خودم، صمیمی، صالح و محبوب می‌دانم، این را با کمال صمیمیت به شماها عرض می‌کنم - این است که قدرت مقابله با سایش را در خودتان ایجاد کنید. سایش، شوخی ندارد؛ انسان ساییده می‌شود! همان چکش یا پتکی که شما روی سر آهن می‌کوبید و آن را به شکل‌های مختلف درمی‌آورید، بعد از مدتی که نگاه کنید، ته آن ساییده شده است! یعنی با این نیروی فعاله قدرتمند، بالاخره تأثیر گرفته؛ یعنی آن، روی این اثر گذاشته است! به فکر این باشید.

مقوله‌ای که شما در آن واردید، از مقوله‌های خطرناک است؛ چون روشن‌فکری یک مقوله خطرناک است - این، مقوله روشن‌فکری است دیگر - اگر روشن‌فکری، مجرد از عمل و تحرک خارجی شد - که الان شما مبتلای به این هستید - شما چاره‌ای ندارید که بروید در آن جا بنشینید و بنا کنید چیز نوشتن و مطالعه و مباحثه کردن. در این فضا، نه میدان جنگی است، نه جبهه‌ای است، نه بسیجی است، نه حرکت انقلابی‌ای است! محیط روشن‌فکری، جزو آن محیط‌های دشوار است.

من همین قدر به شما بگویم که من سال‌های سال با محیط روشن‌فکری کشور، دمساز و دمخور بوده‌ام، آدم‌هایش را دیده‌ام، آدم‌های خوبی را که در این محیط وارد شدند، دیده‌ام؛ و بعد چگونه خارج شده‌اند! یعنی محیط روشن‌فکری یک محیط عجیبی است؛ و روی این محیط خیلی سایش هست [۶۳].

پرهیز از تحجر و بدفهمی

آفت دوم، تحجرها، بدفهمی‌ها، تشخیص ندادن مطالب مهم و عمده کردن مطالب کوچک است. بین این دو، صراط مستقیم الهی را بایستی پیدا کرد و این کار، کار شما جوانان است؛ کار شما فضلالی حوزه است؛ کار شما علمای معظم است که باید تحت اشراف بزرگان و اعلام و مراجع بزرگ دینی، در حوزه‌ها انجام گیرد [۶۴].

[۱] دیدار با مجمع نمایندگان طلاب قم ۱۳۶۸/۰۹/۰۷.

[۲] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه محرم ۱۳۷۷/۰۲/۰۲.

[۳] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۶/۱۰/۰۳.

[۴] دیدار با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷.

[۵] دیدار با جمع زیادی از روحانیون، فضلا و مبلغان اسلامی در آستانه ماه مبارک رمضان

۱۳۷۴/۱۰/۲۷.

[۶] دیدار با روحانیون و وعاظ، در آستانه ماه محرم ۱۳۷۴ / ۰۳ / ۰۳.

[۷] آغاز درس خارج فقه ۱۳۷۳ / ۰۶ / ۲۲.

[۸] الکافی، ج ۵، ص ۳۶.

[۹] دیدار با علما و روحانیان استان چهارمحال و بختیاری ۱۳۷۱ / ۰۷ / ۱۵.

[۱۰] دیدار با علما و روحانیون استان گیلان ۱۳۸۰ / ۰۲ / ۱۱.

[۱۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۸۷.

[۱۲] دیدار با مسوولان نهادهای نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها ۱۳۷۶ / ۰۷ / ۱۶.

[۱۳] دیدار با روحانیون و مبلغان، در آستانه ماه محرم ۱۳۷۰ / ۰۴ / ۲۰.

[۱۴] نساء: ۵۸.

[۱۵] دیدار با روحانیون و مبلغان در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۷ / ۰۹ / ۲۳.

[۱۶] دیدار با علما و فضلاء شیعه و سنی استان سیستان و بلوچستان ۱۳۸۱ / ۱۲ / ۰۴.

[۱۷] دیدار با روحانیون و مبلغان در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۷ / ۰۹ / ۲۳.

[۱۸] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۶ / ۱۰ / ۰۳.

[۱۹] دیدار با مسئولان دفاتر نمایندگی ولی فقیه در دانشگاههای کشور

۱۳۷۳ / ۰۲ / ۰۸.

[۲۰] دیدار با ائمه جماعات و روحانیون و مبلغین، در آستانه ماه مبارک رمضان

۱۳۷۱ / ۱۱ / ۲۵.

[۲۱] احزاب: ۳۹.

[۲۲] دیدار با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵ / ۰۸ / ۱۷.

[۲۳] دیدار با طلاب و روحانیون اصفهان ۱۳۸۰/۰۸/۰۸

[۲۴] [۲۴] فرقان: ۱.

[۲۵] نوح: ۱.

[۲۶] مریم: ۳۹.

[۲۷] یس: ۷۰.

[۲۸] انفال: ۲۴.

[۲۹] دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور، در آستانه ماه

مبارک رمضان ۱۳۶۹/۱۲/۲۲

[۳۰] نهج البلاغه، خطبه ۱۰۸.

[۳۱] دیدار با مسؤولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی ۱۳۸۳/۱۰/۲۳.

[۳۲] فتح: ۴

[۳۳] دیدار با روحانیون و مبلغان در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۷/۰۹/۲۳.

[۳۴] معانی الأخبار، ۳۴۲.

[۳۵] دیدار با جمعی از روحانیون، ائمه جماعات و وعاظ نقاط مختلف کشور ماه مبارک

رمضان ۱۳۷۰/۱۲/۱۴

[۳۶] دیدار با جمع زیادی از روحانیون، فضلا و مبلغان اسلامی در آستانه ماه مبارک رمضان

۱۳۷۴/۱۰/۲۷.

[۳۷] دیدار با علما و روحانیان استان چهارمحال و بختیاری ۱۳۷۱/۰۷/۱۵.

[۳۸] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه محرم ۱۳۷۷/۰۲/۰۲.

[۳۹] بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

[۴۰] دیدار با روحانیون و وعاظ، در آستانه ماه محرم ۱۳۷۴/۰۳/۰۳.

[۴۱] دیدار علما و روحانیون در آستانه ماه محرم ۱۳۷۷/۰۲/۰۲.

[۴۲] دیدار با علما و روحانیون استان گیلان ۱۳۸۰/۰۲/۱۱.

[۴۳] دیدار با علما، طلاب و روحانیون در آستانه ماه محرم، ۱۳۷۲/۹/۲۴.

[۴۴] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه محرم ۱۳۷۷/۰۲/۰۲.

[۴۵] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه محرم ۱۳۷۷/۰۲/۰۲.

[۴۶] دیدار با علما و روحانیون در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۶/۱۰/۰۳.

[۴۷] دیدار با علما و روحانیون استان همدان ۱۳۸۳/۰۴/۱۵.

[۴۸] دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها و مسئولان دفاتر نمایندگی ۱۳۶۹/۰۷/۰۸.

[۴۹] دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها و مسئولان دفاتر نمایندگی ۱۳۶۹/۰۷/۰۸.

[۵۰] دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها و مسئولان دفاتر نمایندگی ۱۳۶۹/۰۷/۰۸.

[۵۱] دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها و مسئولان دفاتر نمایندگی ۱۳۶۹/۰۷/۰۸.

[۵۲] دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها و مسئولان دفاتر نمایندگی ۱۳۶۹/۰۷/۰۸.

[۵۳] دیدار با اعضای شورای مرکزی نمایندگان ولی فقیه در دانشگاه‌ها و مسئولان دفاتر نمایندگی ۱۳۶۹/۰۷/۰۸.

[۵۴] دیدار با روحانیون استان سمنان ۱۳۸۵/۰۸/۱۷.

[۵۵] دیدار با مسؤولان عقیدتی، سیاسی نیروی انتظامی ۱۳۸۳/۱۰/۲۳.

[۵۶] دیدار با طلاب و اساتید مدرسه علمیه آیة‌الله مجتهدی ۱۳۸۳/۰۳/۲۱.

[۵۷] دیدار با اعضای مجلس خبرگان رهبری ۱۳۷۹/۱۱/۲۷.

[۵۸] آغاز درس خارج ۱۳۸۰/۰۶/۱۹.

[۵۹] آغاز درس خارج ۱۳۸۰/۰۶/۱۹.

[۶۰] آغاز درس خارج ۱۳۸۰/۰۶/۱۹.

[۶۱] آغاز درس خارج ۱۳۸۰/۰۶/۱۹.

[۶۲] دیدار با فضلا و نخبگان حوزه علمیه قم ۱۳۷۴/۰۹/۱۴.

[۶۳] دیدار با اعضای دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ۱۳۷۶/۰۸/۱۲.

[۶۴] دیدار با روحانیون و مبلغان در آستانه ماه مبارک رمضان ۱۳۷۷/۰۹/۲۳.